

پاشاگان
ادبیات

پنجسکراپی و پینتم آن در ایران
اسد سیف

اسد سیف

همجنسگرایی
و پیشینه آن در ایران



همجنسگرایی و پیشینه آن در ایران

نویسنده: اسد سیف

طرح جلد: آرمن ابراهیمی با خط نوشته‌ی امی دلوگو

ناشر: باشگاه ادبیات، پاییز ۲۰۲۲

www.bashgaheadabiyat.com

این کتاب در واقع بخش نخست از کتاب "دگرباشان جنسی در ادبیات تبعید ایران" است. تنی چند از دوستان به من پیشنهاد نمودند که این بخش از کتاب را چون عمومی‌تر است، جداگانه نیز منتشر کنم.

در استقبال از پیشنهاد دوستانم، متن حاضر را دگربار خوانده و به ضرورت ویرایش نموده‌ام. در دو فصل پایانی؛ نقد و بررسی کتاب "شاهدبازی در ادبیات فارسی" را نیز از "سیری در پدیده همجنسگرایی در ایران" جدا نموده‌ام.

اسد سیف

فهرست

با گام‌های تاریخ در لابه‌لای مطالعات جنسی / ۵

مرد کیست و زن کدام است / ۲۹

فانتزی‌های جنسی / ۸۷

- مرد و زن، نر و ماده

- جنس و جنسیت

- سکس‌وآلیته و لذت جنسی

- جامعه‌شناسی بدن

- مردانگی و زنانگی

- تن زن، تن مرد

- هویت جنسی

- جنسیت نامشخص

- حق انسان بر بدن خویش

لذت‌نگاری در رساله فجوریه / ۹۷

هم‌جنسگرایی در ایران؛ از نخستین پله‌های تاریخ تا تبعید / ۱۰۳

پیشینه هم‌جنسگرایی در ایران / ۱۱۹

اسلام و هم‌جنسگرایی / ۱۳۲

- قرآن و هم‌جنسگرایی

- دخول‌گرایی در فرهنگ اسلامی

- اسلام و فالوس‌گرایی

- مخنث و ابنه

- هموفوبیای اسلامی

شاهد بازی؛ روایتی مغشوش از هم‌جنسگرایی در ایران / ۱۷۰

با گام‌های تاریخ در لابه‌لای مطالعات جنسی

توانِ گفتاری انسان‌ها را شصت‌هزار سال تخمین می‌زنند و این نشان از روند متمدن و بافرهنگ شدن او دارد. انسان‌های نخستین هزاران سال به شکل غریزی زندگی کرده‌اند. با اهلی کردن حیوانات و آغاز کشاورزی مناسبات اجتماعی شکلی دیگر به خود گرفت و دوران فرهنگ‌سازی آغاز شد. آداب و رسوم شکل گرفتند. عقاید استوره‌ای و سپس مذهب در این راستا، در نظم بیولوژیک او تغییراتی را موجب شد.

در این روند است که نهادهای قدرت شکل گرفتند تا مناسبات بین انسان‌ها را به نفع قدرت تنظیم کنند. به طور کلی تحت تأثیر دو عامل بیولوژیک و فرهنگ اجتماعی، انسان به مقامی متفاوت‌تر از اجداد خویش دست یافت.

در دگرگون شدن انسان، مناسبات اجتماعی و اقتصادی نقش ویژه‌ای داشته و دارند. در خروج از حیوانیت و رسیدن به انسانیت، فرهنگ و تمدن عامل تعیین‌کننده بوده است. انسان امروزی اسیر غریزه نیست و غرایز در او، تخت تأثیر فرهنگ و تمدن از حیوانیت خویش فاصله گرفته است.

برای نمونه؛ خوردن برای او تنها به صرف سیر شدن نیست. آداب و رسوم نوین همانا دور شدن از بنیاد خویش است. لذتِ

خوردن است که تنوع غذاها و گسترش دامنه‌ی آشپزی را سبب می‌شود. رابطه‌ی جنسی نیز در این رابطه دیگر آن نیست که به حکم غریزه بیولوژیک انجام پذیرد. تولید مثل به کنترل او درآمده و لذت جنسی فراتر از غریزه، امر بیولوژیک را پشت سر گذاشته است. عشق‌ورزی، جهان‌رمانتیک و اروتیسم حاصل این روند است. فرهنگ و اقتصاد در تمامی این عرصه‌ها نقشی ویژه داشته است.

در میان جانوران انسان از جمله جانورانی است که سراسر سال از نظر جنسی فعال است. این خود موجب گشته تخیل و تنوع او در این عرصه گسترش یابد، از باروری فراتر رود و به یکی از ارکان اصلی هستی بدل شود.

آلت جنسی را در انسان مهم‌ترین ارگان جنسی او می‌دانند. در واقع نیز در بازگشت به کارکرد بیولوژیک او، آلت جنسی یکی از مهم‌ترین ابزار بوده است. امروز اما در تکامل جامعه نه آلت جنسی، بل که مغز را مهم‌ترین ارگان می‌دانند. می‌گویند میل به سکس ابتدا در سر اتفاق می‌افتد. کشش، میل و شور جنسی در سر آغاز و از آن‌جا به اندام‌های جنسی ادامه می‌یابد. نقش عشق، ابراز و رسیدن به آن در همین رابطه موضوعی است قابل بحث. حداقل این‌که پدیده عشق به اواخر دوران تکامل انسان تعلق دارد.

عشق و سکس عملکردی کاملاً متفاوت از هم دارند. عشق در رابطه سکسی خلاصه نمی‌شود و سکس می‌تواند ورای عشق انجام پذیرد.

تاریخ مطالعه رفتارهای جنسی عمری دراز دارد. آثار به‌جا مانده از روم کهن و یونان باستان نمادهایی هستند از دامنه‌ی آن در تمدن غربی. متفکرانی چون بقرات، ارستو و افلاتون در رابطه با واکنش‌های جنسی انسان نوشته و نظر داده‌اند. شاید با ترجمه همین آثار به زبان عربی بوده که توجه دانشمندانی چون پورسینا به آناتومی انسان جلب شده است.

یونانیان ریاضت جنسی را بر نمی‌تافتند. آنان ستایشگر لذت جنسی (هدون) و تجلی آن در شکل‌های مختلف بودند. هدونیسیم در یونان باستان را اما رابطه‌ای با بی‌بندوباری جنسی نبود. هدف همانا نهایت بهرمندی از لذت زندگی در هماهنگی با عقل و منطق بود. یونانیان به زندگی پس از مرگ اعتقاد نداشتند. می‌کوشیدند هستی خویش را در راستای واقعیت‌های دنیای موجود سامان بخشند. بدن ناپوشیده با افتخار در معرض نگاه‌ها قرار می‌گرفت و عریانی و برهنگی در آیین‌ها و جشن‌ها قرین زیبایی می‌شد. معابد و دیوارها با نقاشی‌ها و تندیس‌هایی عریان آراسته می‌شد و در این میان حس جنسی با جست‌وجو

در زیبایی‌های هنری به اوج می‌رسید. بدنِ لختِ جوان نماد زیبایی بود که بر آثار هنری ثبت می‌شد.^۱

این را نیز باید به یاد داشت که در جامعه مردسالار یونان باستان زن موجودی درجه دوم به شمار می‌رفت و تأثیر زن‌ستیزی را نمی‌توان در گرایش مردان به هم‌جنس نادیده گرفت. بر این اساس احساس ناب مردانه نیز متوجه همجنس جوان بود. در این راستاست که خدایانی چون زئوس، آپولو و نیم‌خدایانی چون هرکول که منبع شور و الهام بودند، گرفتار عشق پسران زیبارو می‌شوند. با این‌همه؛ خواهش‌های جنسی به قول فوکو هیچگاه در یونان باستان به عنوان یک معضل، به سان مسیحیت و یا یهودیت، وجود نداشته است.

در یونان باستان اگرچه از رفتارهای همجنس‌گرایانه بین زنان گزارش‌های زیادی وجود ندارد، اما با توجه به اشعار ساپو، زنی شاعر از ساکنان جزیره لزبوس، نشان می‌دهد که این گرایش بین زنان نیز وجود داشته است.

از قرن نوزدهم میلادی در کشورهای غربی همجنس‌گرایان زن را با توجه به نام جزیره لزبوس، لزب و یا لزبین می‌نامند.

عشق در یونان باستان بنیادی الهی دارد. بر این اساس انواع و اقسام آن دیده می‌شود. اروس، نماد عشق و امیال جنسی،

^۱ - بری اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ یوهان لمر، مقدمه‌ای بر سکس‌شناسی، ترجمه جهانگیر شیرازی، زمان انتشار؛ مرداد ۱۳۶۲ در اینترنت، فصل سوم، تاریخ سکس‌شناسی

هرگونه از هوس‌های جنسی انسان را مورد حمایت قرار می‌داد. مقاومت و یا مخالفت با این امیال همانا قرار گرفتن در برابر خدایان بود. به نظر یونانیان برای درک و فهم هستی و وجود انسان سکس ارزشی معنوی دارد.

خلاف یونانیان، رومی‌ها سکس را در رابطه با تولید مثل می‌دیدند. بر اساس آموزه‌های مذهبی، داشتن خانواده بزرگ تبلیغ می‌شد، چیزی که هم‌خوان با جامعه دهقانی است. سکس که در رابطه با آفرینش قرار گیرد، اندام جنسی تقدس می‌یابد. در جامعه مردسالار روم آلت مردانه به عنوان نماد باروری مقدس می‌شود و شکل شق شده آن چون تندیس‌هایی باشکوه در آیین‌ها و جشن‌ها حضور می‌یابد. در این میان روابطه همجنسگرایانه نیز در روم باستان امری طبیعی قلمداد می‌شد.

در سوی دیگر جهان، در هند باستان وجود کتاب ارزشمندی چون "کاماسوترا" نشان از آن دارد که عشق‌ورزی و چگونگی آن جایگاهی مهم در زندگی دارد. بر اساس آموزه‌های این کتاب که نگارش آن را به واتسایانا (Vatsyayana) نسبت می‌دهند، و به احتمال در قرن دوم و یا سوم میلادی، در انطباق با کتاب مقدس و خیر جهان و بشر، تألیف شده، یک

هندی می‌بایست از سه اصل در زندگی پیروی کند؛ جارما (پارسایی مذهبی)، آرتا (ثروت دنیوی) و کاما (دانش عشق و لذت). کاماسوترا دو واژه سانسکریتی هستند. کاما به معنای دانش عشق و لذت و رضایت از آن است. سوترا به روش‌های ابراز عشق و رسیدن به لذت جنسی نظر دارد.

در فرهنگ هندی کاما تنها به لذت جنسی محدود نمی‌ماند. لذت از غذای لذیذ و یا شنیدن موسیقی دلنواز هم می‌تواند کامروایی انسان را سبب گردد. علت شاید این باشد که سکس در هند قدیم موضوعی طبیعی برای زندگی بود و در آداب مذهبی نیز جایی ویژه داشت. سکس تابو نبود و زشت شمرده نمی‌شد، به همین علت کتاب کاماسوترا کتابی آموزشی به شمار می‌رفت. کاماسوترا دانشنامه‌ای است از رفتارهای جنسی که نه تنها با پند و اندرز، با به تصویر کشاندن شکل‌ها و جنبه‌های مختلف سکس، فلسفه و فیزیک را به خدمت می‌گیرد تا استفاده از آن را عمومی‌تر گرداند. در این اثر نفس عمل جنسی و هم‌آمیزی در کنار دیگر عرصه‌های زندگی قرار می‌گیرد تا از آغاز آشنایی دو فرد با هم، حتا پیش از ازدواج، راهنمای زوجها باشد. زن و مرد در این اثر هر دو در رابطه جنسی فعال هستند و هر دو به عنوان راوی از راه‌های رسیدن به لذت جنسی سخن می‌گویند. و این چیزی خلاف دیگر فرهنگ‌ها است در آن زمان.

کاماسوترا را ارزشمندترین و تأثیرگذارترین نوشته‌ی اروتیک در تاریخ فرهنگ جهان می‌دانند. این اثر در فرهنگ هندی ارزش والایی دارد. می‌کوشد رابطه جنسی را فراتر از یک عمل صرف، با هنر اروتیک درآمیزد و لذت را به زوج‌ها ارزانی دارد.

کاماسوترا به طبیعت جنسی انسان نظر دارد و آن را نه تنها در دگرجنسگرایی، در دوجنسگرایی و همجنسگرایی نیز می‌بیند. نخستین سندی است که در آن به رابطه "سادومازوخیسم" نیز پرداخته است.

به نظر هندی‌ها هرکس که پایبند "جارما" و "آرتا" و "کاما" باشد، و آموزه‌های آن‌ها را در هستی به کار گیرد، می‌تواند زندگی موفق‌تری داشته باشد.

در کاماسوترا از روسپیگری و خشونت جنسی و روابط جنسی خارج از خانواده و هم‌چنین درون و بیرون حرمسرا نیز نوشته شده است. از این اثر که زمانی شامل ۱۲۵۰ بخش در ۳۶ فصل بود، امروز حجمی کم‌تر باقی مانده است.^۲

به نظر می‌رسد که واژه‌هایی چون کام ستاندن، کامروایی، تن‌کامی و کامروایی در زبان فارسی با همین کامای سانسکریتی در رابطه باشند.

^۲ -Vatsyayana, Kamasutra, Fischer Verlag, Frankfurt am Mainz;
Dezember 2006

بر اساس آنچه که در انجیل عهد عتیق آمده، هدف از هم‌آمیزی انسان در قوم یهود جز تولید مثل نباید باشد. یهودان می‌بایست "بارور" شوند و "تکثیر" گردند. یهوه خطاب به ابراهیم، تأکید می‌کند؛ "من قوم تو را چون شن‌های ساحل و ستارگان بهشت پُرشمار خواهم کرد." (عهد عتیق ۱۷:۲۲)

تولید مثل ممکن نمی‌گردد جز رابطه جنسی دو غیرهمجنس. جز این هرگونه رابطه جنسی محکوم است و زشت و غیرطبیعی. استمنا، تماس با حیوانات، و همجنس‌گرایی در این راستا با کیفر همراه است و این کیفر چه بسا می‌تواند مرگ باشد. (عهد عتیق، سفر لاویان ۱۳:۲۰)

در کتاب مقدس مجازات فاعل و مفعول کشته‌شدن است؛ "اگر دو مرد باهم نزدیکی کنند، عمل قبیحی انجام داده‌اند و باید کشته شوند. و خونشان به گردن خودشان است." (کتاب مقدس، کتاب لاویان، باب ۲۹ آیه ۱۳)

اگرچه در آیاتی از "غزل‌های حضرت سلیمان" از لذت جنسی صحبت می‌شود و عشق با لذت جنسی در رابطه قرار می‌گیرد، این رابطه اما به معشوق ربطی ندارد. این لذت اگر به "جماع همسری" و تولید مثل راه نبرد، محکوم است.

در این شکی نیست که قوم یهود در برابر پراکندگی و پیشگیری از نابودی تدریجی، مشوق تولید مثل بود. جمعیت که زیادتر شوند، قوم بزرگ‌تر و کشاورزی پُررونق می‌شود و قدرتی پایدار برقرار می‌گردد. شاید در همین رابطه باشد که

صاحبان فرزند از امتیازهای ویژه‌ای، از جمله معافیت از حضور در قشون و جنگ، برخوردار می‌شدند. یهودان ارتدوکس امروزه نیز در اسرائیل از چنین مزایایی به‌رمند هستند.

در ادیان سامی موضوع گناه در هم‌آمیزی و تن‌کامی همیشه مسأله بوده است. آگوستین قدیس (۴۳۰-۳۵۴ میلادی) بر این باور بود که گناه نخستین به وقت جماع از طریق انزال مردان به روح کودکان وارد می‌شود.

تا آن‌جا که ذهن تاریخ‌یاری می‌کند، با ظهور مسیحیت ستیزه با لذت جنسی وارد دور دیگری از تابوها و ناپایدها شد. با این‌همه در این ایام در اروپای مسیحی، تا سال‌ها برغم ممنوعیت، با همجنسگرایان مدارا می‌شد.

در اروپای پیش از قرون میانه کسی را با همجنسگرایی مشکلی نبود. از اواخر قرن نوزدهم کلیسا نهادهای اجتماعی را علیه همجنسگرایی شوراند. مذهب رفتاری را در روابط جنسی بر مردم حکم می‌کرد تا از آن طریق بتواند بر تن‌ها حاکم گردد. در قرن دوازدهم میلادی کلیسا تصمیم گرفت ازدواج کشیشان را ممنوع اعلام دارد تا از این راه تبلیغی برای عفت عمومی انجام پذیرد. طبیعی‌ست در چنین شرایطی که لذت بردن در رابطه جنسی با همسر تقبیح گردد، رفتار همجنسگرایانه نیز مجازات همراه داشته باشد.

در سال ۱۱۷۹ میلادی سومین شورای کلیسای روم رابطه‌ی جنسی میان مردان را محکوم کرد. از آن پس این رابطه هم‌چنان ممنوع ماند. در دوران فتو‌دالی اروپا مجازات مرگ در انتظار کسانی بود که این رفتار را پیش می‌گرفتند.

در هراس حاکم بر جهانِ قرون میانه، دستگاه تفتیش عقاید کلیسا هر رفتاری را که نشان از گرایش به هم‌جنس داشت، نه تنها محکوم، دارنده‌ی آن را معدوم می‌کرد. در همین ایام است که زنان نمایندگان شیطان خوانده می‌شوند و به جرم جادوگر و یا دارنده‌ی موی سرخ در آتش سوزانده می‌شوند.

با آغاز جنبش روشنگری، متفکران این عصر خواهان عدم مداخله دولت در زندگی خصوصی افراد شدند. گرایش به هم‌جنس نیز در حریم زندگی خصوصی افراد قرار داشت. جان استوارت میل می‌گفت؛ عملی که از آن به مخالفان آسیبی نرسد، نباید در محدودیت قرار گیرد.

در پی انقلاب فرانسه، در سال ۱۷۹۱ مجلس نمایندگان کشور سادومی را از فهرست جرایم حذف کردند. در فرانسه ناپلئون با پذیرش قانون منع آزار و تعقیب همجنس‌گرایان، در لشکرکشی‌های خویش، بر هر کشوری که تسلط می‌یافت، همین قانون را اعمال می‌کرد. هلند و جنوب آلمان از جمله همین کشورها بودند.

انقلاب صنعتی اروپا شکل خانواده بورژوازی را رواج داد. این شکل که در قرن چهارده و پانزده به تدریج فراگیر شد، عبارت

بود از زن و مردی که ازدواج کرده، صاحب فرزند می‌شدند. مرد به عنوان رییس خانواده نقش برتر داشت. او مسؤول اقتصاد خانواده بود. زن در خانه می‌ماند تا بدون دستمزد به کار خانه و فرزندان برسد. در این ساختار پذیرفته‌شده و مقبول جایی برای همجنس‌گرایی نمی‌ماند و طبیعی‌ست که همجنس‌گرایان از جامعه طرد شوند. همجنس‌گرا مُخل این نظم بود و روابط جاری را درهم می‌ریخت.

چند قرن لازم بود تا در سکولار شدن جامعه، همجنس‌گرایی و "هموسکسوتل" امکان حضور یابد.

از اواخر قرن نوزدهم علم پزشکی نیز در عرصه‌هایی در برابر مذهب قرار گرفت. همجنس‌گرایی که تا این تاریخ از سوی کلیسا گناه محسوب می‌شد، علم پزشکی آن را به عنوان بیماری پذیرفت. در این میان بودند پزشکانی که از آن به عنوان یک مشکل مادرزادی نام می‌بردند.

در سال ۱۸۶۱ اگرچه ابتدا قانون اعدام همجنس‌گرا در انگلستان لغو شد، به جای آن از همین رفتار به عنوان "رفتار منافی عفت" به عنوان عملی خلاف، حبس همراه داشت.

فروید در بررسی‌های خویش انسان‌ها را دوجنس‌گرا می‌دانست و محکوم کردن همجنس‌گرایی را بی‌عدالتی نسبت به آنان محسوب می‌داشت. او ریشه این رفتار را نخست در رفتارهای جامعه و خانواده جست‌وجو می‌کرد. بعدها به نتایجی دیگر

دست یافت و با پذیرش رفتارهای مختلف جنسی، اعلام داشت که راه علم در بررسی موضوع و علت آن هنوز باز است و به پیش می‌رود. نظرات فروید تأثیری بزرگ بر علم پزشکی داشت.^۳

ماگنوس هرشفلد، پزشک و سکسولوگ مشهور آلمان که خود از اعضای فعال حزب سوسیال دمکرات آلمان بود، در سال ۱۸۹۷ تلاش گسترده‌ای برای ملغی کردن ماده ۱۷۵ قانون جزای آلمان که همجنسگرایان را طبق آن مجازات می‌کردند، آغاز کرد. او موفق شد رهبران حزب را ابتدا متقاعد کند که همجنسگرایان جنس سومی را تشکیل می‌دهند که میان دو جنس زن و مرد قرار می‌گیرند. او در خارج از این افراد کمیته "بشردوستی" را بنیان گذارد.

در اروپا حزب سوسیال دمکرات آلمان در این عرصه پیشتاز بود. در سال ۱۹۱۹ هرشفلد در آلمان نخستین "انجمن سکسولوژی" را در جهان تأسیس کرد.

^۳ - Sigmund Freud, *Drei Abhandlungen zur Sexualtheorie, erste*

Kapitel, Die Sexuellen Abirrungung,

کتاب سه تئوری در باره میل جنسی اثر زیگموند فروید به فارسی ترجمه شده است. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به فصل نخست از کتاب؛ زیگموند فروید، سه رساله در باره تئوری میل جنسی، ترجمه و تحشیه هاشم رضی،

تهران انتشارات آسیا، شهریور ۱۳۴۳

در فاشیسمی که در جهان مدرن بر برخی از ممالک غربی حاکم شد، دگربار و این بار فاشیست‌ها همجنسگرایان را در کنار کولی‌ها، معلول‌ها، دگراندیشان و "نژادهای پست‌تر"، سزاوار هستی و بودن بر روی زمینی که فاشیست‌ها بر آن سروری داشتند، محسوب نمی‌داشتند.

در زمانی که برای همجنسگرایی در انگلستان جرم حبس ابد در نظر گرفته شده بود و همجنسگرایان در آلمان به همین اتهام مجبور بودند حداکثر تا پنج سال در زندان بمانند، انقلاب اکتبر آرزویی دیرینه را واقعیت بخشید. در انقلاب بلشویکی در اکتبر ۱۹۱۷ برای نخستین بار در جهان صحبت از رهایی جنسی و آزادی همجنسگرایی سخن به میان آمد. پس از پیروزی انقلاب اعلام شد که همجنسگرایی بالای چهارده سال رفتاری قانونی است.

الکساندرا کولونتای، از رهبران بلشویک، طرفدار و مدافع بزرگ آزادی جنسی بود و از استقلال جنسی کامل زنان در رابطه با مردان سخن می‌گفت. کولونتای در مقام کمیسر رفاه اجتماعی در دولت نوبنیاد بسیار کوشید تا در رهایی زن از بردگی خانگی، زن را از آشپزخانه و ماشین تولید بچه و کارخانه نجات دهد. آرزوهای او اما در ساختن "زن طراز نوین" در عمل تحقق نیافت. اگرچه همجنسگرایی آزاد اعلام شد، قوانین ضد سقط‌جنین لغو شد و زنان از حق طلاق برخوردار شدند،

این دستاوردهای دمکراتیک اما اندک‌اندک در میان تبعیض و تعصب و اقتدار استالینی دچار افول گشت. در سال ۱۹۳۴ همجنسگرایی دگربار در فهرست جرایم قرار گرفت و رابطه همجنسگرایانه از سه تا پنج سال کار اجباری در پی داشت. پیش از آن اما از همجنسگرایی در دانشنامه‌ها و کتاب‌های درسی به عنوان "انحراف جنسی" نام برده می‌شد. همجنسگرایان عناصر "ضد پرولتر" و "ضد اجتماع" بودند که در روند صنعتی کردن کشور، تهدیدی برای نظام محسوب می‌شدند.

در سال ۱۹۳۵ سقط‌جنین نیز دگربار غیرقانونی اعلام شد. در این راه شاید نیاز به نیروی کار در زمان جنگ و پس از آن، بهانه‌ای بوده باشد، با این‌همه پس‌رفت از شعار و عمل در این عرصه فاجعه‌ای بزرگ بود. به ویژه از این نظر که مصوبات حزب کمونیست اتحاد شوروی به دیگر احزاب کمونیست سرایت می‌کرد. برای نمونه؛ کمونیست‌ها و سوسیال‌دمکرات‌ها در جمهوری وایمار به آن قدرتی دست یافته بودند که بتوانند گام‌های بزرگی به راه آزادی زنان و همجنسگرایان بردارند. نمایندگان آنان در مجلس (رایش‌تاگ) خواستار حذف همجنسگرایی از فهرست جرایم شدند و برابری آنان را با دگرجنسگرایان خواستند. هر دو حزب، به ویژه حزب کمونیست آلمان در سال‌های بعد از این خواست فاصله

گرفتند، امری که نمی‌توانست تحت تأثیر سیاست‌های حزب کمونیست شوروی نبوده باشد.

پس‌رفت جنبش همجنسگرایان در جهان بین سال‌های ۱۹۳۰ تا انقلاب جنسی در غرب رابطه‌ای تنگاتنگ با نگاه استالین و حزب کمونیست اتحاد شوروی نسبت به این موضوع داشت. آلمان شرقی نخستین و تنها کشور سوسیالیستی بود که در سال ۱۹۶۸ همجنسگرایی را از فهرست جرایم حذف نمود.^۴ با کشف مقوله‌ی همجنسگرایی میان گونه‌های مختلف جانوران در ۱۹۵۱، طبیعی بودن همجنسگرایی بین انسان‌ها مورد توجه پژوهشگران قرار گرفت.

در قرن بیستم جنبش زنان با چند پرسش بنیادین آغاز می‌شود؛ استثمار جنسی، آزادی در انتخاب و قدرت مردانه در برابر قدرت زنان. در سومین دهه از همین قرن است که رابطه‌ی استبداد اجتماعی و فاشیسم با قدرت سیاسی و ارزش‌های جنسی ملموس‌تر می‌شود. آن‌چه را که ویلهلم رایش از رابطه "سیاست و سکس" طرح کرد، در جنبش‌های دهه‌ی شصت چنان پژواک یافت که اکنون صحبت از سیاست جنسی

⁴ - Dominique Fernandez, Der Raub des Ganymed, Eine Kulturgeschichte der Homosexualität, Beck & Glöckler Verlag 1992, S 75-77

و تأثیر آن بر هستی اجتماعی انسان‌ها به امری طبیعی بدل شده است.^۵

در پی انقلاب جنسی در دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی در غرب، مناسبات اجتماعی انسان‌ها، به ویژه در عرصه‌ی جنسی، دگرگون شد. زن و مرد بازتعریف شدند و رابطه‌ی جنسی شکلی دیگر به خود گرفت. عصیان علیه اخلاق جنسی حاکم سریع فراگیر شد و در ساختار جامعه تأثیر گذاشت. و این البته به جامعه بازمی‌گردد که هستی انسان در آن دیگر به کار، خانه و خانواده و تولید مثل نمی‌توانست محدود گردد.

اگر در جوامع فئودالی خانواده پُرجمعیت می‌توانست خود نیروی کار بزرگی در عرصه اقتصاد محسوب شود، حال گسترش صنعت، زنان را نیز وارد بازار کار نموده است. زن که به اجتماع وارد شد، حقوق و قانون نیز می‌خواهد تا به جایگاه خویش در جامعه دست یابد. زن که با مرد برابر شد، تغییر در رابطه‌ی جنسی نیز آغاز گردید.

در این میان، دگرباشان جنسی همواره داغ‌خوردگان تاریخ بوده‌اند و مُدام مورد آزار قرار گرفته‌اند. ادیان ابراهیمی آنان را برنمی‌تافتند، در بعضی از ممالک غربی زنده‌زنده به آتش

^۵ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ رایش ویلهلم، فونکسیون ارگاسم، کشف انرژی اورگن، روانشناسی در عمق، ترجمه دکتر استپان سیمونیان و آندرانیک رئیسیان، کتابفروشی ایران، آمریکا ۱۹۹۴

کشیده می‌شدند و یا طعمه سگان وحشی و شیران غرنده می‌گردیدند تا از هم دریده شوند. آنان عناصر غیرقابل اصلاح جامعه بودند که می‌بایست حریم اجتماع از وجود آنان پاک گردد. در جهان معاصر نیز هنوز در بسیاری از کشورها هم‌چنان آزار می‌بینند و از حقوق مدنی محروم هستند.

دگرباشان جنسی را خائنان به حریم خانواده، یعنی زن و مرد و فرزندان، دانسته و چه بسا می‌دانند. آنان در شمار کسانی بوده‌اند که نه تنها هنجار خانواده، حرمت طبیعت را زیر پا گذاشته‌ند.

در سرکوب دگرباشان جنسی در جهان، در سال ۱۹۶۹ با یورش به بار "استون وال" در نیویورک، همجنس‌گرایان آمریکایی به مقاومت روی آوردند و تصمیم به آشکار ساختن هویت جنسی خویش گرفتند. آنان با "کامینگ اوت" علیه سرکوب به اعتراض برخاستند. از این پس این روز به عنوان نماد اعتراض به رژه "کریستف استریت دی" بدل شد که هر سال در تمامی کشورهای آزاد برپا می‌گردد.

در دگرگونی‌هاست که با افول خانواده سنتی روبرو می‌شویم. شکل‌های دیگری از خانواده و زندگی مشترک پدید آمدند که دمکراتیک بودن در روابط، ویژگی شاخص آن است. اگر تا چند دهه پیش همجنس‌گرایی در برابر دگرجنس‌گرایی قرار می‌گرفت، اکنون با تنوع غیرقابل تصور جنسی روبرو هستیم.

در مفهوم "شهروند جنسی" سیاست سکسوالیته در دنیای معاصر با پذیرش تفاوت‌های جنسی و جنسیتی، فرهنگ جنسی را دگرگون کرده است. در واقع تنوع جنسی همیشه وجود داشته است. بازشناسی و پذیرش آن به عنوان یک واقعیت اما مشخصه این دوران است. در این دوران است که گرایش‌های جنسی و مبارزه در به رسمیت شناختن آن‌ها بُعدی جهانی به خود می‌گیرد. دگرباشان جنسی احساس می‌کنند که شهروندی جهان‌وطن هستند. هویت بین‌المللی دگرباشان جنسی راهی نو در مبارزه برای پذیرش جهانی هویت آنان است.

در روند جهانی شدن، حقوق جنسی بشر نیز جهانی می‌شود. پیش از ۱۹۹۰ در گفتمان‌های بین‌المللی حقوق بشر جایی برای سکسوالیته وجود نداشت. و سازمان ملل از پرداختن به موضوع تنوع جنسی امتناع می‌کرد.

در گسترش برنامه‌های حقوق بشر، جنبش دگرباشان جنسی نیز فراگیر شد. قوانین حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ تنها به "کرامت انسان" و "حقوق برابر" آنان نظر داشت، سرانجام انسانیت را به غیردگرجنسگراها نیز تعمیم داد. در به چالش کشیدن موضوع جنسیت، سکسوالیته از خصلت فردی خویش خارج شد تا بتواند در رابطه با آن "دیگر" تعریف گردد. جهان سرانجام پذیرفت که سبک‌های گوناگونی می‌تواند برای انسان بودن و سکسوالیته انسانی وجود داشته باشد. در این راستاست

که مبارزه برای حقوق جنسی افراد نیز جهانشمول می‌شود و بحث "شهروند جنسی" وارد گفتمان حقوق بشر می‌گردد.

در صحبت از حق انسان بر بدن خویش، به آن نوع از دموکراسی نظر داریم که خودمختاری را برای تن‌ها نیز بپذیرد. و به نوعی از "اخلاق دموکراتیک" فراروید. این امر ممکن نیست مگر در پناه فرهنگ دموکراتیک، فرهنگی که در رابطه یک فرد با همراه، شریک و دوست زندگی‌اش پدید می‌آید. رفتاری که شریک‌ها برای هم انجام می‌دهند، رفتاری که یک سوی آن اجبار و توانایی است و در دیگرسو آزادی، رفتاری که بر لذت و نیاز بنا می‌گردد.

می‌دانیم که واژه سکسوالیته در ابتدای قرن نوزدهم شکل گرفت. کاربرد آن را باید در ارتباط با پدیده‌هایی دیگر در نظر داشت که در این تاریخ در توسعه عرصه‌های گوناگون شناخت رخ داده است.

در این ایام ارزش‌ها دگرگون می‌شوند، رفتارهای فردی و اجتماعی هنجارهای سنتی را پشت سر می‌گذارند، و نهادهای تربیتی، قضایی، اجتماعی و حتا مذهبی شکلی دیگر به خود می‌گیرند. و در این میان دانش پزشکی گام‌هایی دیگر به جلو برمی‌دارد. این روند بر لذت‌ها، احساس‌ها، رؤیاهای و رفتارها تأثیر گذاشته، معنا و ارزش‌هایی دیگر خلق می‌کند.

بر بستر چنین تجربه‌ای است که در جوامع مدرن افراد در بازبینی خود خویشتن را این بار به عنوان سوژه‌های یک سکسوالیته می‌نگرند. این نگرستن از سکسوالیته به عرصه‌های گوناگون شناخت از هستی گسترش می‌یابد و تحولاتی را در قواعد و هنجارها سبب می‌گردد.

یک سوی تجلی سکسوالیته شکوفایی انسان است، سوی دیگر آن اما سرکوب است که با سازوکارهای گوناگون اعمال می‌شود. نظام‌های سلطه‌گر چه بسا کوشیده و می‌کوشند رفتارهای سکسوالیته را هم‌آهنگ با میل خویش گردانند. یک سوی تجلی سکسوالیته بازشناسی انسان است از خود، سوی دیگر آن اما، با نگاه به تاریخ، به قدرت امکان می‌داد تا با انضباط و تنبیه حتا امکانات تکنولوژی را نیز در راستای خواست‌های خویش به کار گیرد.

در این روند است که؛ برای نخستین بار در سال ۲۰۱۱ لایحه ازدواج همجنسگرایان با استفاده از تمامی مزایای حقوقی در هلند به تصویب رسید. پس از آن اندک‌اندک بسیاری از کشورهای غربی آن را پذیرفته، قانونی کردند.

در تاریخ فرهنگ ایران کتابی که بتواند هم‌چون کاماسوترا به فلسفه روابط جنسی بپردازد، وجود ندارد. تنها در "اندرزنامه" هاست که اغلب به روابط همجنسگرایانه در کنار روابط دگرجنسگرایانه پرداخته‌اند. "قابوس‌نامه" نمونه‌ی روشن

آن است در این راستا. و می‌دانیم اندرزنامه‌ها را در اختیار شاهزادگان و جوانان می‌گذاشتند تا با روش‌های زندگی، از جمله روابط جنسی آشنا گردند. جامعه این روابط را می‌پذیرفت.^۶

همجنسگرایی در ایران امروز نه تنها دشنام، بل که از گناهان است. قوانین حکومتی رأی بر عدم وجود فیزیکی همجنسگرایان صادر کرده است. جامعه نیز دگرباشان جنسی را فاسد و بیمار می‌داند. چنین فضایی راه هرگونه بحثی عمومی را در رسانه‌ها مسدود می‌کند. کسی را یارای نوشتن از آن به شکل علنی نیست. مأموران حکومتی در شکار آنان، به خانه‌ها و جشن‌ها یورش می‌برند و حاکمان شرع با تکیه بر مذهب حکم به سنگسار و اعدام آنان صادر می‌کنند. دگرباشان جنسی حتا از خانواده نیز رانده می‌شوند. پنداری قدرت حاکم، فرهنگ خویش را بر فکر خانواده‌ها جاری کرده است.

این‌که چه عده از دگرباشان جنسی در ایران امروز در یأس و روان‌پریشی به زندگی خویش خاتمه می‌دهند، معلوم نیست. و باز این‌که چه عده‌ای از این افراد به زیر سیطره‌ی فرهنگ حاکم، به علت ناآگاهی شخصی و عمومی، در احساس گناه، منزوی و روان‌پریش می‌شوند، و یا حتا همسر برمی‌گزینند، معلوم نیست. آن‌چه آشکار است، همانا هراس حاکم است.

^۶ - چند باب از کتاب گلستان سعدی نیز چنین نقشی داشته‌اند.

همجنسگرایان جهان را بین چهار تا هفت درصد کل جمعیت تخمین می‌زنند. اگر دیگر دگرباشان جنسی را بر آن بیفزاییم، طبیعی‌ست که این رقم بالاتر برود.

سالهاست همجنسگرایی و دگرباش جنسی بودن بیماری تلقی نمی‌شود و انحراف جنسی محسوب نمی‌گردد. سازمان بهداشت جهانی در هفدهم ماه مه سال ۱۹۹۱ آن را از سپاهه بیماری‌های روحی و روانی حذف نمود.

این روز به همین دلیل از سوی دگرباشان جنسی به عنوان روز مبارزه با هموفوبیا (همجنسگراهراسی و همجنسگراستیزی) انتخاب شده است.

فرهنگ همجنسگرایی

با توجه به مطالعات جنسی، امروز می‌توان از "فرهنگ همجنسگرایی" نام برد. تا سال‌های سال همجنسگرایی در کنار روسپی‌گری قرار می‌گرفت. مردم فکر نمی‌کردند که دو هم‌جنس نیز می‌توانند عاشق یکدیگر گردند. آنان در همجنس‌خواهی تفریح، تنوع و نهایت بیماری را کشف می‌کردند. امروز اما می‌توان از مقوله‌ای به عنوان "فرهنگ همجنسگرایی" و یا "فرهنگ دگرباشی" سخن گفت. درست به آن شکلی که از مقوله "فرهنگ مسیحی" و یا "فرهنگ اسلامی" نام برده می‌شود.

فرهنگ همجنسگرایی تا قرن بیستم فرهنگی ممنوع بود و به رسمیت شناخته نمی‌شد. آنچه را که تا سالیانی پیش ضدفرهنگ می‌پنداشتند، امروز خود به فرهنگی بدل شده و گروه‌هایی از اقلیت‌های جنسی هویت خود را در آن می‌یابند.

در فاصله سال‌های ۱۹۶۸-۱۸۶۹ فرهنگ همجنسگرایی شکل می‌گیرد. پیش از آن از احساس همجنسگرایی گاه در ادبیات سخن گفته می‌شد، اما سخنی در حاشیه بود که در حاشیه نیز می‌ماند. تا این تاریخ هیچ همجنسگرایی به آن فکر نمی‌کرد که از هویت خویش سخن بگوید. هیچ‌کس آن ویژگی، آن من‌دیگر را در خود بدین‌سان کشف نکرده بود. فرهنگ همجنسگرایی در بطن مبارزات جامعه در دستیابی به آزادی و دموکراسی، در حقوق شهروندی خود را می‌یابد و بارور می‌شود. نویسنده همجنسگرا نیز در چنین فرهنگی دیگر مجبور به خودسانسوری نیست. آن‌جا که جامعه وی را سانسور نکند، مدافع حقوق شهروندی او باشد، بر سانسور و خودسانسوری نیز نقطه پایان گذاشته خواهد شد.^۷

⁷ - Dominique Fernandez, Der Raub des Ganymed, S 228-229

مرد کیست و زن کدام است

در ادبیات از دو بدن صحبت به میان می‌آید؛ بدنی که به جهان پیشامدرن تعلق دارد و بدنی که در پی جنبش رنسانس، تولدی دیگر را تجربه می‌کند. بدن در حالت نخست فاقد حقوق شهروندی است، به خدا و یا نمایندگان خدا تعلق دارد. این بدن با نگاه به الهیات "گناهکار" است. مزاحم تعالی آدمی است به سوی خداوند. روح را می‌آزارد و وسوسه‌گر انسان است به سوی لذت‌های شیطانی. بدن دوم رو به آزادی دارد. شهروند جهان متمدن است. لذت را ارج می‌گذارد و زیبایی را می‌ستاید. سنت و گناه را بر نمی‌تابد. نگاه دینی را پشت سر گذاشته تا به نیازهای خود عقلانی بنگرد. بدن‌های آزاد ریاضت و رهبانیت را پشت سر می‌گذارند تا در آزادی شکوفا گردند.

در جنبش رنسانس است که بحث ذهن و بدن؛ در تقابل و یا تکامل هم به طور جدی مطرح می‌شوند. در پی بحث‌هایی فراوان، سرانجام انسان از سرکوب بدن و دشمن‌انگاری آن فاصله گرفت و کوشید اندک‌اندک با بدن خود آشتی کند. این تغییر و تحول بر ادبیات و هنر تأثیری ژرف داشت. در علوم اجتماعی مفهوم جامعه‌شناسی بدن شکل گرفت. دشمن‌انگاری بدن که میراث مسیحیت بود، به آشتی با آن انجامید. بدن در

عصر مدرن وارد گفتمان اجتماعی می‌شود و به این جا می‌رسد که هیچ انسانی جدا از بدنش نیست. و تنها مرگ است که بر وجود بدن نقطه‌ی پایان می‌گذارد.

در شناخت از بدن است که می‌توان بدان سمت و سوی سیاسی نیز داد، آن سان که فمینیست‌ها در تعیین موقعیت سیاسی بدن در جامعه به کشف آن موفق شدند و استثمار جنسی را طرح کردند. در این شکی نیست که بدن را در رابطه با بازار (مصرف) نیز می‌توان مورد بررسی قرار داد، کاری که جامعه‌شناسی در این عرصه به شکلی انجام می‌دهد.

هر بدنی را به تعبیر فوکو می‌توان دارای تاریخی دانست. هر بدنی را تجربه‌ای است در هستی و هر تجربه‌ای می‌تواند خود موضوعی باشد اجتماعی. بدن‌ها در فرهنگ‌ها زاده می‌شوند، رشد می‌کنند و می‌بالند. از آن تأثیر می‌پذیرند و بر آن تأثیر می‌گذارند.

در جهان فلسفه، در بحث بر هستی انسان، از جمله‌ی معروف دکارت؛ "می‌اندیشم، پس هستم"، بدن در برابر ذهن قرار می‌گیرد. این دوسوگرایی در واقع در تقابل با دوسویینی سنت و مذهب قرار دارد که در آن روح در برابر جسم قرار داشت. جمله دکارت به بودن و زندگی نظر دارد و نگاه سنت به برتری روح بر جسم.

از ذهن آزاد بدن آزاد زاده می‌شود و در آزادی تن، ذهن شکوفا می‌گردد. ذهن وابسته بدن‌های وابسته تولید می‌کند؛ بدن‌هایی

که مورد کنترل قرار می‌گیرند. در رابطه با ذهن و تن، لذت روحانی و آسمانی را نیز می‌توان با لذت زمینی در تقابل باهم قرار داد. گناه در لذت روحانی جایگاهی ویژه دارد.

بدن در رابطه با لذت، بزرگ‌ترین نقش را دارد. مذهب در پی تسلط بر بدن، رفتارهای بدنی، از جمله رفتارهای جنسی را سازماندهی می‌کند. این تجربه را در دولت‌های ایدئولوژیک و توتالیتر نیز می‌توان مشاهده نمود. بدن در چنین شرایطی به کنترل اجتماع درمی‌آید و به نظم آن تن می‌سپارد.

بدن در مسیحیت قلمرو شیطان است. اگر انسان کنترل آن را از دست بدهد، ناپاک شده، مرتکب گناه می‌شود. بدن در دین‌های سامی از آن خداست. بدن لذت‌جو، بدنی گناهکار است.

کنترل بر بدن یا فردی است و یا اجتماعی. آن‌چه فردی‌ست، به شخص برمی‌گردد و رفتار او را در جامعه سامان می‌بخشد. آن‌که نتواند بدن خویش را رام خود گرداند، به حتم در رفتار اجتماعی به مشکل دچار خواهد گشت.

امروزه در بدن می‌توان ورای پیش‌فرض‌های سالیان گذشته، یک هستی اجتماعی را بازشناخت. در تطابق رفتار اجتماعی و فردی و کنترل بدن، جنسیت و هویت جنسی سوژه‌ای است قابل بحث. در تعریف از مردانگی و زنانگی، و جایگاه جنس‌هایی که تا چند دهه پیش وجودشان به رسمیت

شناخته نمی‌شد، جنس‌ها در هستی اجتماعی به فراتر و پست‌تر تقسیم می‌شوند. در این تقسیم‌بندی نباید نقش قدرت را از نظر دور داشت.^۸

این نیز واقعیتی است که در رابطه با قدرت، بدن زنانه و مردانه بیان شده است. جنبش فمینیسم در واقع جنبش‌هایی‌بخش زنان است که می‌کوشد کنترل بر بدن خود را از تفکر و خواست‌های مردان و مردانه رها سازد.

بحث بر بدن تا چهار دهه پیش به بحث دینی و دکارتی محدود بود. فوکو نخستین کسی بود که از تاریخ بدن سخن به میان آورد. بحث بر بدن ابتدا به دو مقوله بیولوژیک و وجوه اجتماعی آن محدود بود. بعد لذت مطرح شد. فمینیست‌ها در این راستا بر این باورند که بدن از خلال فرایندهای زندگی اجتماعی شکل می‌گیرد. در این شکل‌گیری اگر افکاری مردانه حاکم باشد، این بدن به خدمت آن درمی‌آید. ادبیات آگاهی‌بخش در این عرصه نقش روشنگرانه دارند.

مرد و زن، نر و ماده

نرسی و نرسه که همان نر و نرینه باشند در زبان فارسی، بنیان در "نیریوسنگه" یا "نیریوسنگه" اوستایی و نریوسنگ پهلوی

^۸ - برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به؛ اراده به دانستن، میشل فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی، تهران ۱۳۸۴

دارد و آن نام پیکِ پیام‌آور اهورامزدا، خداوندگار آیین مزدیسنا می‌باشد. مرد و مردانه در فارسی امروزی همین معنا را نمایندگی می‌کنند. با این توضیح که این واژه به "انسان" قابل تعمیم است. به این دلیل که در زبان فارسی نیز به سان بسیاری دیگر از زبان‌ها مرد را با انسان برابر می‌گرفته‌اند. برای نمونه واژه مردم برساخته مرد است. در چند کتیبه‌ی به‌جا مانده از کتیبه‌های هخامنشیان، از جمله کتیبه کوه بیستون آمده است؛ "این سرزمین (ایران) اسب‌ها و مردان (مردمان) خوب دارد." "سنگهه" نیز به عنوان پسوند در فرهنگ اوستایی "تجلی، ظهور، سخن مردانه" معنا شده است. با این توضیح می‌توان این واژه را به "گفتارهای انسانی" و یا "جلوه‌های انسانی" تعمیم داد.

از نریوسنگ در وندیداد به عنوان دوست اهورامزدا نام برده شده است. او در بُندهش پیام‌رسان الهی است برای شاهان و پهلوانان. همانی است که نطفه کیومرث را نگاه می‌دارد. نریوسنگ گذشته از اساتیر ایرانی، در روایت‌های تمدن‌های همسایه فلات ایران که تمدنی پیشرفته‌تر و دیرین داشتند، نیز دیده می‌شود. به نظر می‌رسد که ایرانیان با وام‌گیری از آن‌ها، آن را غنا بخشیده‌اند.

نریوسنگ مترادف "گبرائیل" یا "گابریل" در متون کهن عبری است. در متون عربی و فارسی برگردان جبرائیل و یا جبرئیل به

خود گرفته است. گابر و گبر در زبان عبری همان نر و نرینه است در زبان فارسی. به نظر می‌رسد این عنصر دینی از طریق آیین‌های فنیقی باستان و زبان آرامی به دین یهود وارد گشته، از آن جا به زبان عربی راه یافته است. شاید جالب باشد یادآوری این موضوع که پسوند ایل در زبان عبری خدا معنا می‌دهد و الله شکل عربی همین واژه است. خلاصه این که؛ نریوسنگ (پیام‌آور اهورا و یا خروش مقدس) با جبرئیل (فرشته مقرب در ادیان سامی) بنیاد در استوره‌ای واحد دارند.

شاید یادآوری این موضوع لازم باشد؛ خطاب پاره‌ای از متون فقهی آیین زرتشتی با کتاب مقدس (عهد عتیق) هم‌خوان است. در هر دو آیین زن برای مرد آفریده شده است. (سفر پیدایش ۲:۱۸). زن در هر دو آیین به کمک مار آدم را گمراه می‌کند (پیدایش ۳:۱۴ و ۳:۶). درد زایمان و عادت ماهانه مجازات حوا است از این رفتار (پیدایش ۳:۱۶).

و این همان زنی است که در فرهنگ زرتشتی دیو انگاشته شده، زنی که فاقد شعور است و پایبند ارزش‌های اخلاقی نیست. زود فریب می‌خورد و فریب می‌دهد. میل خیانت به مرد در او قوی است. قوای جنسی سرکشی دارد که از آن برای فریب مرد بهره می‌برد. همین صفات برای زن در اسلام نیز یافت می‌شوند. به همین دلیل است که مرد باید بر او تسلط داشته باشد و برای تربیت او مجاز به خشونت نیز می‌باشد.

تحت تأثیر همین "دیوانگاری" فرهنگی در قرون است که زن پذیرفته از ارزش انسانی پایین‌تری نسبت به مرد برخوردار است و در واقع زن در طول تاریخ، تا رسیدن به آگاهی، کوشیده "مردپسند" باشد.

در تاریخ هردوت آمده است که "سسوسترس"، پادشاه مصر رفتار خشونت‌باری با رودخانه که طغیان کرده بود، داشت. به همین علت کور می‌شود. در یازدهمین سال کوری از هاتفی می‌شنود که نابینایی او قابل علاج است و درمان این است که چشمانش را با ادرار زنی بشوید که در زندگی وفادار به شوهر بوده است. زنان، از جمله همسر شاه، بدینوسیله امتحان می‌شوند. از میان همه‌ی آنان تنها یک زن یافت می‌شود که وفادار به شوهر بوده است. شاه پس از بینا شدن، زنان را در "اریتره پولوس" جمع کرده، به آتش می‌کشد.

همین خیانت را در ادبیات تمامی ملت‌ها می‌توان یافت. زن خیانت‌کار به شوهر همان زنی است که در "هزار و یک شب" خشم شهریار را موجب می‌شود و از او آدم‌کش می‌سازد. در متون زرتشتی، در "بنداهش" آمده است؛ هرمز پس از آن که زن را می‌آفریند، در خطاب به او می‌گوید؛ "تو را نیز آفریدم (در حالی) که تو را سر ده پتیاره از جهی است"^۹

^۹ - بنداهش، برگردان مهرداد بهار، تهران انتشارات توس ۱۳۹۵، فصل

در "بندهش" هدف از آفرینش زن همانا آسایش مرد است؛ لذت و تولید مثل. هرمز تأکید می‌کند که اگر "مخلوقکی" می‌یافت که می‌توانست از او مرد بیافریند، هرگز زن نمی‌آفرید. این نگاه و رفتار را نسبت به زن، در "وندیداد" و "ارداویرافنامه" نیز می‌توان یافت.

همین نگاه از ادبیات کهن و استوره‌ها به تاریخ راه می‌یابند و در آن پیش می‌روند. تولید و بازتولید می‌شوند تا مرد سرور باشد و مردانگی کند و زن خدمتکار باشد و زنانگی کند. در ادبیات ما سراسر همین کلیشه است که تکرار شده. برای نمونه؛ در "سمک عیار" در داستانی که نشان دهد زنان دیو هستند و فریبکار و بی‌عقل، آمده است: سمک با قدرت پهلوانی و زور فراوان در بازو موفق به شکست پهلوان نامداری با توان و زور بدن نمی‌شود. راه حيله پیش می‌گیرد. خود را به شکل زنی درآورده، به حيله متوسل می‌شود. به عشوه‌ای پهلوان را به دام انداخته، بر وی غالب می‌شود. در پایان از زبان راوی می‌خوانیم؛ "بنگرید که چه قوم‌اند زنان که یک کرشمه، مردی که به شکل زنان برآمده بود، بهزاد را چنان سراسیمه کرد و بر جای بداشت چنان که یک قدم پیش نتوان نهاد." سمک در

ادامه داستان می‌گوید: "همه مردان عالم بسته مکر زن‌اند. بوی ماده، شیران غران را در دام آورد."^{۱۰}

و در بهترین شرایط از زبان عطار می‌شنویم که چگونه در ارزش گذاشتن به زنی، نخست او را مرد کرده، آنگاه ستایش می‌کند؛ "چون زن در راه خدا تعالی مرد باشد، او را زن نتوان گفت. چنان‌چه عباسه طوسی گفت؛ چون فردا در عرصات آواز دهند که یا رجال! اول کسی که پای در صف رجال نهد مریم بود."^{۱۱}

در یونان قدیم باور بر این بود که انسان از دو عنصر "پست" و "عالی" به وجود آمده است. عنصر پست در جسم او حضور دارد و امور جسمانی را با توجه به نیاز انسان پیش می‌برد. این عنصر به امر پایین و پست و بی‌ارزش می‌پردازد. عنصر عالی در تقابل با عنصر پست، امور عالی زندگانی را پیش می‌برد و در جان -روح- خود را نشان می‌دهد. بر این اساس دارای ارزش والایی است، زیرا نهاد عقل و اخلاق و امور معنوی است. در فرهنگ ما شاید امور بالاتنه و پایین‌تنه با همین تفکر در رابطه باشد.

^{۱۰} - سمک عیار، تصحیح پرویز ناتل خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،

تهران ۱۳۵۳، جلد اول، ص ۱۳۷

^{۱۱} - فریدالدین عطار نیشابوری، تذکره‌الاولیا، به کوشش محمد استعلامی،

تهران انتشارات زوار، بهار ۱۳۸۳، ص ۷۲

در رابطه با عنصر پست و عالی که اولی به امور جسم و دومی به امور جان می‌پردازد، احساس و عقل را داریم. احساس خلاف عقل عمل می‌کند. عقل دارای اعتبار و ارزش است. غلبه بر احساس، پیروزی عقل محسوب می‌شود. آن‌جا که شهوت و تمنای جسم، جسمانی ارزشگذاری شود، جایی برای عقل در آن وجود ندارد. عشق اگر به شهوت آلوده گردد، به دام هوس گرفتار آمده و به عالم پست نزول کرده است.

یونانی‌ها برای رابطه معنوی عشاق اهمیت فراوان قایل بودند و آن را در برابر رابطه جسمی قرار می‌دادند که به عالم پایین تعلق داشت. رابطه زن و مرد در این‌گونه از بینش احساسی است تن‌خواهانه که به جسم برمی‌گردد. پس نمی‌تواند باری معنوی و عقلانی به همراه داشته باشد. رابطه دو مرد باهم اما متأثر از عواطف عالی و والای نهفته در انسان است. در همین راستا، رابطه‌ی جنسی زن و مرد باهم می‌تواند عملی حیوانی قلمداد گردد که بر احساس تکیه دارد، ولی رابطه عاشقانه دو مرد باهم با تکیه بر عقل، وجود انسان را کامل‌تر می‌کند.

عشق‌بازی مرد با زن احساس نام می‌گیرد و عشق‌بازی مرد با مرد عقل. اولی به عالم دون و پایین‌تنه برمی‌گردد و دومی به عالم والا و بالاتنه. همین موضوع را به شکلی بعدها در فرهنگ صوفیانه، در موضوع "شاهدبازی" می‌بینیم.

شاید بر این اساس باشد که زن را احساسی می‌نامند تا در تحقیر او بکوشند و شاید هم بخشی از علت پست شمردن

زنان ریشه در همین نگاه داشته باشد. می‌گویند زن اسیر تن است، زمینی است، احساسی است. مرد ولی به عالم بالا می‌اندیشد، عاقل است، هوس در او راهی ندارد، آسمانی و الهی است.

یونانیان ضدزن بودند. زن در مدینه آن‌ها فاقد رأی بود و حضور نداشت. به زیبایی زن حساس بودند، به آن علاقه نشان می‌دادند ولی در آن معنویتی نمی‌یافتند. مرد یونانی نیز با زن درمی‌آمیخت تا به تولید مثل بپردازد. در جمهوری افلاتون برای زنان جایی نبود. افلاتون و ارستو هر دو برای مردان به نسبت زنان اعتباری بیشتر قایل بودند. در واقع؛ عشق به مرد می‌شکوفد و عشق به زن به جنون می‌انجامد.

انسان‌ها در رابطه با هم، رفتارهای خویش را تعبیر و تفسیر می‌کنند. رفتار جنسی یعنی زنانه و یا مردانه، در همین روند آفریده می‌شوند و معنا می‌پذیرند. جنسیت در زبان خود را نشان می‌دهد. به گفته میشل فوکو جنسیت حاصل یک گفتمان (Discourse) است. گفتمان است که استعاره‌ها و دسته‌بندی‌ها را به ما می‌نمایاند و ابزارها را معنا می‌کند.

سیمون دوبوار برای تعریف جنسیت، آن را در سه سطح جسمیت، موقعیت و هویت بررسی می‌کند. اگرچه او با صراحت آن‌ها را از هم تفکیک نکرد، اما می‌توان این تفکیک را

بازشناخت و پذیرفت که جنسیتِ انسان از این سه سطح تأثیر پذیرفته است. به نظر دوبوار انسان از سه سطح تشکیل شده، سه سطحی که سه گونه پرسش در ذهن برمی‌انگیزد. در این راستا، برای شناخت زن باید او را در کلیتِ او بازشناسیم و هر سه سطح را باهم در نظر آوریم. با حذف هر یک از این کلیت، در آن شکاف ایجاد کرده‌ایم. برای نمونه نمی‌توان جسم زن را جدا از هویت و موقعیت او توضیح داد. و یا هویت او را جدا از موقعیت و جسم‌اش.

جسم زن در موقعیتی انسانی قرار گرفته و این موقعیت خود پدیده‌ای فرهنگی و اجتماعی است. به نظر او در دستیابی به آزادی باید سنت و واقعیت موجود را به نقد کشید. تا به این کار موفق نگردیم، راه به سوی تکامل هویتِ آزاد را نخواهیم یافت.

جنسیت به عنوان مفهومی اجتماعی را می‌توان ورای طبیعت و ذات آن، برساخته‌ی ذهنی به شمار آورد. سیمون دوبوار جنسیت را به پدیده‌ای نه ذاتی، بل که فرهنگی می‌داند که فرد با توجه به جهان‌بینی خویش می‌تواند در برابر آن آزادی انتخاب داشته باشد و قیده‌های جنسیتی حاکم را بشکند و از تحمیل آن بر خویش برتابد.

در رابطه‌ی جنسیت با زبان جبری در کار نیست، می‌توان واژه‌هایی را که به نمادهایی جنسی بدل شده، استفاده نمود و یا ننمود، ولی از دیگرسو، در این انتخاب و یا آزادی در انتخاب،

خلاف نظر سیمون دوبوار، جبری اجتماعی حاکم است که کلیشه‌سازی می‌کند و زنانگی و مردانگی را بر رفتار انسان تحمیل می‌کند. در این شرایط نمی‌توان جنسیت را به عنوان یک ویژگی فیزیولوژیکی در بیرون از زبان تصور کرد. رفتار و گفتار زنانه مردانه می‌شوند. پنداری انسان‌ها بازیگران یک نمایشنامه هستند و دیالوگ‌ها را ورای اراده‌ی خویش بر زبان می‌رانند.

در ساختگرایی (Constructivis) مقوله جنسیت با رویکرد به آرای جودیت باتلر در کتاب "آشفتگی‌های جنسیتی"، جنسیت در روند هستی جامعه و رابطه انسان‌ها باهم ساخته می‌شود و قابل تعبیر و تعریف است.

دوبوار به برساختگی بودن جنسیت تأکید دارد و به تحمیلی بودن آن توجه نمی‌کند. بر این اساس موضوع انتخاب را پیش می‌کشد که فرد می‌تواند پیش گیرد. به نظر دوبوار "هیچ کس زن به دنیا نمی‌آید، زن می‌شود... مجموعه تمدن است که این محصولِ حدفاصلِ نر و اخته را که مؤنث خوانده می‌شود، تولید می‌کند"^{۱۲}. انسان اما قادر است این کلیشه‌ها را کنار بزند. "نزد دوبوار جنسیت برساخته است، اما در فرمول‌بندی وی به یک عامل، یک کوجیتو Cogito، یا کسی اشاره می‌شود که به

^{۱۲} - سیمون دوبوار، جنس دوم، جلد دوم، ترجمه قاسم صنعوی، انتشارات توس، تهران چاپ هفتم ۱۳۸۵، ص ۱۳

طریقی آن جنسیت را قبول کرده و یا مختص خود ساخته است و در اصل می‌توانسته جنسیت دیگری را برای خود تصور کند. آیا جنسیت تا این حد متغیر و ارادی است که دوبار بیان می‌کند؟ آیا ساختار در چنین حالتی می‌تواند به یک شکل گزینشی فروکاسته شود؟^{۱۳} به نظر باتلر "هیچ‌گاه جنس بدون جنسیت وجود نداشته است. بنا بر این مفهوم جنس نیز مانند جنسیت پیشینه‌ای گفتمانی و فرهنگی دارد."^{۱۴}

باتلر بر این نظر است که ما تنها از طریق جنسیت می‌توانیم دیگران را درک کنیم. هیچ انسانی در زندگی خنثی زاده نمی‌شود. جنسیت چیزی است که در انسان‌ها شکل می‌گیرد و این شکل‌گیری با اندیشه‌ی آنان در رابطه است. "جنسیت می‌تواند ابعاد وجودی ما را تحت تأثیر قرار بدهد... جنسیت تنها در رابطه با دیگران تعریف نمی‌شود، بل که طرز فکر و حتا شیوه درک ما از خودمان تحت تأثیر جنسیت است."^{۱۵}

در انجیل عهد قدیم ۶۸۲۸ بار از خدا با نام آقا صحبت می‌شود. در سفر پیدایش صحبت از این است که خدا انسان را شبیه به

^{۱۳} - جودیت باتلر، آشفتگی جنسیتی، ترجمه امین قضایی، نشر مجله شعر، پاریس ۱۳۸۵، ص ۵۴

^{۱۴} - جودیت باتلر، آشفتگی جنسیتی، ترجمه امین قضایی، نشر مجله شعر، پاریس ۱۳۸۵، ص ۵۵

^{۱۵} - ماری هولمز، جنسیت در زندگی روزمره، ترجمه محمد مهدی لیبی، نشر افکار، تهران ۱۳۸۹، ص ۸۱

خود؛ به شکل مرد و زن، هر دو آفریده است. با این همه در سراسر کتاب مقدس، بخش زنانه خدا حذف می‌شود تا بخش مردانه آن عمده و حاکم گردد. بدین سان خدا و یا بخش زنانگی او را به مرور حذف کردند تا بر قدرت مردان افزوده گردد.

تاریخ‌پژوهان بر این باورند که بر اساس تندیس‌های کشف‌شده از سالیان کهن، ابتدا تندیس‌های زنان و مردان به یک اندازه، از یک جسم و در کنار هم قرار می‌گرفت. به مرور اندازه تندیس‌های زنان کوچک‌تر شد و در جنس آن نیز از مصالح کم‌ارزش‌تر استفاده شد.

مسیحیان تا سال‌ها می‌پذیرفتند که خدا از هر دو جنس است. آگوستین قدیس می‌گوید: "او پدر و خالق ماست، کسی که امر می‌کند، تکلیف تعیین می‌کند و فرمانرواست. مادر است زیرا به ما گرمی و محبت، غذا و شیر می‌دهد. و ما را در آغوش خویش پناه می‌دهد." بخش زنانه خدا در روند تاریخ از ذهن جامعه پاک شده است.

البته در بیشتر فرهنگ‌های استوره‌ای می‌توان خدایانی زن یافت. برای نمونه خدای باروری مصریان قدیم، ایزیس، زن است. او مادری است که فرزندانش را نیز شیر می‌دهد و ملکه آسمان‌هاست.

جنس و جنسیت

واژه سکسوالیته (Sexualite) از ابداعات اوایل قرن نوزدهم در اروپا است. از این زمان است که پدیده جنسیت و روابط جنسی با پدیده‌های دیگر در پیوند قرار گرفته، تعریف می‌شوند. سکسوالیته را برای مفاهیمی گسترده، از جمله میل جنسی، احساس جنسی، غریزه و رفتارهای جنسی و در بسیار مواقع حتا جنسیت به کار می‌برند. به نظر فوکو سکسوالیته یک سیستم تاریخی گسترده‌ای است که در آن خواهش‌های جنسی بدن، لذت جنسی و گفتمان و شناخت در این عرصه، به هم مربوط می‌شوند. اگر علم یک سوی این زنجیره باشد، سوی دیگرش قدرت شکل می‌گیرد.^{۱۶} او می‌گوید: "بر مبنای روابط قدرت است که سکسوالیته به منزله‌ی عرصه‌ای برای شناخت ساخته شد، روابط قدرتی که سکسوالیته را به منزله‌ی ابژه‌ای ممکن تأسیس کردند؛ و در عوض، قدرت از آن رو توانست سکسوالیته را آماج خود قرار دهد که تکنیک‌های دانش و روش‌های گفتمانی توانستند آن را محاصره کنند."^{۱۷}

فوکو به فلسفه سکسوالیته نظر دارد و می‌کوشد بنیادی در احساس و ماهیت لذت جنسی در انسان بیابد. جایگاه آن را در

^{۱۶} -Der Wille zum Wissen, Sexualität und Wahrheit, Erste Band,

Michel Foucault, Suhrkamp 1983

^{۱۷} - اراده به دانستن، میشل فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین

جهانپدیده، نشر نی، تهران ۱۳۸۴، ص ۱۱۴

ذات انسان بجوید و ابعاد هستی‌شناسانه آن را بازشناسد. اخلاق جنسی در بررسی‌های او با شرایط آمیزش و تجربه‌ی لذت در رابطه قرار می‌گیرد، ازدواج و خانواده را در این شرایط برمی‌رسد تا به این پرسش نزدیک شود که چرا و در چه شرایطی بوده و هست که همجنسگرایی از جامعه طرد شده و یا می‌شود. تمامی کوشش‌های او در این بررسی بر این امر متمرکز است که تأثیر آمیزش جنسی را در زندگی بازیابد.

نه اخلاق حاکم، بل که تاریخ انتقادی آداب و اخلاق موضوع کار و بررسی فوکو بوده است که در آن به رفتارها و تاریخمندی آن‌ها نظر داشته است. عرف موجود در طی تاریخ در برابر رفتار حاکم قرار می‌گیرد، مقاومت می‌کند و در نهایت به هنجاری نو تغییر شکل می‌دهد. فوکو به همین عملکردهای مردم توجه دارد.^{۱۸}

پس می‌توان گفت؛ "سکسوالیته یک برساخته‌ی تاریخی است که امکان‌های زیست‌شناختی و ذهنی و اشکال فرهنگی متفاوتی - هویت جنسیتی، تفاوت‌های تنانه، ظرفیت‌های تولید مثلی، نیازها، تمایلات، خیال‌ها، گُنش‌های اروتیک، نهادها و ارزش‌ها- را در خود جا داده است... سرچشمه همه مؤلفه‌های

^{۱۸} - اراده به دانستن، میشل فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی، تهران ۱۳۸۴. این کتاب ترجمه جلد نخست از کتاب سه جلدی فوکو است در تاریخ جنسیت.

برسازنده سکسوالیته، یا در بدن است، یا در ذهن...اما ظرفیت‌های بدن و روان فقط در روابط اجتماعی معنا می‌یابند." و در همین رابطه "سکسوالیته را نباید یک داده‌ی طبیعی دانست که قدرت سعی دارد تا آن را در اختیار بگیرد، یا حوزه‌ای نامکشوف که دانش سعی دارد تا به تدریج آن را کشف کند. سکسوالیته همان نامی است که می‌شود به یک برساخته (سامانه) تاریخی اطلاق کرد."^{۱۹}

آن‌چه امروز از واژگان جنسی استنباط می‌شود، تا همین چند دهه پیش کاربرد و معنایی دیگر داشت. میل و خواهش جنسی نیز در این چند دهه دگرگون شده است. واژگان نو آن بار معنایی پیشین را ندارند، به دنیای امروز و روابط تن‌خواهی عصر جدید تعلق دارند؛ جنسیت، دگرجنسگرایی، همجنسگرایی تا سال‌ها پیش در فرهنگ‌های زبان جایی نداشت. دنیای مدرن در رسیدن به این مفاهیم راهی طولانی را درک و تجربه کرده است.

در جامعه و فرهنگ سنتی لذت جنسی امری یک‌جانبه بود. هدف همانا به لذت دست یافتن مردان بود. محدودیت‌های شرعی و احکام مذهبی در همین رابطه صادر می‌شد و ادبیات و اخلاق حاکم نیز بر این راستا حرکت می‌کرد. دنیای مدرن در

^{۱۹} - سکسوالیته، جفری ویکس، ترجمه حمید پرنیان، از انتشارات رادیو

این روند اخلاص ایجاد کرد. لذت‌جویی زنان مطرح شد. همجنسگرایی و تک‌همسری نیز در همین راستا مطرح گشت. واژگان جنسی در زبان فارسی تعاریفی دقیق به خود نمی‌گیرند. جنسیت (Gender) که رفتارها، نقش‌ها و اندیشه‌های اجتماعی هر فرهنگی را در بر می‌گیرد، چه بسا با سکس‌والیته مترادف به کار می‌برند. جنسیت در واقع به نقش اجتماعی جنس‌ها نظر دارد. جنس (Sex) اما در همین رابطه به سکس‌والیته نظر دارد و مفهومی بیولوژیک و زیست‌شناسانه به خود می‌گیرد. جنس تا چند سال پیش به زن و مرد محدود بود. امروز اما از این محدودیت فراتر رفته، افراد دو جنسیتی را نیز در بر می‌گیرد. واژه سکس از سویی دیگر برای رابطه‌ی جنسی، هم‌آغوشی و آمیزش جنسی، جنسیت و ویژگی‌های جنسی نیز به کار برده می‌شود.

واژه جنسیت از اوایل قرن نوزدهم در غرب رایج گشت، این پدیده را در ایران می‌توان همگام دگرگونی‌های اجتماعی در عرصه سیاست و فرهنگ بررسی نمود.

از دوران جنبش مشروطه همگام با آفت و خیز جامعه، جنبشی نیز در عرصه جنس و جنسیت در کشور بنیان گرفت. اگرچه نمودی برجسته نداشت، اما آغازی بود برای تحولات در راه. مفهوم جنسیت در ایران، هم‌چون جنبش اجتماعی و سیاسی، تحت تأثیر جنبش‌هایی بود که در جهان جریان داشت. انقلاب

فرانسه و دستاوردهای آن بر تمامی جهان غرب تأثیر گذاشت. دو همسایه ایران؛ روسیه در تب انقلاب می‌سوخت، ترکیه عثمانی می‌کوشید آغازی دیگر در ساختار اجتماعی خویش پی ریزد. در چنین شرایطی مشروطه‌خواهان می‌کوشیدند ناسیونالیسم نوپای ایرانی را با اصلاحات دمکراتیک در پیوند قرار دهند.

در پی جنبش مشروطه دایره‌ی واژگان جنسی ما به عللی مختلف روز به روز محدودتر شد. این روند امروزه به آنجا رسیده که ما از توصیف هر رابطه‌ی جنسی عاجزیم. کلمات کهن به گوش آشنا نیستند، مترادف‌های عربی نیز بیگانه‌اند. واژه‌هایی چون همجنسگرایی، دگرجنس‌خواهی، جنس و جنسیت که در گفتارهای امروزی به کار گرفته می‌شوند، واژگانی هستند که به دنیای مدرن نظر دارند. در برگردان آن‌ها به فارسی ناخواسته از واژگانی غیرمدرن بهره برده می‌شود که در بسیار مواقع معنایی کاملاً دگرگون دارند. به بیانی دیگر ما در پسِ واژگان مدرن، سنتی می‌اندیشیم. در جهان مدرن هر واژه‌ای اشاره‌ای است و نمادی که با شنیدن آن ذهن با موضوع رابطه برقرار می‌کند. در زبان و ذهن ما اما چنین حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتد و یا اگر بیفتد به فکر و برداشتی مغشوش در ذهن نتیجه می‌شود. این مشکل ما، زبان و فرهنگ ماست که با ذهن غیرمدرن و واژگانی غیرمدرن می‌کوشیم تا مفاهیم جامعه مدرن را درک کرده، تعریف کنیم.

خلاف دوران حاضر که فرهنگ ما در کمبود و یا نبود واژگان جنسی قرار دارد، تا همین چند سده پیش دایره این مفاهیم و کاربرد واژگان جنسی بسیار گسترده‌تر بود و چنین کمبودی در آن عصر ملموس نبود. هستی جنسی آن زمان را می‌شد با واژگان آن فرهنگ بازگفت. مردم نیز بی‌هیچ پرده‌پوشی واژگان جنسی را مصرف می‌کردند. داستان‌های "هزار و یک شب" که داستان‌هایی‌ست عامیانه، نمونه‌ای است روشن در این راستا. و یا "مثنوی معنوی" مولانا که خود دایره‌المعارفی است از واژگان جنسی.

جنبش مشروطه در این عرصه در واقع ضدانقلاب بود. به درستی معترض به رفتار و فرهنگ "امردبازی" و "بچه‌بازی" حاکم بر جامعه بود. این رفتار نمی‌توانست حضور جهان مدرن را در ایران نمایندگی کند. در همین راستا شاعرانی چون ایرج‌میرزا در این عرصه قلم به دیگر سو چرخاندند. جای "زبیاپسران" را آزادی زن و رفع حجاب گرفت. زبان بی‌حجاب اما متحول نشد، حجاب در بر کرد. دامنه‌ی آن چنان گسترده شد که از کاربرد واژگان جنسی در این زمان فقط نقطه‌چین‌ها برآیمان به جا مانده است. حاصل نقطه‌چینی قلم بر کاغذ، همانا نقطه‌چینی ذهن است که می‌بینیم. فقر واژگان جنسی نیز نتیجه همین نقطه‌چین‌هاست که امروز در ابعادی گسترده‌تر بر جامعه و فرهنگ آن حاکم است.

در این شکی نیست که حذف‌ها نمی‌تواند در سطح کاربرد واژگان محدود بماند. طبیعی است که رابطه‌ها و رفتار را نیز شامل گردد. تجدد در غرب را می‌توان در آثاری از نقاشی غرب، در عریانی‌های آن نیز دید که خود انقلابی بود علیه اخلاق حاکم. این روند در ادبیات و دیگر هنرها ادامه یافت و اندک‌اندک به رفتار عادی مردم بدل شد. تجدد در ما در این عرصه اما حذف بود. گذشته را با حذف و سانسور به کناری نهادیم، بی‌آن‌که جهان مدرن را پذیرا گردیم. نتیجه این‌که به خلأ گرفتار آمدیم.

جنبش مشروطه در عرصه‌ی جنسیت، جنبشی در جامعه پدید آورد. آموزش و پرورش نوین، مکتب و مسجد را پشت سر گذاشت و در پی نبردی سهمگین با سنت، به مدرسه پا گذاشت. چند دهه لازم بود تا زن به مدرسه راه یابد. چنین آغازی یعنی تغییری بنیادین در درک جامعه از جنسیت، تغییری که تجربه‌ای نو با خود به همراه داشت.

در پی جنبش مشروطه، "عدل الهی" و "احکام دین" جای خویش را به "عدالت اجتماعی" و "دادگستری" داد. مورد نخست توصیه و حکم دین بود. مورد دوم اما به قوانین اجتماعی وابسته بود. روابط جنسی نیز از احکام مذهبی به قوانین اجتماعی واگذار شد، اگرچه بی‌تأثیر از مورد نخست نبود. چندهمسری محدود شد، سن ازدواج و بعدها آموزش و

حق رأی موجب دگرگونی جامعه شد، و این خود قوانین و فرهنگِ جدیدی را به تدریج در سطح کشور پی‌ریخت. با توسعه شهرنشینی، بهداشت و درمان شکل جدیدی به خود گرفت، امر پزشکی تحول یافت. از همجنسگرایی سنتی (همجنس‌خواهی) که پیش از دوران مشروطه در سطح کشور رایج بود، کاسته شد، بی‌آن‌که شکل نوینی از آن نمود داشته باشد. شکل سنتی آن، همانا بچه‌بازی بود که در پسِ جامعه به زندگی خویش ادامه داد. در همین ایام است که پلیس حافظانِ جان مردم می‌شود. تن زن نیز در همین موقعیت به سوژه‌ای سیاسی بدل می‌شود و رفتار جنسی تحت تأثیر آن شکل تابو به خود می‌گیرد.

امروز پس از گذشت بیش از صد سال آشکار و پنهان، داخل کشور و بیش از آن در خارج از کشور، تابوزدایی آغاز شده، اما عشق قدیم و رفتار عاشقانه‌ی کهن دیگر نمی‌تواند پاسخگوی جامعه امروز باشد. تابوزدایی اگر از پایگاه و نگاهی امروزمین آغاز نشود و در این روند از تجربه‌های جهانی بهره نبرد، چه بسا فساد و یا کژفهمی را نتیجه گردد.

در رابطه با جمهوری اسلامی، یک بخش از سیاستِ جاری آن، هم‌چنان بر بدن استوار است. بدن و به ویژه بدن زن در آن سوژه‌ای به شدت سیاسی است. با توجه به تاریخ اجتماعی کشور، تا کنون چنین تجربه‌ی خشنی از احکام شریعت در

رابطه با بدن دیده نشده است. سنگسار که تنبیه بدن باشد، پدیده‌ای است که آن را فقط با موجودیت این نظام می‌توان تفسیر کرد. در هیچ کشور مسلمانی احکام شریعت در عرصه جنس و جنسیت بدین سان اجرا نمی‌شود. جمهوری اسلامی به امر جنسی حساسیتی ویژه دارد. به همین سبب رفتارهای جنسی را کنترل می‌کند.^{۲۰}

سکسوالیته و لذت جنسی

از سکسوالیته تعریف‌های گوناگونی ارایه داشته‌اند، اما قدر مسلم این که معنای آن در روند تاریخ تغییر کرده است. اگرچه تا سال‌ها با هدف تولید مثل در زیست‌شناسی تعریف می‌شد، حال فراتر از آن است و می‌تواند ورای تولید مثل صورت گیرد. آنچه را که پیش‌تر لذت در آن جایی نداشت، امروز لذت بایسته‌ی آن است؛ مجموعه‌ای از تمناهای جسم و لذت، و نهایت ارضای تن و ذهن.

سکسوالیته را نیاز جسم می‌دانند، هم‌چون غذا، چیزی که نسبت به بدن‌های مختلف تفاوت دارد. از این واژه نخستین‌بار در قرن نوزدهم استفاده شده است. استفاده از آن اما تاریخی را

^{۲۰} - برای اطلاع بیشتر در این عرصه رجوع شود به؛ شهلا شفیق، اسلام سیاسی، جنسیت و جنس‌گونگی، ترجمه رضا ناصحی، انتشارات خاوران،

پشت سر گذاشته که بدون آگاهی از آن نمی‌توان مفهوم آن را کاملاً درک کرد.

تا پیش از این تاریخ کلیسا کنترل رابطه‌ی جنسی افراد را در دست داشت. زن و مرد ازدواج می‌کردند تا در برابر خدا یکی شوند؛ برای کار تولید مثل. در رابطه جنسی لذت جایی نداشت و به طور کلی پیش از ازدواج و یا خارج از رابطه‌ی زناشویی ممنوع بود و گناه. در ادامه همین احکام مذهبی حاکم بود که زنان بیوه نیز حق نداشتند پس از مرگ شوهر دگر بار ازدواج کنند. و باز در همین راستا؛ در نکوهش لذت جنسی بود که همجنسگرایی و خودارضایی گناه محسوب می‌شدند.

هم‌زمان با جنبشی که نظر به آزادی‌های فردی و اجتماعی داشت و سرانجام به جدایی دین از دولت انجامید، روابط اجتماعی انسان‌ها نیز در بسیاری از عرصه‌ها تغییر یافت. به راه آزادی جسم بود که انقلاب جنسی در دهه شصت قرن نوزدهم سراسر جهان غرب را در بر گرفت، احکام و نگاه مذهب و سنت را پشت سر گذاشت و آزادی‌های جنسی گسترش یافت. آنچه را که تا دیروز اخلاق محسوب می‌شد، از محدوده اخلاق اخراج شد. از پی همین جنبش بود که بکارت زن نیز به تاریخ پیوست و خانواده شکل سنتی خویش را از دست داد.

این روند اما دارای پشتوانه‌ی فکری و عملی بود و سال‌ها مبارزه در تئوری و پراتیک با خود به همراه داشت. اختیار فرد

بر بدن خویش، آزادی‌های جنسی و لذت از آن، عشق و رابطه آن با جسم، هویت جنسی و بسیاری دیگر از مقولات در این عرصه از حریم شخصی خارج شده، بحثی عمومی و اجتماعی گشت.

تحت تأثیر انقلاب جنسی، فمینیسم و قرص بارداری، اخلاق جنسی لیبرالیزه شد و این ممکن نبود جز در سایه روشنگری جنسی. بحث بر موضوع‌هایی چون آموزش جنسی، خودارضایی، رابطه جنسی خارج از خانواده، همجنسگرایی و هویت جنسی، افق‌های روشنی بر انسان گشود.

در ایران به علت گسست‌هایی که در پی جنبش مشروطه و نهایت به دنبال انقلاب اسلامی رخ داد، این روند دچار اختلال گردید و شرایطی پیش آمد که امروز شاهد آن هستیم. در سال‌های اخیر تحولاتی را می‌بینیم که بیشتر ظواهرند و نمی‌توانند بنیادی عمیق و فکری بایسته را نمایندند باشند. و همین‌جاست که مفاهیم غربی بد فهمیده می‌شوند و جامعه روشنفکری ایران دچار تقلیل‌گرایی می‌گردد. در همین راستاست که بی‌بندوباری جنسی نام آزادی جنسی به خود می‌گیرد. به بیانی دیگر؛ آزادی تن و حق مالکیت انسان بر تن خویش، و هم‌چنین آزادی‌های جنسی در غرب پشتوانه‌ای چون آزادی اندیشه و بیان و دمکراسی و لیبرالیسم دارد، چیزی که در جامعه ایران وجود ندارد. و اصلاً فکر آن نیز امکان بروز نیافته است.

در هنر و ادبیات و نیز رفتار اجتماعی غرب این مقوله بر همین پشتوانه و پیش‌زمینه استوار است، چیزی که سالیان دراز مبارزه را پشت سر گذاشته است. در رابطه با ایران، جامعه فاقد چنین پشتوانه‌ای است و نمی‌تواند آن‌ها را به شکل غربی خویش درک کند و این‌جاست که دچار کژفهمی می‌شود. نتیجه این‌که؛ فساد جای آزادی می‌نشیند. در واقع مدرن بودن باید ابتدا در سر و در ذهن اتفاق بیفتد، در غیر این‌صورت همانی می‌شود که دیده می‌شود.

فهم سکسوالیته را نمی‌توان بدون آزادی اندیشه و بیان تصور نمود. سکسوالیته در برابر اقتدار و کنترل جنسی، از خود تهی می‌شود. در هراس حاکم بر جامعه‌ی ایران نمی‌توان از سکسوالیته سخن گفت. مدرنیته نه در سنت، بل که بر سنت بنا می‌گردد و در این راه نو گام پیش می‌گذارد.

سکسوالیته تنها در بُعد جنسی محدود نیست. در وسعتی تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی معنا می‌پذیرد. سکسوالیته بر فردیت استوار است و در آزادی فردی و اجتماعی رشد می‌کند و شکل می‌گیرد. بر این اساس مبارزان

راه رسیدن به آن، نمی‌توانند خود را در یک عرصه محدود کنند و این کاری‌ست دشوار.^{۲۱}

میل جنسی امری غریزی در انسان است که در روند زندگی تأثیر از محیط و فرهنگ کسب می‌کند. می‌تواند با وی بماند و یا در توانِ دگرگونی خویش، دگرگون گردد. این میل را می‌توان در حیوانات نیز مشاهده نمود. رفتارهای جنسی از همان آغاز تولد بر کودک تحمیل می‌گردند و در زندگی وی شکل می‌گیرند.

اگر بدن را منشاء لذت بدانیم، نخستین تجربه‌های لذت، از جمله لذت جنسی، از همان نخستین سالیان زندگی آغاز می‌شود. فقدان آن اما موجب رنج و ناگواری در بزرگسالی است. در فرهنگ‌های سنتی، از جمله فرهنگ ادیان ابراهیمی، لذت در حصار قرار می‌گیرد، محدود می‌شود، زشت و گناه شمرده می‌شود؛ چیزی که باید از آن دوری کرد. این‌جاست که تابوها سربرمی‌آورند. تابوها بر قابلیت جنسی و رفتار افراد تأثیری منفی می‌گذارند. به طور کلی فرهنگ تأثیری تعیین‌کننده بر رفتار جنسی دارد. تحت تأثیر فرهنگ است که اصل لذت از رابطه جنسی حذف می‌شود و این رفتار صرفاً به تولید مثل محدود می‌ماند.

^{۲۱} - برای اطلاع بیشتر از نابسامانی‌های جامعه ایران در این عرصه، رجوع شود به؛ نجمه موسوی (پیمبری)، از سکوت تا غوغا (نگاهی دیگر به سکسوالیته‌ی زن ایرانی) انتشارات مجله آرش، فرانسه ۲۰۱۷

عضو جنسی نیز در این فرهنگ می‌تواند هم‌چون لذت جنسی مایه شرم و گناه گردد. چنان‌چه آلت جنسی بی‌نام می‌گردد و یا "شرمگاه" خوانده می‌شود.

میزان فرهنگ در روند جامعه باعث می‌شود تا رفتار جنسی انسان از جسم فراتر برود و زبان را نیز به خدمت گیرد. دخالت و تأثیر زبان در رفتار جنسی باعث تحول آن می‌شود و آن را از امری غریزی و حیوانی فراتر می‌برد. زبان باعث انتقال ارزش‌ها و تجربه‌ها نیز می‌شود، احساس را بیان می‌کند و پژواک خواهش جسم می‌شود.

لذت بردن و لذت بخشیدن در رابطه جنسی به زبان غنا می‌پذیرد و زوج با دنیایی دیگر از هم آشنا می‌گردند. تفاوت‌ها را می‌شناسند و به فهم هم می‌رسند. در این شرایط است که پیشینه‌های تربیتی و چه بسا ژنتیکی می‌توانند در این رابطه نقش مثبت و یا بازدارنده داشته باشند.

باورهای فرهنگی و دین بر منش جنسی انسان تأثیر می‌گذارند. نیاز سرکوب‌شده می‌تواند سلامت روانی را در هم ریزد. به همین علت آگاهی می‌تواند نقش مهمی در آن داشته باشد. دانش امروز بر موضوع، قادر است شخص را از حصار تنگ نسل‌های پیشین برهاند.

برای نمونه؛ خودارضایی که قرن‌ها رفتاری زشت بود، در سایه تحولات علمی از زشتی خارج می‌شود و چه بسا، در حفظ

سلامت افراد و جامعه، مفید واقع می‌گردد. آنچه برای سلامت "مضر" قلمداد می‌شد، زمانی دیگر تصویری غلط نام می‌گیرد. انتشار کتاب "اونانیا" در سال ۱۷۱۲ تأثیری مثبت بر این روند داشت.^{۲۲} بر آنچه که زمانی عامل بسیاری از بیماری‌ها (ضعف چشم، سفلیس، کری، دیوانگی، حواس‌پرتی، فساد اخلاقی) قلمداد می‌شد، نقطه پایان گذاشت و یا حداقل این‌که شک در درست بودن آن برانگیخت.

تا سال‌های سال یکی از پُردغدغه‌ترین کار مردان این بود که در ناآگاهی خویش، میل جنسی زن را کنترل کنند و از بیدار شدن امیال او بپرهیزند. این مردان مجبور بودند میل جنسی خویش را هم در حصار دین و فرهنگ و سنت به حصار درآورند. کشتن امیال جنسی در خود، وظیفه‌ی همه‌ی دخترانِ خوب نیز بود.

جامعه‌شناسی بدن

در صحبت از جنسیت، جامعه بدن انسان را زنانه و یا مردانه می‌کند تا بدان ویژگی‌ها و صفات خاصی ببخشد. در جامعه‌ی مردسالار بدن زن تحت استیلای مرد است. بدن مرد در این

^{۲۲} Onania اثر نویسنده انگلیسی یوهان (John Marten) مارتن است که برای نخستین بار در سال ۱۷۱۲ در لندن منتشر شد و پس از آن به بیشتر زبان‌های اروپایی ترجمه شد. اونانیست به کسی گفته می‌شود که خودارضایی می‌کند.

جامعه معیار می‌گردد و صاحبِ ارزشی والاتر از بدن زن به خود می‌گردد.

میشل فوکو یکی از نخستین اندیشمندانی است که به تبیین مفهوم جامعه‌شناسی بدن پرداخت. بدن انسان زمانی به ارباب، زمانی به کلیسا و خدا تعلق داشت. در عصر مدرن به جامعه تعلق گرفت و در شمار میراث اجتماعی قلمداد شد.^{۲۳} در سال‌های اخیر مطالعات در این عرصه گسترش یافته و عرصه‌های مختلف پدیدارشناسی بدن، از استفاده، کنترل، تجربه‌های تاریخی گرفته تا عواطف و احساسات، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. هدف این است که عوامل متعدد تأثیر را که جامعه بر سلامت و رفتار جنسی ما وارد می‌آورد، مورد بررسی قرار دهد.

هر کس در بدنی هویت جسمی و جنسی خویش را کشف می‌کند. جامعه‌شناسی بدن به رابطه‌ی این بدن با ذهن توجه دارد. این جسمِ رابطِ بین فرد و جهانِ خارج است.

هر جسم -بدن- از اجزایی متشکل است. اجزای بدن در کارکرد بیرونی خویش در رابطه با جامعه و فرهنگ حاکم بر آن صاحب ارزشی ویژه می‌شوند. برخی به مقامی بلند می‌رسند

^{۲۳} - میشل فوکو در آثار خویش از جمله کتاب "مراقبت و تنبیه" به این موضوع پرداخته است. برای اطلاع بیشتر به این اثر، فصل انضباط، بخش بدن‌های رام رجوع شود.

و برخی هیچ انگاشته می‌شوند. در زشت شمردن‌هاست که می‌بینیم اجزای جسمی و جنسی در فرهنگ ما گاه خوار و بی‌ارزش و گاه نماد می‌شوند. و در همین رابطه ارزشمند و یا بی‌ارزش می‌گردند.

در این راستا است که زیبایی بازتعریف می‌شود و شکلی از آن به ارزش بدل می‌شود. چنین عواملی از جذابیت چیزی است که جامعه بر ذهن افراد تزریق می‌کند. زمانی تپل و فربه و زمانی دیگر لاغر و کشیده‌اندم زیبایی قلمداد می‌گردند. به بیانی دیگر؛ بدن‌ها در محیط اجتماعی صاحب هویت می‌شوند و اجتماع در رابطه‌ای متقابل رفتارهای ویژه‌ای از آن‌ها طلب می‌کند. همین بدن می‌تواند در موقعیتی دیگر و طبقه‌ای دیگر از جامعه، معنایی دیگر به خود بگیرد. جامعه که نامتعادل باشد، ذهن و جسم در تضاد باهم قرار می‌گیرند.

جامعه در معیارسازی‌های خویش زیبایی بدن را فرم می‌بخشد. در فرم‌سازی‌هاست که گاه بدن مورد آزار قرار می‌گیرد، زیرا می‌کوشد به الگو نزدیک گردد. الگوها را رسانه‌ها و دیگر ابزار ارتباط جمعی تبلیغ می‌کنند. تصویر مطلوب می‌تواند در زمان‌های مختلف و محیط‌های متفاوت تغییر کند.

در جهان امروز معیار و الگو را بازارهای کشورهای غربی تعیین می‌کنند. سلیقه‌ی بازار معیار زیبایی می‌گردد و انسان‌ها می‌کوشند تا بدن‌های خویش را، آگاه و ناآگاهانه، به این معیار نزدیک کنند. درک انسان، افکار و احساسات او می‌تواند در

قبول و یا نفی آن چه که جامعه در این عرصه قصد تحمیل بر او دارد، نقش بزرگی داشته باشد. یکی با طیب خاطر از الگوها پیروی می کند و اسیر آن می گردد و آن دیگر می کوشد به مقابله با آن برخیزد. مورد دوم اگرچه کاری مشکل است، اما نمی تواند بی تأثیر باشد. به طور کلی در جهان امروز اکثریت مردم از بدن های خویش ناراضی اند. در جامعه مردم محور زنان بیش از مردان ناراضی از بدن خویش هستند.

هر کس با تصویری که از بدن خویش در سر دارد، ذهنیت خود را در این عرصه شکل می دهد. او با این تصوّر رفتار خویش را در جامعه پیش می برد و در فضای حاکم بدن خود را با بدن های دیگر هم هویت می گرداند؛ آن سان که بازار از او می طلبد و یا به سانی که به هویتی نسبتاً فردی دست می یابد. در همین راستا این نیز واقعیتی است که بدن در شرایطی بیمار می گردد و تهی از ارزش می شود. بیماری بدن می تواند علت جسمی و یا روحی داشته باشد. سن در آن نقشی بزرگ دارد. در جامعه ای غیر انسانی، بدنی که مسن تر باشد، از ارزش اجتماعی تهی می شود. پیران به شکلی از جامعه کنار گذاشته می شوند. هر تنی نشانی از یک ارزش در خویش پنهان دارد. تن بیمار، تن پیر، تن رنجور، تن شاداب، هر یک نمادی هستند از یک ارزش. فرق است بین تنی گرسنه که دنده ها ورای پوست نمایان است با تنی مرمین و یا سالم که صاحب آن را

غمِ نان نیست. هر دو اما تن‌اند. بر هر دو می‌توان شرایطِ حاکم بر آن را دید. بر این دو گونه از بدن، دو قانون حاکم بوده است که نشان از جهانِ نابرابر دارد.

قانون‌ها برای تن نوشته می‌شوند. قانون برای تن وضع می‌گردد. تن معیار ارزشِ قانون است. پس در جامعه می‌توان از تنی گفت که قانونمند است و تنی که خارج از قانون زندگی می‌کند. تنِ نخست ارزشمند است و مورد حمایت قرار می‌گیرد. تن مورد دوم فاقد ارزش است. در حذف آن از جامعه قانون نوشته می‌شود و کوشش می‌گردد از جامعه و هستی حذف گردد.

در جامعه‌ای که جز دو جنس مرد و زن را به رسمیت نمی‌شناسد، دگرباشان جنسی مطرودانِ جامعه هستند. تن آنان قانونمند نیست و ارزش اجتماعی ندارد.

مردانگی و زنانگی

آیا چیزی به نام مردانگی و یا زنانگی وجود دارد؟ مردانگی صفت است، یعنی به مرد و رفتار او بازمی‌گردد. زنانگی نیز. آیا رفتار زنان و مردان همواره در طول تاریخ، به یک شکل و یک‌سان بوده است؟

با نگاهی به رفتارهای جنسی افراد در فرهنگ‌های مختلف درمی‌یابیم آن‌چه را که در فرهنگ ما به مردانگی و یا زنانگی در پیوند قرار می‌دهند، در دیگر فرهنگ‌ها شکلی دیگر به خود

می‌گیرد. به بیانی دیگر؛ آن‌چه را که ما مثلاً مردانگی می‌دانیم، در فرهنگ دیگر زنانگی می‌دانند و یا بالعکس. پس می‌توان ادعا کرد که مردانگی و زنانگی مفاهیمی ساخته و پرداخته‌ی ذهن آدمیان است. از این دو واژه هیچ معنای بیولوژیک و علمی نمی‌توان یافت. در پس این دو واژه هیچ واقعیتی یافت نمی‌شود و نمی‌توان آن‌ها را به موضوعی بیولوژیک و زیست‌شناختی تعمیم داد. و همچنین نمی‌توان از آن‌ها شاخصی ساخت برای مرد و یا زن بودن. زنانگی و مردانگی باری فرهنگی دارند و بر این اساس به اعتبار فرهنگ‌هاست که تعبیر و تفسیر می‌شوند.

در پس این دو واژه فاجعه‌ای را می‌توان بازشناخت که تنها آگاهی انسان‌ها می‌تواند از عمق و گسترش آن بکاهد. بسط این دو واژه به عرصه‌ی تعلیم و تربیت با نگاه به فرهنگ خودی تنها نمونه‌ای است کوچک از فاجعه‌ای بزرگ. اطلاق رفتارها به مردانه و زنانه، پسران و دخترانی را می‌سازد که می‌کوشند ورای جنسیت خویش، مردانه و یا زنانه باشند. در این میان مردانگی همیشه با سلطه‌گری در رابطه بوده است.

مردی که نتواند مردانگی کند، به هراس دچار می‌گردد و چه بسا منزوی می‌شود. رفتارهای مردانه به خوبی و بالندگی تعبیر می‌شوند و رفتارهای زنانه به ضعف و ناتوانی. مرد می‌کوشد تا

به آن رفتاری که زنانه نامیده می‌شود، نزدیک نشود و زن می‌آموزد که توان رفتارهای مردانه در او وجود ندارد.

در ورای جنس‌ها می‌توان از جنسیت‌های اجتماعی سخن گفت. جنس با بیولوژی انسان سروکار دارد و امری زیست‌شناختی است. جنسیت اما در فرهنگ‌ها ساخته می‌شود و اکتسابی است و آموختنی. مردانگی و زنانگی در این روند است که شکل می‌گیرند و پسند و ناپسند می‌شوند. جنسیت و چگونگی آن در جامعه بازآفرینی و بازتولید می‌شود.

جنسیت اما چیز ثابتی نیست. هر اندازه که نسبت آگاهی در جامعه بالاتر برود، کاربرد و کارکرد آن تغییر می‌کند. می‌توان گفت بشر در سطح جهان با زنانگی‌ها و مردانگی‌های متفاوتی روبه‌رو است، چیزی که هویت شخصی انسان در آن شکل می‌گیرد. هویت جنسی نیز بخشی از این هویت است. روابط جنسی به شکلی تحت تأثیر هویت‌های جنسی جامعه است. هویت‌های جنسی در زیر سایه فرهنگ جامعه رشد می‌کند. از تفاوت‌های فرهنگی، هویت‌های جنسی متفاوتی خلق می‌شود، و این آن چیزی است که با پیشرفت علم و فرهنگ دارد درهم می‌شکند. در سایه‌ی اقتدار مردانگی است که زنانگی زاده شده، شکل گرفته و تعریف شده است. به بیانی دیگر؛ مردانگی مردان تَرک برداشته است. در "پاییز پدرسالار"ی، مردان درمی‌یابند که پدرسالاری تنها مشکل زنان نیست. درهم شکستن آن

فرهنگ و فرارفتن از آن، مردان را نیز شامل می‌شود، زیرا با آزادی مرد از مردانگی در رابطه است.

در پدرسالاری درمی‌یابیم که چگونه "زن و مرد به عنوان دو جنس اجتماعی به وجود آمده‌اند. یا به عبارت روشن‌تر جنسیت بیولوژیک چگونه به جنسیت اجتماعی بدل گشته است."^{۲۴}

مردانگی را آنگاه می‌توان بهتر شناخت که زنانگی را بشناسیم، و یا حداقل این که آن دو را در برابر هم قرار دهیم. مردانگی در برابر زنانگی قدرتی را سامان می‌بخشد که در آن نظم جنسیتی نقشی اساسی دارد و باید رابطه‌ی دو جنس را نسبت به هم در فعالیت‌های فردی و اجتماعی مشخص گرداند.

مردانگی اگرچه در برابر زنانگی شکل می‌گیرد، ولی در رابطه با قدرت، بخشی از مردان را نیز شامل می‌شود. نظمی که مردانگی در جامعه ایجاد می‌کند، سنتی بر اخلاق جامعه حاکم می‌گردد که در آن، در گام نخست، زنان فرودست‌تر از مردان هستند. در گام بعدی عده‌ای از مردان نسبت به مردان دیگر فرودست‌تر و یا برترند. مردانگی در صفات و رفتار ارزشمند می‌گردد.

^{۲۴} - مهرداد درویش‌پور، چالشگری زنان علیه نقش مردان، نشر باران، سوئد

در جامعه مردسالار روند "مرد" و یا "زن" شدن آن چنان طبیعی صورت می‌گیرد که جایی برای شک در آن باقی نمی‌ماند. می‌توان گفت که مردانگی به یک شکل محدود نیست، مردانی اگرچه مرد هستند و صاحب قدرت، هم‌آنان ولی در برابر مردانگی حاکم فرودست هستند. عوامل این فرودستی را می‌توان در موقعیت اجتماعی و اقتصادی آنان باز یافت.

تاریخ مردانگی تاریخ تسلط و کنترل است. پیروزی لذت‌بخش است و شکست شرم به همراه دارد. ترس از شکست به ترس از به پایین فروغلتیدن از ارزش‌های مردانگی می‌انجامد. در هراس حاکم فرهنگی زاده می‌شود که در نهایت خویش به ابزار قدرت فرادستان می‌انجامد. "من" اگر توان اثبات مردانگی خویش را نداشته باشم، زن خطابم می‌کنند. از زن کم‌تر می‌شوم. از گروه مردان در جامعه طرد می‌شوم و قادر نیستم به آرمان‌های مردانگی دست یابم. در مردانگی من شک ایجاد می‌شود. "زن‌ذلیل" می‌شوم، چیزی که در نهایت خویش به گوشه‌گزینی می‌انجامد.

آن‌سوی این نگاه کوشش است در دستیابی به ارزش‌های مردانگی. پسر از همان آغاز، از کودکی می‌آموزد تا بکوشد مرد گردد. معیارهای مردانگی را به کار گیرد و در این راه به راه مرد شدن گام برمی‌دارد. او می‌کوشد در این راستا مبارزه‌ای را در خویش (درونی) و در جامعه (بیرونی) سامان دهد.

مردانگی قادر است در جامعه مدرن، در جامعه‌ای دیگر شکلِ روز به خود گیرد، کلیشه‌ی دیروز را کنار نهد و قالب‌هایی نو تدارک بیند. این تلاش را می‌توان در تبلیغاتِ بازار به خوبی باز یافت.

مردانگی نگاه سنت است به جنسیت. این نگاه بدون "تضاد" جان نمی‌گیرد. تضادها در کلیشه‌ها جان می‌گیرند و به هنجار و ناهنجار، ارزش و ضد ارزش فرامی‌رویند.

مردانگی در روند تاریخ شکل گرفته است. می‌توان حضور آن را در توان جنسی، قدرت بدنی، جسارت و شهامت، مشاهده نمود. گاه آن کس که در امور جنسی فعال نباشد و یا گرایشی دگرسان داشته باشد، به صفت‌هایی زنانه منسوب می‌شود. گاه آن کس که در برابر قدرت بدنی و تهاجم، ترجیح می‌دهد غیرفعال بماند، به نامردی متصف می‌گردد. پس می‌بینیم در این رابطه آدم صلح‌طلب و یا آن که به زن تمایل جنسی نشان ندهد، "نامرد" می‌شود. به آنان نیز که ضعف بدنی دارند، گوشه‌گیرند و یا در کام‌جویی پیشقدم نمی‌شوند و فاقد عطش هستند، "نامرد" می‌گویند. آن که کار نیابد، زن است. زن که کار کند، یا شیرزن است و یا زنی به سان یک مرد. مردانگی آرمانی است در جامعه مردسالار که مردان جامعه بدان دست می‌یابند.

مردان در کلیشه‌هاست که مرد می‌شوند و به قالب مردانه درمی‌آیند. چنان‌چه زنان نیز. مردانگی در کلیتِ خویش یک "تیپ" است. تیپی که باید الگو باشد در تقویت یک آرمان و یک ایده‌آل. مردانگی را در آرایش و پوشش نیز می‌توان بازیافت. در رفتار با دیگران نیز.

پسر بزرگ می‌شود، همسر برمی‌گزیند، راه پدر پیش می‌گیرد، خود صاحب فرزند می‌شود؛ مرد می‌شود. در جامعه مردسالار مرد باید مُدام اعتبار جنسیتی خویش را با کاربرد کلیشه‌ها ثابت کند تا از این راه اعتبار جنسیتی خود را اعتبار بخشد. آن‌که نتواند مردانگی خویش را در جامعه‌ی سنتی ثابت کند، به ورطه نابودی سقوط می‌کند، ضعیف می‌شود و در جامعه‌ای که مرد شدن آرزو است و ایده‌آل، زن صفت می‌گردد.

دنیای مدرن ساختارهای مردانگی را درهم شکست. روابطی دیگر شکل گرفت. زنان مسؤلیتِ اجتماعی پذیرفتند. در قدرت مردانه و مردانگی اندکی شکاف افتاد. جنبش‌های اجتماعی، از جمله جنبش زنان و جنبش همجنسگرایان، در این راه نقشی بزرگ داشتند.

تن زن، تن مرد

در طول تاریخ بدن زن همیشه موضوع بوده است. هر سه دین ابراهیمی نفرت خویش را از زنان، لذت جنسی و هیجانان آن به وضوح اعلام داشته‌اند. فرهنگِ غالب همیشه تحت تأثیر این

نگاه بوده است. در بهترین شرایط این که؛ این جسم، یعنی تن زن را باید در اختیار گرفت و محدود کرد.

میزان قدرت هر مردی در جامعه مردسالار به میزان تسلط او بر بدن زن استوار است. تصمیم‌گیری‌ها در این جامعه به شکلی با بدن زن در رابطه است. جسم زن معیار ارزش‌هاست. شرایط ازدواج، زایمان، ارث، کار نگاهداری فرزند، در همه‌ی این‌ها می‌توان ورای ظاهر آن به جسم زن نیز اندیشید و جایگاه آن در جامعه. آیا مردان با جسم زن مشکل دارند؟

مرد اگر روشنایی باشد، زن سایه است. یکی نور است و آن دیگر تاریکی. یکی روز است و آن دیگر شب. زن از آدم، یعنی مرد، آفریده شده است. زن می‌شود بخشی از وجود مرد تا در خدمت او باشد. زن از مرد آفریده می‌شود تا خدمتگزار او باشد، وگرنه برابر آفریده می‌شد. زن است که باعث می‌شود تا مرد از بهشت رانده شود.

اگر در خیال‌هایی که می‌توانند ریشه در واقعیت داشته باشند، در نخستین تمدن‌ها، آنگاه که کشاورزی بنیان گرفت، مردان سومری به حتم دیده‌اند که وجود زن هم‌چون گیاهی قدرت زایش و باروری دارد. این وجود می‌تواند با همین قدرت، اگر نه برتر، حداقل این که برابر باشد. شاید همین وسوسه، که تمایل به قدرت دارد، موجب گشته تا نقش‌ها از همان آغاز مخدوش گردند.

یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های ذهن مردان، زنان هستند. زن در تمام دقایق زندگی مرد حضور دارد. ذهن او را در اشغال خود دارد. در غلبه بر این ذهنیت و یا کنار آمدن با آن است که عده‌ای از مردان در پناه قدرت مالی و یا توان مادی، زنان را به اختیار خویش درمی‌آورند. عده‌ای دیگر از مردان با تکیه بر باورهای فرهنگی و دینی زنان را مطیع خویش می‌گردانند. و در این میان عده‌ای نیز می‌کوشند تا در این امر به معیارهای جهان مدرن نزدیک گردند. اینان، یعنی گروه آخر، برای زنان ارزشی هم‌چون مرد در جامعه می‌شناسند. استقلال و فردیت آنان را می‌پذیرند، اما این بدان معنا نیست که به زن و جنس او نگاهی جنسی ندارند و یا بر آن نمی‌اندیشند. آنان می‌کوشند در رابطه‌ی خویش با زنان، ورای سنت، و یا قدرت رابطه برقرار کنند.

مردان در فرهنگ ما می‌کوشند این نگاه به زن را به شکلی در اخلاق بگنجانند. کوشش به عمل می‌آید تا با حجابی اخلاقی به آن نزدیک شوند. مرد ایرانی نیاموخته تا به زن آن‌سان بنگرد که به مرد می‌نگرد. زن یا خواهر و مادر بوده برای مردان و یا همسر و معشوق. طبیعی‌ست که اگر به زن در چنین شرایطی خارج از مدار خانه نگریسته شود، وسوسه‌های جنسی سربرآورند. اگر مردی "باوجدان" باشد، از زن می‌گریزد. اگر پایبند همان اخلاق مردسالار باشد، چشمانش از حجاب و

پوششِ تن هم نفوذ می‌کند تا زن را لخت ببیند و از او یک سوژه جنسی بسازد.

نگاه چنین جامعه‌ای با همجنسگرایان نیز چنین است. در این افراد نه انسان‌هایی که رفتارهای جنسی دیگری دارند، بل که سوژه‌های جنسی می‌نگرد. و آنان را به همان "سوراخ لذت"، نه چیزی بیش از آن محدود می‌کند.

درهمین راستاست که خشونت جنسی بنیان می‌گیرد، قربانی جنسی و تبعیض جنسی رشد کرده، شکل می‌گیرد.

مرد در جامعه سنتی و مردسالار زن را نمی‌بیند، تن او را می‌بیند. می‌کوشد این تن را صاحب گردد، اگر موفق نگردد، زخم‌خورده‌ای می‌شود روان‌آزرده.

ذهنِ مرد ایرانی زندانِ تنِ زن است. بر زبان اگر خلاف آن سخن براند، چون توان غلبه بر این ذهنیت ندارد، علیه آن رفتار می‌کند، ضعف خویش در جملات، واژگان و رفتارهای توهین‌آمیز می‌آراید تا بدین‌وسیله شکستِ خویش را جبران نماید، زیرا مرد شکست‌ناپذیر است و مردانگی ضعف در برابر زن را نمی‌پذیرد.

بزرگ‌ترین فاجعه برای مرد پذیرش واقعیتِ واقعاً موجود وجود زن است. در اخلاق، سنت، مذهب هزاران حکم و نصیحت و اندرز برای زن صادر و ساخته شده که در واقع ضعف مرد را

بپوشاند، تا زن را حقیر گرداند، زیرا اگر این نکند، باید برابری توان ذهن و تن خویش را با زن بپذیرد و این البته فاجعه است. تن زن ریشه‌ی تمامی فسادها معرفی می‌شود، اما همین تن آرامش و لذت می‌بخشد، و این آن چیزی است که مردان دوست ندارند از زندگی خویش حذف کنند. از همین زاویه است که غرب فساد و فتنه می‌گردد، مترادف زن و تن او قرار می‌گیرد. سنجه در این جا تن زن است، نه ارزشی دیگر.

بنیاد خانواده نیز در همین رابطه است که مقدس می‌شود تا زن در آن به بند کشیده شود. هر سستی در این نهاد را به پای زن می‌نویسند تا فساد غرب را در تن او بجویند. مردسالاری تمامی فساد خویش را به پای زن می‌نویسد تا از بوی گند خویش رها گردد.

زن غربی در این نگاه سراسر تن می‌شود، فاسد معرفی می‌گردد تا تن‌هایی که سراسر ذهن مرد را اشغال کرده، نادیده گرفته شوند. تمامی ابهت و شکوه مرد ایرانی و مردانگی او در ترک برداشتن نگاه تن‌مدار او فرومی‌ریزد.

آنان که خود را پاسدار "عفاف" زن می‌دانند، پشتِ حجاب او سنگر می‌گیرند، بیش از بقیه عطشِ دستیابی به تن زن و مالکیت آن را در سر دارند. اینان همان‌هایی هستند که از در کنار یک زن بودن وحشت دارند، چون در آن جا حضور شیطان را کشف کرده‌اند.

بزرگ‌ترین مسأله برای مردان دستیابی به زن است و بزرگ‌ترین مسأله برای زنان دست یافتن به آزادی و استقلال و حقوق برابر.

در خانواده‌های سنتی، اگر از ظاهر تقدس خانواده عبور کنیم، مردی را در ورای آن می‌بینیم که اگر طاعت زن و تمکین او از خود را نبیند، بر او خشم می‌گیرد، زنی را می‌بینیم که اگر برده مرد نباشد و به نیازهای جنسی یک‌سویه‌ی او تن ندهد، تحت فشاری طاقت‌فرساست. در کنار آنان فرزندان را نیز می‌بینیم که در بهترین شرایط نمی‌خواهند عکس‌برگردان پدران و مادران گردند ولی هم‌آنان در انطباق خویش با جهان معاصر همواره در تنش زندگی می‌کنند. بدین‌سان مثلثی که به ظاهر زیبا به نظر می‌رسد، درونی زشت دارد و در هراس از این است که عیان گردد. در واقع خانواده در بیزاری از هم مقدس می‌شود که البته نادانی و حماقت آن را تقویت می‌کنند.

آیا جامعه‌ای که در زن جز تن او نمی‌بیند، توان شناخت زن را دارد؟ مردی که جز لذت جنسی، چیزی در زن نمی‌یابد، می‌تواند به مفهوم مدرن این واژه، عاشق او گردد؟ آیا می‌توان موجودی را که نمی‌شناسیم، عاشق او شد؟

به نظرم بیش از همه، باید برای خود روشن گردانیم که ما چه چیز زن را دوست داریم. اگر در خلوت خویش پاسخی برای آن یافتیم، آنگاه به پرسش بعدی خواهیم رسید و آن این‌که

جایگاه عشق در این رابطه کجاست. پس از آن است که میزان عشق خیالی و یا رؤیایی خویش را خواهیم فهمید. اگر شهامت داشته باشیم، آن را با مفهوم مدرن عشق مقایسه خواهیم کرد. آن جاست که دره‌ی عظیم تفاوت را کشف خواهیم نمود.

وقتی صحبت از زن در فرهنگ خودی می‌کنیم، زنی را در نظر می‌آوریم که همیشه در پیوند با مرد تعریف شده است. این زن به زیر بار غیرقابل تحمل این فرهنگ نمی‌تواند شخصیتی مستقل، حقیقی و حقوقی داشته باشد و "من" شهروند گردد. این زن صاحب تن و ذهن خویش نیست. بازآفرین فرهنگِ مردسالار است.

زن برای مرد ایرانی هم‌چنان موجودی ناشناخته است. زن برای او موجودی متشکل از تن و ذهن نیست. ما تن او را می‌بینیم و نمی‌خواهیم ذهن او را نیز ببینیم. نهایت این که می‌کوشیم تا ذهن او را به اشغال ذهنیت خویش درآوریم. این موجود را که زن باشد، در چنین شرایطی چگونه و چرا می‌توان دوست داشت؟ عشق ما به زن را چگونه می‌توان واکاوید؟

ما مردان عاشق وصال هستیم و در عین حال وصال در فرهنگ ما با وجود انبوهی از شعر و ادبیات، چه بسیار موارد زشت بوده است. آن را زشت انگاشته‌ایم تا ضعفِ "مردانه"ی خویش را پنهان داریم. در ادبیات ما وصال مشکل ممکن گردد. وصال که حاصل شد، فاجعه نازل می‌شود. در بهترین شرایط آن را

عرفانی و غیرزمینی می‌کنیم، و وصال به حق را که خدا باشد،
جانشین وصال به زن می‌کنیم. و این در صورتی است که
تمامی ذرات وجود مرد همانا وصال تن است؛ دستیابی و
تصاحب تن زن.

در نفرت از تنی که نمی‌توانیم رام خویش گردانیم، کژراهه
می‌رویم. به خود نیز دروغ می‌گوییم، آن‌سان که هنوز هم
جسارت و شهامت آن نداریم تا چشم خویش بر این دروغ
قرون بگشاییم. بیزاری از تن غیر و تن خویش را در شیپور
می‌دمیم ولی در اشتیاق رسیدن به وصل در رؤیای
هم‌آغوشی‌هایی که توان دستیابی به احساس گرمای آن‌ها را
نداریم، آیه‌های زمینی صادر می‌کنیم.

نظام‌های توتالیت‌ر می‌کوشند موضوع (ابژه) میل جنسی را
محدود، سرکوب و یا تحت کنترل درآورند، امری که در جامعه
سنتی نیز جاری است. در این نظام‌ها زن برای مردان یا رفیق
می‌شود و یا خواهر. میل جنسی و لذت جنسی در این
جامعه‌ها به امری عمومی بدل می‌شود. دولت و اخلاق
می‌کوشند بر آن حاکم گردند. در همین نظام‌هاست که
می‌بینیم به یک‌باره خواهر دینی، زن آدم می‌گردد و در بستر
برادر دیده می‌شود. همین برادر اما وقتی می‌شنود که در ایران
باستان مرد با خواهر و یا مادر خویش می‌توانست ازدواج کند،
فریادش به آسمان بلند می‌شود.

خواهر نامیدن زن در جامعه نگاه بیمار مرد است بر زن. همین نگاه را می‌توان در زنان، آنگاه که مردان را نه به نام و هویت آنان، بل که پدر، عمو و یا برادر خطاب می‌کنند، باز یافت.

این که مردان می‌کوشند درون زنان را نه برای شناختِ خویش، بل که شناخت زنان بکاوند و برایشان نسخه صادر کنند، از ذهن بیمار آنان سرچشمه می‌گیرد. آنان در واقع می‌کوشند برای نفع شخصی خویش، برای زن هویتی مردخواسته کشف کنند و یا بسازند.

نگاه جامعه به پدیده همجنسگرایی نیز در همین راستا شکل می‌گیرد. در طول تاریخ هیچگاه طرف‌های این رابطه برابر نبوده‌اند. همواره یکی فاعل بوده و آن دیگر مفعول. همیشه فاعل در موقعیتی فرادست بر مفعول قرار داشته است. فاعل همان نقش مرد را داشته و مفعول نقش زن را. اگرچه در چند دهه‌ی اخیر نگاه جهان بر این موضوع دگرگون گشته، متأسفانه بر فرهنگ ما همان نگرش پیشین حاکم است. طبیعی‌ست تا زمانی که فردیت‌ها آزاد نباشند و در آزادی نبالند، برابری بین انسان‌ها در جامعه عمومی نگردد، هویتِ همجنسگرایان نیز به سان هویت دگرجنسگرایان در بند احکام سنت خواهد ماند.

هوس‌زدایی از بدن

جامعه متعادل جامعه‌ای است که زن در "بی‌حجاب"ی خویش، احساس عریانی نکند. آن بپوشد که خود می‌خواهد و

پیکر خویش را آن‌سان بنمایاند که در دل آرزو دارد. مرد این جامعه با نگاه به این پیکر استقلال آن را به رسمیت بشناسد، نگران آن نباشد، آن را آن‌سان ببیند که هست. در چنین نگرشی است که خواهد آموخت به بدن زن به عنوان یک سوژه جنسی ننگرد.

بدن زن بی‌حجاب در سنت مذهبی ما با "نامحرم" آغاز می‌شود و به فتنه و فساد ختم می‌گردد. در فاصله‌ی این دو باهم می‌توان هوس و شهوت و افسونگری و توطئه شیطانی را بازیافت. در متون مذهبی زن نماد شیطان است. باید توسط مردان مهار گردد. زنان بنده هوس‌های جنسی هستند. اگر بی‌حجاب گردد، فتنه بی‌داد خواهد کرد.

در فرهنگ ما هنوز از بدن زن "هوس‌زدایی" نشده است. به همین علت نامحرم واژه‌ای است هنوز پابرجا. مردان را از زنان جدا می‌کنند، به رعایت حجاب مجبور می‌کنند تا نظم جنسی حاکم گردد.

هویت جنسی

هویت جنسی عنصر مهمی از هویت کلی فرد و از آن تفکیک‌ناپذیر است. هویت جنسی "جزئی جدایی‌ناپذیر از کل وجود و بود و نبود فرد است. هویت جنسی، کیستی و چیستی

فرد به عنوان یک موجود زنده و دائماً متحرک، در گذشته، حال و آینده است.^{۲۵}

واژگان جنسی متأسفانه در تعریف هویت جنسی مغشوش هستند، اما مسلم این‌که؛ هویت جنسی مقدم بر گرایش جنسی و هم‌چنین هویت جنسیتی (جندری) است. اگر بر هر فردی از بشر به عنوان انسان بنگریم و انسان‌ها را برابرققوق بپذیریم، پس می‌توان پذیرفت که انسان بودن مقدم بر جنسیت (جندر) است. با نگاه بر فرهنگ جامعه درمی‌یابیم که بسیاری از تعاریف در عرصه نقش زن و مرد در جامعه، ایدئولوژی‌زده هستند و تحت تأثیر قدرت و اخلاق حاکم قرار دارند.

هویت جنسی در پیوندی تنگاتنگ با گرایش جنسی قرار دارد. "گرایش جنسی موضوع جذب و کشش جنسی فرد است به سمت فردی دیگر. گرایش جنسی یعنی این‌که کدام جنس، فرد را از جهت جنسی تحریک می‌کند؛ جنس مؤنث، جنس مذکر و یا هیچکدام؟ باید به خاطر داشت که گرایش جنسی به اراده و تصمیم فرد بستگی ندارد...از همان ابتدای زندگی در اعماق وجود و هستی فرد حک شده است. تغییر گرایش جنسی فرد (حداقل آن‌که) اگرچه غیرممکن نیست، اما کاری

۲۵ - اروین هیبرله، مقدمه‌ای بر سکس‌شناسی، ترجمه جهانگیر شیرازی،

انتشار در اینترنت، مرداد ۱۳۹۲، ص ۱۰

بسیار سخت و طاقت فرسا می‌باشد. فهم این نکته نیز مهم است که افراد همیشه بر همه جوانب اثر گرایش جنسی خود مشرف نیستند. این اشراف و آگاهی ممکن است بعدها، و چه بسا در کهولت به دست آید.^{۲۶}

تفکیک بین هویت جنسی و گرایش جنسی بسیار مهم است. این دو متفاوت از هم هستند. هویت جنسی مفهومی فراگیرتر است. هویت جنسی می‌کوشد کیستی و چیستی ما را و این‌که؛ که و چه هستیم را بر ما روشن گرداند. روشن‌تر این‌که؛ خود را چگونه می‌بینیم و چه تصویری از خود داریم. در مقابل؛ نگاه دیگران بر ما چگونه است. آنان ما را چه‌سان می‌بینند و چه برداشتی از ما دارند. گرایش جنسی بخشی از هویت جنسی ماست.

جنسیت نامشخص

این‌که در جهان چند میلیون نفر بدون جنسیتی مشخص زندگی می‌کنند، معلوم نیست. در ممالک غربی کم و بیش آماري در این عرصه وجود دارد. برای نمونه؛ در آلمان هشتاد میلیونی ۱۶۰ هزار نفر جنسیت مشخصی ندارند. تا همین چند سال پیش، جهان جنسی بر دو قطب زنانه و مردانه استوار بود؛ مردان در این جهان مرد بودند و زنان نیز

۲۶ - اروین هیبرله، پیشین، ص ۱۵

تنها زن، و این بسیار طبیعی می‌نمود، چیزی که حال غیرطبیعی است. سرانجام زمانی که خداوند انسان را مرد و زن آفریده بود، به سر رسید و زمان بازبینی در تعاریف فرارسید و طبیعی بودن این بار دگرگونه تعریف شد.

این که در جهانِ دوجنسه‌ی سابق چند جنس بازشناخته شوند، معلوم نیست، اما مسلم این که؛ دیگر جلوی نام انسان تنها خانم و یا آقا را نخواهند نوشت، حداقل این که خواهند نوشت؛ انسان. پس از سال‌ها، سرانجام در تاریخ دهم اکتبر ۲۰۱۷ طی حکمی تاریخی، در نفی تبعیض و تحقیر از این گروه اجتماعی، وجود آنان به رسمیت شناخته شد. پس از آن دیگر در پرسشنامه‌ها در برابر جنسیت تنها دو جنس آقا و خانم دیده نمی‌شود، و جنسیت ایکس نیز بر آن افزوده شده است.

سالیانی دراز، تا همین قرن پیش، تاریخ هستی بیش از دو جنس نمی‌شناخت. کتاب‌های مقدس در نگاه به آفرینش و تولید مثل، انسان‌ها را به دو جنس زن و مرد تقسیم می‌کرد. این که انسان‌هایی هستند بیناجنسی و نشان از دو جنس دیگر را نیز می‌توان در آنان یافت، حاصل تحقیقات علمی در جهان معاصر است. در این میان اما به استثنا کسانی یافت می‌شوند که نشان از هر دو جنس دارند. و یا نمی‌توان به شکلی نام نرینه و یا مادینه بر آنان نهاد. این افراد کسانی هستند فاقد کروموزم دوم که جنسیت را معلوم می‌کند.

تا کنون تعدادی از کشورها، از جمله آلمان، استرالیا، کانادا، پاکستان، هند، سوئد و برخی از ایالت‌های آمریکا، جنس سوم را به شکل قانونی پذیرفته‌اند.

بدین‌وسیله مُعضل جنسیت نامشخص که تا دهه ۱۹۹۰ فکر می‌کردند با عمل جراحی و یا درمان پزشکی رفع خواهد شد و روان شخص را در این راستا هیچ می‌گرفتند، گامی دیگر برداشت.

حق انسان بر بدن خویش

پیش از آن‌که از حق بر بدن صحبت شود، باید روشن گردد که بدن چیست. در فرهنگ دهخدا آمده است؛ بدن "ساختمان کامل یک فرد زنده" است. در فرهنگ‌های غربی نیز کم و بیش همین معنای بیولوژیک برای بدن به کار گرفته می‌شود. بدن را در این تعریف می‌توان مترادف تن دانست و به حضور زیست‌شناسانه آن نظر داشت.

بدن اگر از شکل مجرد خویش خارج گردد، در محیطی زندگی می‌کند که به آن جامعه گفته می‌شود. بدن در جامعه دارای هویت می‌گردد. هویت فردی و جمعی او را می‌توان با توجه به محیط بررسی کرد و برای آن ارزش حقوقی بازشناخت.

هر کس در رابطه محیط شخصیتی اجتماعی کسب می‌کند و در این حضور اجتماعی وضعیت جسمی و جنسی‌اش نقش

دارند. درک هر جامعه از بدن و حق شخصی بر آن، متفاوت است. این نگاه را می‌توان در بُعدی تاریخی نیز بررسیید. بدن در هر دوره‌ای از تاریخ نقش و جایگاه ویژه‌ی همان زمان را داشته است.

حق انسان بر بدن خویش پدیده‌ای نو و مدرن است. آنگاه که فردیت و استقلال فردی انسان و آزادی‌های فردی و اجتماعی او به رسمیت شناخته نشوند و به قانون درنیابند، نمی‌توان از حق انسان بر بدن خویش صحبت کرد. از جامعه‌ی برده‌داری، دیکتاتوری، مذهبی و توتالیتر نمی‌توان انتظار داشت چنین حقی را به رسمیت بشناسند. بدن در چنین جوامعی به صاحب، شاه، رهبر، خدا و یا نمایندگان او بر روی زمین، تعلق دارد.

حق بر بدن معطوف به "حقوق بشر" است. به موقعیت تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، جغرافیایی انسان نظر دارد و او را خارج از هرگونه تعلق قومی، جنسی، نژادی، عقیدتی و رنگ به رسمیت می‌شناسد.

گاه مشاهده می‌شود "حق بر بدن خویش" را تنها به امور جنسی محدود می‌کنند. در واقع اما این حق را که با قدرت در رابطه است، می‌توان تعمیم داد و از آن فراتر رفت. نوع پوشش، آرایش، رفتار جنسی تنها بخشی از این حق است. می‌توان آن را به سقط‌جنین و حتا حق زیستن (خودکشی) نیز گسترش داد.

در حکومت‌های ایدئولوژیک و تئوکراتیک موضوع حق حیات بدن انسان‌ها با ایدئولوژی و یا دین در رابطه قرار می‌گیرد. در دین بدن انسان با اراده خدا در رابطه است. انسان در برابر رفتار خویش در پیشگاه خدا و یا نمایندگان او بر روی زمین، مسؤل است. نباید بدن خود را به گناه آلوده کند. اگر چنین کند، به عذابی جهنمی گرفتار خواهد آمد و باید در روز قیامت پاسخگو باشد.

در حق انسان بر بدن خویش است که انتخاب موضوع می‌شود. دامنه‌ی انتخاب گسترده است و می‌تواند از انتخاب جنس آغاز شود تا به همجنس‌خواهی و یا دگرجنس‌خواهی برسد، شکل و نوع عشق و عشق‌بازی را در بر بگیرد، حق آرایش و پوشش را شامل گردد و در نهایت خویش ساختار جامعه را در این عرصه با موضوع آزادی در انتخاب درگیر سازد. هستی همجنس‌گرایانه نیز در همین رابطه می‌تواند خود به موضوع بدل گردد. برای نمونه، به این دلیل که: "هستی هم‌جنس‌گرایانه از تاریخ پاک شده است و لزبین بودن به عنوان بیماری و یا استثنا قلمداد شده است و نه به عنوان امری عادی و ذاتی برای زنان..."^{۲۷} و این که "دگرجنس‌گرایی با خشونت آشکار و یا اجبار نهان بر زنان تحمیل می‌شود و با این وجود

۲۷ - آدریان ریچ، اوردی لرد، قدرت و لذت، مترجم شادی امین، چاپ باقر

زنان علیه آن مقاومت کرده‌اند. این مقاومت در بسیاری از مواقع به بهای زندان، شکنجه، جراحی روانی، طرد شدن از اجتماع و یا فقر مطلق بوده است.^{۲۸}

خلاصه این‌که؛ زن و زنانه، مرد و مردانه، نرینگی و مادینگی، جنسیت، جنس و سکسوالیته مفاهیمی متغیرند، مفاهیمی که با روان انسان نیز به شکلی سروکار دارند و می‌توانند در رابطه با مذهب، سیاست، قدرت، جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در تعبیری دیگر بگنجد و تعریف گردند.

^{۲۸} - قدرت و لذت، پیشین، صص ۶۶-۶۵

فانتزی‌های جنسی

انسان‌ها را نفی، ذوق و یا منافع مشترک به هم نزدیک می‌کند. سکس ورای تمام رابطه‌ها عمل می‌کند و برای خصوصی‌ترین و لذت‌بخش‌ترین رابطه‌ی آدمی شریکی می‌یابد که شاید حتا وجه مشترکی بین آن‌ها در میان نباشد.

در کنار و یا شاید تقابل با مرگ، سکس و جنسیت در شمار موضوع‌هایی هستند که همیشه دغدغه‌ی ذهن انسان بوده‌اند. این موضوع بغرنج که هنوز هم سراسر رمز و راز است، گاه امید و شوق به زندگی را دامن می‌زند، سرخوشی و نشاط را به انسان ارزانی می‌دارد و گاه سراسر ترس است و هراس و ناامیدی.

سکس تا چند دهه پیش، اگر ورای تولید مثل بدان نگریسته می‌شد، سرکوب می‌گشت و در شمار تابوها بود، امروز با شناخت بیشتر عرصه‌هایی را در علم پزشکی، روانشناسی، روان‌پزشکی و روانکاوی، علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی در بر گرفته، خود رشته‌ای مستقل را با عنوان سکسولوژی در بر می‌گیرد.

جامعه‌ی بشری تا همین چند دهه‌ی پیش در شناخت جنسیت انسان به ویژگی بیولوژیک او توجه می‌کرد. نمی‌خواست و یا نمی‌توانست علت حضور آن را در هنر و

ادبیات ببیند. از سویی دیگر جامعه‌ی مردسالار در تنظیم روابط جنسی همیشه نفع مردان را در نظر می‌گرفت و همین مردان بودند که ارزش جنسیت و سکس را تعیین می‌کردند. در همین راستا بود که نابرابری‌ها رشد می‌کرد و اقلیت‌های جنسی نادیده گرفته می‌شدند. پس می‌توان گفت؛ جنسیت و سکس امری سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حقوقی بوده و هست.

"اطباء در گذشته‌های دور جماع را نوعی صرع می‌نامیدند و بدین ترتیب تشخیص دادند که مقاربت، انطباق و تعدیل شیوه صرع برون‌ریزی محرک‌هاست."^{۲۹}

ویلهلم رایش می‌نویسد؛ "همه فعالیت‌های فرهنگی در ادبیات، شعر، هنر، رقص و آداب و رسوم در ارتباط با علائق جنسی است. از تعلقات خاطر و علایق افراد، هیچ‌یک به اندازه علاقه جنسی او را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. همه قوای پدرسالاری در رابطه با مذهب، فرهنگ، و ازدواج، بر ضد تمایلات جنسی است. انرژی لیبیدو و یا انرژی غرائز جنسی که در علم روان‌شناسی منصوب به فروید است، هسته تحریک پدیده‌های

^{۲۹} - زیگموند فروید، داستایوسکی و پدرکشی، ترجمه حسین پاینده، نشر

روانی محسوب می‌شود. داستان‌ها و افسانه‌های باستانی تکرار و تسلسل اقتصاد جنسی در نوع بشر است.^{۳۰}

رایش اگرچه اشاره‌ای به فانتزی‌های جنسی نمی‌کند ولی در همین چند جمله می‌توان جایگاه آن را باز یافت.

اگر بپذیریم که رابطه جنسی پیش از آن که آلت‌های جنسی به کار گرفته شوند، در مغز اتفاق می‌افتد، آنگاه به نقش عظیمی باید توجه شود که در فانتزی‌های جنسی تولید می‌شود.

در واقع نیز این مغز انسان است که بخش‌هایی از بدن را نماد لذت‌های جنسی می‌نمایاند و همین نمادها هستند که فانتزی‌های جنسی بر آن بنا شده‌اند. به بیانی دیگر؛ اگر مغز انسان در آن زمانی که بر سکس متمرکز نباشد، تحریک جنسی نیز صورت نخواهد گرفت. در چنین شرایطی نمی‌توان از لذت جنسی و یا رسیدن به اورگاسم صحبت نمود. روشن‌تر آن‌که؛ فانتزی‌های سکسی نخست در سر فعال می‌شوند و از آن طریق و در پی آن، زمان سکس فرامی‌رسد.

فانتزی‌های سکسی کاربردی مشابه در زنان و مردان دارد. به طور کلی هر انسانی دارای یک شخصیت سکسی نیز هست. مذهب و اخلاق سنتی کوشیده و می‌کوشند انسان‌ها را از شخصیت سکسی خویش تهی کنند. انکار شخصیت سکسی

۳۰ - ویلهلم رایش، ادبیات و علایق جنسی، به نقل از کتاب "عملکرد اورگاسم، روان‌شناسی در عمق"، ترجمه استپان و آندرانیک رئیس‌ان

افراد همانا نفی لذت جنسی است. در امر سکس نخست فکر بر آن در سر است که نیاز آن را در ذهن می‌پروراند. چشم و گوش و پوست در واقع در رابطه با مغز، شرایط را برای سکس، ویژه می‌گرداند. زبان در این راستا گاه کلامی دلنشین می‌شود و گاه آه‌هایی هم‌چون شعله‌های آتش جانفزا.

وسوسه‌های تن

نقل است که بندیکت مقدس، بنیانگذار سلسله بندیکتی و مهم‌ترین نام در رهبانیت غربی، شدیدترین ریاضت‌ها را بر خود تحمیل کرد. او حتا سه سال در غاری زیست. با این‌همه از وسوسه‌های تن در امان نبود؛ "زنی بود که وی او را زمانی دیده بود و روح خبیث یاد آن زن را در او زنده می‌کرد، و آن یاد روح خادم درگاه الهی را چنان به قوت در [آتش] شهوت می‌سوخت که گاه لذت بر او مستولی می‌شد و عزم ترک بیابان می‌کرد؛ لیکن ناگهان به حول قوت الهی به خود می‌آمد و چون بته‌های انبوه خار و گزنه را می‌دید، جبّه از تن بدر می‌افکند و خویشتن در آن بته‌ها می‌انداخت و آن‌قدر در آن میان می‌غلتید که چون برمی‌خاست تنش سراسر ریش بود؛ و بدین ترتیب با جراحی تن دردِ روح را علاج می‌کرد."^{۳۱}

^{۳۱} - برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری و نسرين

پرواز، تهران پاییز ۱۳۶۵، جلد اول ص ۵۳۵

این را به یاد داشته باشیم که؛ در طول تاریخ اعضای از بدن شهوت‌انگیز شده مفهوم میل جنسی به خود گرفته و کارکردی هم‌چون آلت‌های جنسی داشته‌اند. در این شکی نیست که تمامی اعضای بدن کارکردی فیزیولوژیک دارند. جدا کردن بعضی از آن‌ها و طبقه‌بندی نمودن غیرفیزیولوژیک آن‌ها، عملکردی ثابت نخواهد داشت. در واقع این انتخاب و کارکرد، بنیان بر عادت دارد. می‌توان هر عضوی از بدن را به عنوان محرک و برانگیزاننده جنسی برگزید و با تقویت آن، شهوت‌زایی ذهن را نسبت بدان تقویت نمود. می‌توان شهوت‌زایی بدن را به همه اعضای آن تعمیم داد و در انتظار تأثیر آن بر روان خود بود.

فانتزی جنسی با شور جنسی در رابطه است و شور جنسی می‌تواند کارکردی اجتماعی نیز داشته باشد. فروید در تحقیقات خویش به درستی درک کرده بود که سرکوب و هدایت شور جنسی (لیبیدو) نقش عمده‌ای در مسیر تمدن داشته است. سکس و شور جنسی از طریق مذهب، سنت و تابوها به کنترل درمی‌آید.

در ۴۱۱ سال پیش از میلاد مسیح، در کمده یونانی "لسیساترات" Lysistrat زنان شهر تصمیم می‌گیرند تا آنگاه که جنگ پایان نگیرد، به مردان درنیامیزند. محروم شدن از سکس برای مردان مشکل بود. آنان برای جلب رضایت زنان،

وطن و سرفرازی و نبرد به راه خاک و خون را کنار می‌گذارند، به جنگ خاتمه می‌دهند.

کوتاه این‌که؛ اگر انسان از این شرایط خارج گردد، آلت‌های جنسی او به تکه‌هایی معمولی از بافت‌های بدن تغییر می‌کنند. در این رابطه است که گفته می‌شود؛ ارگاسم تنها یک فرآیند مکانیکی نیست، فرآیندی ذهنی و شیمیایی است.

جامعه که سنت‌زده باشد، فانتزی‌های سکسی نیز نخست در سر سانسور می‌شوند و چه بسا در رفتارهای جنسی هرزگی دیده شود.

در این شکی نیست که فانتزی‌ها دنیایی بزرگ‌تر از آن‌چه که دیده می‌شوند و یا جاری می‌گردد، دارند. انسان را مجالی و فرصتی برای دوری و کنار گذاشتن فانتزی‌های جنسی نیست. فانتزی‌های جنسی همیشه و همه‌جا با ماست. با فانتزی‌های جنسی انسان ابعاد لذت جنسی را در خود کشف می‌کند. فانتزی‌های سکسی چه بسا به وقت سکس نیز وجود داشته باشند.

فانتزی در رابطه با کس و یا چیزی ساخته می‌شود که رسیدن به آن چه بسا مشکل باشد. در فانتزی‌ها مسؤلیت نقش ندارند و غیرقابل کنترل هستند. در فانتزی‌ها نمی‌توان انسانی سربه‌زیر و "باحیا" بود. آن‌چه رخ می‌دهد سراسر "شیطانی" است. در فانتزی‌هاست که لذت به شکل و گونه‌های دیگری

کشف می‌شود. در فانتزی‌هاست که آدم‌ها هرزه می‌شوند، اما به آرزوی خویش در خیال دست می‌یابند.

فانتزی‌ها از واقعیت دورند، اما سرشار از تجربه‌ی خیال هستند. اگر دگرجنس‌گرا هم باشی، در فانتزی‌ها می‌توان همجنس‌گرا شد، دگرباشی را تجربه کرد، بی‌آن‌که از آن جنس بوده باشی. در فانتزی‌ها آرزوهای سکسی برآورده می‌شوند. در رابطه‌های نامشروع زن و مرد چه بسا در شیطنت‌های یک‌شبه به خیانت نزدیک می‌شوند.

انسان در فانتزی‌ها قادر مطلق است. خلق می‌کند تا به خیال‌های خویش جامه واقعیت بپوشاند. هم اوست که قهرمان فانتزی‌های خویش می‌گردد. در فانتزی‌ها نیازها واقعیت پیدا می‌کنند. همه‌چیز به زیر کنترل فانتزی‌ساز قرار می‌گیرد. رمان در واقع بر همین فانتزی‌ها بنیان می‌گیرد. از خیال و فانتزی ناب، رمان ناب زاده می‌شود.

در نگاه به آثار دگرباشان جنسی در عرصه ادبیات داستانی فانتزی‌ها نقش ویژه‌ای دارند. سرکوب سالیان باعث شده ذهن در فانتزی فعال‌تر گردد.

زندگی به زیر سایه سرکوب، زیستن در هراس و خطر و سرانجام پنهان نمودن هویت فردی، باعث شده‌اند تا آن بخش سرکوب‌شده در فانتزی‌ها فعال‌تر گردد. شاید به این علت است که مرز بین پورنو و اروتیسم در آثار آنان گاه درهم می‌ریزد.

فانتزی‌های جنسی بخش بزرگی از هستی انسان است، از آغاز تا پایان زندگی با فرد خواهد ماند و در انگیزش و تحریک جنسی او تأثیرگذار خواهد بود. فانتزی‌های جنسی در بعضی از افراد به نوعی محرک شرطی بدل می‌شود و در نزد عده‌ای تغییری مُدام دارد. این فانتزی‌ها چه بسا با گرایش‌های جنسی افراد در تطابق قرار نگیرند. در فانتزی‌ها چه بسا گرایش جنسی نیز به هم می‌ریزد. فانتزی‌ها در بسیار مواقع چون راز و سری نزد افراد سربره‌مُهر خواهند ماند و بازگو نمی‌شوند. به نظر آلفرد کنزی ۸۴ درصد مردان در رابطه جنسی با همین فانتزی‌ها تحریک می‌شوند. به نظر محققان این عرصه، میزان آگاهی فرد در غنای فانتزی‌ها نقش عمده‌ای دارد.

کنزی فانتزی‌های جنسی را "بازتابی از قدرت و نیروی جنسی" می‌داند. در موقعیت‌هایی که زنان تحت انقیاد هستند و یا از نظر جنسی ارضاء نمی‌شوند، روی آوردن به فانتزی‌های جنسی نقش آزادگرانه دارد. این زنان در فانتزی‌های خویش، مرد ستمگر و مستبد را کنار می‌نهند و به آغوشی دیگر پناه می‌برند.

لذت از فانتزی امری شخصی و درونی است. میل جنسی که سرکوب گردد، فانتزی نیز آسیب می‌بیند. ویلهلم رایش می‌نویسد؛ "در دوران پدرسالاری، ممانعت از بروز تمایلات جنسی کودکان و نوجوانان مستقیماً به وسیله از کار انداختن و اخته کردن دستگاه تناسلی آنان انجام می‌گرفت.

سپس اخته کردن روانی از طریق تلقین و ایجاد اضطراب جنسی و احساس گناه جایگزین آن شد. همان‌طور که اخته کردن میش و اسب آنان را به حیواناتی مطیع و سر به راه مبدل می‌کند، سرکوب تمایلات جنسی نیز افراد را مستعد دنباله‌روی از امر می‌نماید.^{۳۲}

^{۳۲} - ویلهلم رایش، رابطه سرکوب جنسی با اختگی روانی، به نقل از کتاب "عملکرد اورگاسم، روانشناسی در عمق"

لذت‌نگاری در رساله فجوریه

(پیشینه‌ای در بیان کنش‌های جنسی - یک نمونه در فرهنگ خودی)

آن‌سان که از نام آن برمی‌آید، "رساله فجوریه"^{۳۳} با "فسق و فجور" در رابطه است. یکی از شاهزادگان قاجار، پسر فتحعلیشاه، با نام والی بن سهراب گرجی معروف به ارغلیخان والی که رییس کل گمرکخانه کشور است، به توصیه ناصرالدین شاه کتابی فراهم می‌آورد از چگونگی و کم و کیف عیاشی‌های خویش. اگرچه خود در پیشگفتار کتاب آن را "از ابتدا تا انتها لاطایل و مزخرفات" می‌نامد، کتاب مورد توجه شاه قرار می‌گیرد و او هر از گاه آن را می‌خواند، و حتا در صحبت با محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات و روزنامه‌خوان شخصی شاه از آن به نیکی یاد می‌کند. اعتمادالسلطنه در خاطرات خویش بارها از شوق شاه در خواندن کتاب یاد کرده است.

نویسنده در این کتاب، در چهار فصل، به روابط "نامشروع" خویش با ۲۸ شاهزاده و زنان و دختران اشراف کشور، پانزده روسپی، ۶۵ پسر و یا غلام، ده کنیز و هشت دختر باکره

^{۳۳} - شاهزاده والی بن سهراب گرجستانی، رساله فجوریه، به اهتمام دکتر

می‌پردازد. مکتوب گرداندن کنش جنسی تا آن زمان بدین شکل در ایران دیده نشده است. خلاف ممالک غربی، مقوله‌ی اعتراف نیز چیزی بیگانه در فرهنگ ماست. این اثر می‌تواند در واقع شکلی از لذت‌نگاری باشد که در فرهنگ غرب، در متن‌های پورنو با هدف برانگیزاندن میل جنسی مخاطب شناخته شده است. ارگلیخان نیز این اثر را به قصد تحریک میل جنسی شاه نگاشته است و شاه نیز به این قصد هر از گاه در خلوت خویش آن را می‌خواند.

رساله فجوریه تجارب جنسی نویسنده است. او می‌کوشد تا تجربه‌ی لذت خویش از "سوژه جنسی" را به دیگران منتقل کند. مخاطب او اما شخص شاه است، کسی که کتاب نیز به او تقدیم شده است. این اثر خلاف کاماسوترا، درسنامه‌ای از رفتار جنسی نیست. نمی‌خواهد الگو آرایه دارد و یا از فلسفه لذت جنسی چیزی بگوید. می‌گوید تا گفته باشد. افرادی که نویسنده با آنان هم‌خوابه می‌شود، شخصیت‌هایی حقیقی هستند و از آنان با مشخصات کامل نام برده می‌شود.

رساله فجوریه را می‌توان بخشی از دانشنامه جنسی این دوره از تاریخ ایران به شمار آورد. بیشترین کسانی که از آنان سخن رفته، زنان و دختران شاهزادگان هستند. نویسنده هر آن‌کس را که اراده کرده، به زیرِ خویش کشانده است. دل‌ها گاه با هدیه و گاه نیز با زبانی چرب و نرم، به موافقت همراه شده‌اند. هدف او همانا غرق شدن در لذت جنسی است. مهم این نیست

که طرف مخالف، زن باشد یا فاحشه، پسر باشد و یا غلام. او سوراخی می‌جوید و می‌خواهد همخوابه گردد و به هر ترفندی کسی را می‌یابد.

سوژه‌های جنسی نویسنده، از شاهزادگان تا تن‌فروشان، همه پیرامون خاندان سلطنت حضور دارند. پنداری هیچ‌کس در امان نیست، همه‌ی زنان و یا پسران می‌توانستند سوژه جنسی واقع گردند. نویسنده از رابطه جنسی با افراد طبقه بالا بیشتر می‌نویسد تا رابطه با تن‌فروشان. غرور و افتخار در خود می‌یابد، وقتی که بر فرادستی دست می‌یابد. در رابطه با افراد فرودست جامعه، از غلامان و کنیزان، کمتر می‌نویسد. مشخص این‌که برای راوی یافتن سوراخی برای سپوختن مهم است، عشق و علاقه، و یا مهر و محبت در این رابطه‌ها جایی ندارند. بعضی از رابطه‌ها چند ماهی دوام دارند. پس از آن به پایان می‌رسند. در چندین مورد سوژه جنسی همزمان با چند مرد در رابطه بوده است و یا چند تن، از جمله راوی، به اتفاق و به نوبت با یک سوژه جنسی مشغول می‌شوند. به نظر می‌رسد که نویسنده در مکتوب گرداندن تجربه‌های خویش، مخاطب را که ناصرالدین‌شاه باشد، در نظر داشته است، زیرا از آن تصویرهای جنسی بیشتر می‌نویسد که بیشتر برانگیزاننده میل جنسی هستند.

رساله فجوریه اعترافات جنسی نادری است از شاهزاده‌ای که می‌شناسیم. اعتراف به معنای غربی آن با گناه در رابطه است. در این مورد اما نویسنده نه تنها احساس گناه ندارد، بر آن می‌بالد. در مواردی همسرش نیز از موضوع باخبر است. کشمکش کوتاه بین آن دو درمی‌گیرد و سریع پایان می‌یابد. پنداری رفتاری معمول بوده است بین طبقه اشراف در جامعه. رساله فجوریه به امر امیر نوشته شده و هیچ ملامت، پشیمانی و یا احساس گناه در بیان و یا رفتار تجربه‌های جنسی نویسنده دیده نمی‌شود. با این‌همه در پیشگفتار کتاب یادآور شده است که؛ "این بنده...هرچه را که به خاطر داشت، بنگاشت، تا در عرصه‌ی روزگار بماند، و همگان را نیز به کار آید که هر وقت بر این مزخرفات نظری از روی دانش بیفکنند، بدانند که ثمر این نهال جز ندامت، و عاقبت این کار جز وخامت نخواهد بود." البته از ندامت و وخامت کار چیزی در این اثر آورده نشده است. این یادگار که بر تزاید میل جنسی نظر دارد، نمی‌تواند به وخامت و ندامت راه برد.

هم‌جنسگرایی در ایران؛

از نخستین پله‌های تاریخ تا تبعید

در چند دهه‌ی اخیر در فرهنگ ما واژه‌ای نو پدیدار گشته که هم‌جنسگرایی نام دارد. این واژه جانشین همجنس‌باز، بچه‌باز، کونی و اصطلاحاتی مشابه شده است. هم‌جنس‌گرا، دگر‌جنس‌گرا، دو جنس‌گرا، دگر‌باش و دیگر واژگان نو در فرهنگ ما، خود نشانگر آن است که در درک و به کارگیری مفاهیم حساس‌تر شده‌ایم و آگاهی جامعه نسبت بدان افزایش یافته است.

هم‌جنسگرایی به مفهوم امروزیین خویش، به عصری تعلق دارد که بدن جایگاه خود را در تاریخ و جامعه بازیافته و انسان حاکم بر بدن و رفتار جنسی خویش است. در تاریخ اجتماعی ما از همجنس‌خواهی، گاه در کاخ شاهان و اشعار شاعران و گاه نیز در بازار و قهوه‌خانه و گرمابه یاد شده است. گاه مخفی و گاه علنی، زمانی برای تفنن و زمانی نشانگر واقعیتِ زندگی.

از عده‌ی هم‌جنس‌گرایان ایرانی آماری در دست نیست. "هم‌جنس‌گرایان زن و مرد را در سراسر جهان بالغ بر

چندصد میلیون یعنی پنج تا ده درصد کل جمعیت روی زمین تخمین می‌زنند. اهرم‌هایی که به وسیله آن‌ها همجنسگرایان را تحت فشار قرار می‌دهند، شامل قوانین مختلف؛.. دستگیری، شکنجه و حتا مرگ برای این گروه قانونی است. بستری کردن در بیمارستان‌های روانی یا اردوگاه‌های کیفی ... عقیم کردن، تحقیر اجتماعی و تبعیض [امری] روزمره [است]. این امر حتا در کشورهای بازار مشترک که در آن‌ها همجنسگرایی جرم محسوب نمی‌شود، رایج است.^{۳۴}

توجه به مقوله‌های جنسی در جامعه‌ی ایران در سال‌های اخیر، امری است کاملاً نو. این امر ولی در مقوله‌ی فرهنگی و اجتماعی محدود نمی‌ماند، حوزه‌هایی دیگر، از جمله سیاست، حقوق، تاریخ، ادبیات و هنر را نیز در بر می‌گیرد.

اگر آغاز این رویکرد را دهه چهل محسوب داریم، پس از انقلاب سال ۵۷ شاهد دگرگونی گسترده‌ای در این عرصه هستیم. در سال‌های اخیر توجه بدان بسیار جدی‌تر شده است، باورهای سنتی مورد شک و پرسش قرار گرفته‌اند، تابوشکنی

^{۳۴} - دگرجنسگرایی اجباری، تفکر دگرجنسگرایی و همجنسگرایی در گفتمان فمینیستی، کریستیناتورم-روهر، به نقل از "پیرامون زندگی زنان همجنسگرای ایرانی"، از انتشارات "زنان همجنسگرای ایرانی در اروپا، برلین

آغاز شده و بر نابرابری‌های جنسی اعتراض صورت می‌گیرد. بازتاب این خیزش و تحول را در ادبیات و هنر نیز شاهدیم. محتوای بسیاری از رمان‌ها و داستان‌های منتشر شده به زبان فارسی به روابط زن و مرد و نقش آنان در جامعه اختصاص یافته است.

آنچه را که در سال‌های نخست انقلاب در عرصه برابری‌های جنسی از آن صحبت می‌شد، در سال‌های بعد به گفتمان‌های فمینیستی راه یافت. دیدگاه‌هایی نو در این عرصه عنوان شدند که نشان از فکر در خیزش و مقاومت، و هم‌چنین بر رفتارهای گذشته داشت. جنبش جدید تجربه‌ای نو بوده و هست در جامعه. در این امر چیزی از بالا ابلاغ نشده بود، هرچه بود در بطن جامعه حضوری ملموس داشت.

در پی سرکوب آزادی‌های فردی و اجتماعی، در بازنگری‌ها به گذشته، نگاه به جنسیت نیز شکلی دیگر به خود گرفت. میزان نقد و پژوهش در عرصه جنسیت، به ویژه در خارج از کشور، افزایش یافت. مقوله‌های جنسی، عشق و روابط عاشقانه این‌بار به گونه‌ای دیگر مورد بررسی قرار گرفت. رفتارهای دیروز در این عرصه به نقد کشیده شدند. ادبیات کهن نیز در این راستا کم و بیش مورد بازبینی قرار گرفت.

در شرایطی که گفتن از عشق و سکس، اگرچه به سالیان پسین نیز برگردد، در شمار تابوهاست، شناخت این مقوله در لابه‌لای آثار مکتوب کهن ایران، خود می‌تواند در بنیان‌شناسی مشکلات و تابوهای امروز کمکی بزرگ باشد. گذشته نشان داد که تحول جامعه و فرارویی به جامعه‌ای مدرن بدون ذهن مدرن امکان‌ناپذیر نیست. گفتمان جنسیت در همین رابطه ارزشمند و عمده می‌شود.

امروز در صورت‌بندی‌های گوناگون از جنسیت، دیگر نمی‌توان این موضوع را به دو جنس زن و مرد محدود کرد و با چنین تقسیم‌بندی بخش وسیعی از جنس‌ها و جنسیت‌ها را نادیده گرفت. اگر در داخل کشور چنین گفتمانی امکان بحث و بررسی نمی‌یابد، در خارج از کشور می‌توان از گستره‌های آن نوشت و تحقیق کرد و با دیدگاه‌های جهان معاصر بیشتر آشنا شد.

در ادبیات کهن فارسی عشق در کلیت خویش مفهومی فرازمینی دارد. آسمانی می‌شود تا دست‌نیافتنی گردد. و یا الهی می‌گردد تا مقدس شود. در چنین شرایطی عاشق در وصال معشوق رنج می‌کشد و سرانجام فنا می‌گردد تا بقای آن دیگر را که ذات باریتعالی باشد، ممکن گرداند. در همین رابطه است که آثار عاشقانه از تن‌کامی و عشق‌ورزی به شکل زمینی

آن تهی هستند. اسلام در ایران با نگاه عارفانه و صوفیانه، عشق را به خالق محدود کرد. در چنین بستری هر عشق زمینی رنگ عارفانه به خود گرفت.

در آثار ادبی کهن ایران تن‌ها غایب هستند. نگاه سنتی در این راستا می‌کوشد از بدن، به ویژه بدن زن نمادسازی کند تا در سایه همین نمادها هر احساس غیرمردانه را نمادمند سازد. در این آثار در نگاه به تمایلات جنسی چیزی جز سرکوب آن دیده نمی‌شود. یکی شدن باهم در رفتار جنسی به یگانه و یکی شدن با خدا تعبیر می‌شود.

در تفاوت بین دو فرهنگ، رابطه‌ی زن و مرد و یا دو فرد همجنسگرا در ایران و غرب بسیار متفاوت است. ارزش‌ها، داورهای، رفتار و گفتار در هر فرهنگ بر پیشینه‌ای بنیان دارد که نمی‌توان این یک را بر آن یک تعمیم داد. بازتاب این امر را در فرهنگ و ادبیات نیز باید به همین شکل دید. برای نمونه آن چیزی را که در غرب عشق می‌نامیم، در ایران شاید فحشا قلمداد گردد و آنچه را که در ایران در رابطه‌ی جنسی زوجها می‌بینیم، در غرب شاید فساد نامیده شود.

در رابطه‌ی زوجها در ایران، نمی‌توان سایه‌ی حکومت، خانواده و فرهنگ را نادیده گرفت. اگر بپذیریم پدر و مادر در آزادی،

رابطه‌ی جنسی فرزند خویش را با جنس مخالف می‌پذیرند، آیا این دو در خیابان می‌توانند به دور از نیروهای امنیتی، ترس از پیشداوری‌های مردم، آزادانه در رفت‌وآمد باشند؟ آیا تربیت سنتی قادر است موضوع "گناه"، "بدنامی"، "بی‌ناموسی" را کنار بزند؟ آیا نگاه خانواده و حتی جامعه به جنس‌ها یکسان است؟ خانواده همان آزادی را که برای پسر خود می‌پذیرد، برای دختر نیز قبول می‌کند؟ همجنسگراها در این رابطه‌ها آیا جایی دارند؟

گذشته از همه این‌ها؛ در جامعه‌ای که رابطه‌ی جنسی قرن‌ها در خفقان بوده و بر سرش کوفته‌اند، افراد می‌توانند با جنس دیگر، بی هیچ احساس جنسی، رابطه‌ای دوستانه داشته باشند؟ آیا مردان این جامعه قادرند در صحبت با زنان و نشست و برخاست و دوستی با آن‌ها، آنان را سوژه جنسی نپندارند؟ آیا محیط و جامعه آن آزادی را در اختیار جنس‌ها قرار می‌دهد که باهم باشند، بنشینند و بگویند و بخندند و حتی در صورت توافق بیامیزند، بی‌آن‌که صیغه باشند و یا عقد ناکرده؟

آیا می‌توان جفتی را در نظر گرفت که در صورت توافق بی هیچ مانعی، در آرامش، در خانه‌ای به هم بیامیزند و به ناز و نوازش هم مشغول گردند؟

یک زوج غربی همدیگر را در شرایط و وضعیت‌هایی مختلف می‌شناسند. تجربه‌های مشترک را پشت سر می‌گذارند تا در دوستی صمیمی گردند و رابطه‌ها عمیق‌تر به سوی عشق پیش برود. می‌تواند دوستی به عشق پایان نگیرد، و دوستی پابرجا بماند. آیا در ایران چنین چیزی قابل تصور است؟ و این‌که تمامی این رفتارها در آزادی و برابری صورت گیرند؟

آیا می‌توان تصور کرد که در محیط خفقان‌زده، سانسور، و سنتی ایران، رابطه‌ها بی‌هیچ دخالت و یا پیشداوری امکان فرارویی دارند؟ آیا دوستی و عشق می‌تواند در پی دیوارهای مخفی رشد کند و در ترس ببالد؟

به نظر می‌رسد عشق در جامعه‌ی بیمار، در ترس و گناه، بسیار سطحی و ناپایدار تجربه می‌شود و توان رشد ندارد. و یا حداقل این‌که در پنهانکاری و بی‌صداقتی کج و معوج رشد می‌کند تا خود را در چند چهره بودن نشان دهد، یعنی چیزی مسخ‌شده و نارس.

آن‌جا که آزادی رفتار و گفتار وجود نداشته باشد، رابطه‌ها در برابر قانون قرار می‌گیرند و در ترس حاکم، چون انتخاب‌ها امکان رشد ندارند، احساس مسؤلیت بی‌معناست. روابط عاشقانه بیشتر به یک معامله‌ی جنسی نزدیک می‌شود که در

خفا و قاچاقی صورت می‌گیرد. پنداری رفتاری پیش گرفته می‌شود که فرهنگ فاحشه‌خانه بر آن حاکم است و یا در حداقل‌ترین شکل موجود؛ یک سوی این زوج، و بیش‌تر دختر، در ترس و وحشت و هراس به آن چیزی فکر می‌کند که مبدا کلکی در کار باشد و کلاهی بر سرش برود.

رابطه‌ها که مخفی شوند، کلام نیز در ترس و ریای حاکم، چندگانه و چندپهلوی می‌شوند، شفافیت و رک‌گویی و درست‌گویی را از دست می‌دهند. چهره‌ها نیز چندگانه می‌شوند، پنداری هر کس انواع ماسک نزد خویش دارد تا در هر شرایطی یکی را انتخاب و بر چهره زند. رابطه‌ی مخفی نمی‌تواند بدون دروغ و ریا رشد کند و ببالد. بدا به حال جامعه‌ای که این‌گونه رابطه‌ها در آن عادی و عمومی گردند و تداوم یابند و سرانجام به فرهنگ بدل گردند. اگر فرهنگ شوند، سبک زندگی عوض می‌شود، رفتارها در ریا و تزویر و دروغ‌گویی نهادینه می‌گردند و انسان‌ها از خود تهی می‌شوند، آن چیزی می‌گردند که شاید خود در ذهن خویش حتما مخالف آن باشند. و این فرهنگ در چنین شرایطی تولید و بازتولید می‌شود و در نهایت خویش نه تنها زندگی، عشق نیز در آن دگرگونه می‌گردد.

در چنین موقعیتی زندگی دو همجنسگرا را باهم تصور کنید. آینده‌شان، دوستی و عشق آنان به یکدیگر به کجا خواهد رسید؟

سیر همجنسگرایی در ایران

به طور کلی، در بررسی موضوع همجنسگرایی در ایران چند مرحله را می‌توان از لابه‌لای تاریخ باز یافت:

۱- همجنسگرایی در فرهنگ زرتشتی. در این مرحله که تا حاکمیت اسلام بر ایران ادامه دارد، با توجه به اسناد فقهی و آثار به جا مانده از این دوران، این رفتار وجود داشته است. با توجه به آثار کشف شده از منطقه میانرودان، حدس زده می‌شود که قدمت این رفتار به پیش از آیین زرتشتی می‌رسد. واژه کونمرزی در زبان پهلوی به رفتار جنسی دو مرد باهم در رابطه است.

۲- اسلام و لواط. با آمدن اسلام به ایران، واژه‌ی لواط نیز از قرآن به زبان فارسی راه یافت. لواط برگرفته از آیین یهود است، اگرچه در زبان عبری کاربرد ندارد و

تنها بر نام قوم لوط دلالت دارد. لواط رابطه جنسی دو مرد باهم است. رابطه جنسی دو زن را با هم مساحقه می‌گویند. از آن‌جا که غلام و غلامبارگی را مترادف با لواط به کار می‌گیرند و رابطه جنسی صاحب با برده و غلام در اسلام آزاد بود، می‌توان در این رفتار بنیانی از روابط و مناسبات عشیره‌ای و کشاورزی را باز یافت.

۳- شاهدبازی. شاهد در لغت مرد جوانِ زیباروی و خوش‌صورت و یا خوبرو را گویند. نگاه به این زیبایی و لذت بردن از آن به فرهنگ صوفیانه و عارفانه بازمی‌گردد که چند قرن پس از حضور اسلام در ایران پا گرفت. متأثر از فرهنگ یونان باستان است. شاهدبازی اگرچه به تماشای زیبایی و از این طریق راه یافتن و کشف زیبایی "حق" نظر دارد ولی در تاریخ تا بچه‌بازی پیش رفته است. در این عرصه بیش از دیگر دوران‌ها اسناد و مدارک موجود است.

۴- امردگرایی. شکل تکامل‌یافته‌ی آن، بخشی از شاهدبازی است که به بچه‌بازی گرایش داشت. امردگرایی در اواخر دوران صفوی آغاز شد و در دوران قاجار عمومی گشت. امرد مرد جوان است که

یا به روسپی‌گری اشتغال دارد و یا این‌که در کنار مردی دیگر، در خدمت جنسی او، زندگی می‌کند. امردی که سن او بالا می‌رفت، دیگر بدون مشتری می‌ماند. در زمان قاجار امردخانه‌ها در بسیاری از شهرهای بزرگ وجود داشت.

۵- بچه‌بازی. اگرچه همیشه وجود داشته، اما در اواخر دوران قاجار عمومیت داشت. جنبش مشروطه در مخالفت با آن بسیار کوشا بود. متفکران مشروطه در تقبیح آن نوشتند. تبلیغ مؤثر واقع شد و از دامنه آن کاست. هم‌زمان در مخالفت با آن، جنبش آزادی‌خواهی زنان در ایران بنیان می‌گیرد. و این البته در زمانی است که جامعه در حال پوست‌اندازی است و سودای جهان مدرن در سر دارد. شهرها در حال گسترش هستند و شهرنشینی شکلی دیگر به خود می‌گیرد.

۶- دوران پهلوی. با به قدرت رسیدن رضاشاه، روسپی‌خانه‌ها شکلی دیگر به خود می‌گیرند، از دامنه امردبازی و بچه‌بازی کاسته می‌شود. در آثار مکتوب دهه‌ی سی اشاره‌هایی به همجنس‌گرایی دیده

می‌شود. نخستین اثر در این مورد را حسن قائمیان منتشر می‌کند. ولیعهد که برای تحصیل در سوئیس به سر می‌برد، در بازگشت دوست همجنسگرای خود، ارنست پرون، را نیز با خود به ایران می‌آورد. رفتار همجنسگرایانه‌ی این شخص بر همگان معلوم بود. از دهه چهل همجنسگرایی به شکل غربی خویش در میان طیفی از روشنفکران نیز دیده می‌شود. جامعه رفتاری مداراگرانه با آنان دارد، اگرچه این رفتار را زشت و غربی می‌پندارد. آگاهی بر همجنسگرایی اما وجود ندارد. در دهه پنجاه شاهد زندگی مشترک همجنسگرایان باهم نیز هستیم، اگرچه اندک، ولی به چشم می‌خورند و جامعه نگاهی کنجکاو به آنان دارد. در عصر پهلوی از بهانه‌های عرفانی خبری نیست. واقعیت‌های زندگی است که اندک‌اندک آشکار و علنی می‌شوند. این رفتارها اما به گفتمان عمومی جامعه تبدیل نمی‌شود.

۷- انقلاب اسلامی. با حاکمیت اسلام بر ایران، احکام فقهی از صندوق قرون بیرون کشیده می‌شوند. قانون مدنی کنار گذاشته می‌شود تا احکام اسلامی جایگزین آن گردند. طبق این احکام مجازات لواط

مرگ است. مساحقه نیز در صورت تکرار اعدام به همراه دارد. در ایران اسلامی زندگی همجنسگرایان را هراسی عمیق در بر گرفت و نفرت و تعصبی بنیادگرایانه جانشین مدارا شد. سرکوب آغاز گردید. تنها یک حادثه باعث می‌شود تا خمینی فتوا صادر کند که تغییر جنسیت آزاد است. اغتشاش حاکم اما فاجعه‌بار است. همجنسگرایان در ایران امروز اگرچه در هراس و خفا زندگی می‌کنند، و هویت جنسی خویش را آشکار نمی‌دارند، این امکان را دارند که تن به ازدواج اجباری با دگرجنس ندهند و یا به بهانه‌ای، مخفیانه با دوست همجنس خویش همخانه گردند.

در تمامی این دوران تصویری مخدوش بر افکار حاکم بود. تفاوتی بین همجنس‌خواهی و بچه‌بازی وجود نداشت. در بهترین شرایط؛ "همجنس‌بازی ارضاء غرایض جنسی با همجنس است. این انحراف از نظر علم روانشناسی در کسانی وجود دارد که دچار امراض روحی-روانی هستند. این بیماری با معالجه توسط روانشناس علاج خواهد شد"^{۳۵}

جمهوری اسلامی این "بیماری" و "انحراف" را به شکلی دیگر معالجه می‌کند؛ "حد لواط در صورت دخول قتل است و تشخیص کیفیت و نوع آن در اختیار حاکم شرع است". برای زنان این رفتار در رابطه با "مساحقه" بار نخست صد ضربه شلاق و در صورت تکرار، مجازاتی آن مرگ است.^{۳۶}

۸- دنیای مجازی. از دهه هفتاد میلادی دنیای مجازی امکانی فراهم آورد تا همجنسگرایان هویت خود را آشکار گردانند. اینترنت و دنیای مجازی نقش بزرگی در دامن زدن، آشکارسازی و رشد آگاهی در مفهوم پدیده‌ی همجنسگرایی داشته و دارند. این رویداد باعث شد تا از قالب‌سازی‌های سیاست جنسی فاصله گرفته شود. نشریات و مقالاتی در این عرصه منتشر می‌شوند. زنان و مردان همجنسگرا از واقعیت جنسی خویش، میل خود و مشکلات روزمره می‌نویسند. یکدیگر را می‌یابند و واقعیت زندگی خویش را با دگرجنسگرایان در میان می‌گذارند. در سخن از هویت جنسی خویش، تجربه‌ها را بازمی‌گویند. دنیای

^{۳۶} - کتاب قانون مجازات اسلامی، فصل اول، ماده ۱۱۰ برای لواط و ماده

مجازی آغازی نو است که نقطه پایان می‌گذارد بر پدیده همجنس‌بازی تا راه را برای همجنس‌گرایی بازکند. شوخی و متلک‌های رایج جای خود را به گفتمان‌های جنسی می‌دهد. ادبیات همجنس‌گرایان تولید می‌شود و علیه هموفوبیای حاکم مبارزه آغاز می‌شود. کسانی جسارت می‌کنند در این راه هویت جنسی خود را بیش‌تر آشکار دارند. و این خود انقلابی است در این راه.

در واقع در "برون‌آیی" و "آشکارسازی" ابتدا باید هویت خویش را شناخت، پس آنگاه شهادت به کار گرفت، آن را بیان داشت. همجنس‌گرایان به تجربه دریافته‌اند که این پدیده بی‌توجه به قدرت سیاسی نمی‌تواند پیش برود. پنداری این گره بی‌رابطه با سیاست مشکل گشوده می‌گردد. در این شکی نیست که در موقعیت ایران، برون‌آیی خودکشی است. در کشوری که قوانین اجتماعی غیرمدرن بر آن حاکم است، نمی‌توان از برون‌آیی سخن گفت. در این راستا همین که روشنفکرانِ دگرجنس‌گرای جامعه نسبت به آن آگاه‌تر از پیش عمل می‌کنند، خود دست‌آوردی است بزرگ.

۹- تبعید. همجنسگرایان، و به طور کلی دگرباشان جنسی، آنان که از کشور تارانده شده‌اند و در جهان غرب زندگی می‌کنند، نقش بزرگی در جنبش همجنسگرایی ایرانیان دارند.

پیشینه همجنسگرایی در ایران

همجنسگراستیزی جهانشمول است. پنداری همه از همجنسگرایان وحشت دارند. آن جا هم که همجنسگرایی وجود نداشته باشد، ترس از آن ملموس است. پیشینه‌ی این رفتار را باید در تاریخ اجتماعی جامعه‌ها جست‌وجو کرد. علت شاید بنیان در نادانی جامعه داشته باشد، در این که سال‌های سال از این پدیده به عنوان بیماری نام برده می‌شد. آموزه‌های دین البته بزرگ‌ترین نقش را در این رابطه داشته و دارند؛ آن چه "گناه" باشد و یا با آن در پیوند، باید از آن دوری کرد. این گناه آنگاه ترسناک‌تر می‌شود که عذاب جهنم نیز بر آن افزوده گردد.

در رابطه با ترس از همجنسگرایی در جهان امروز ناآگاهی بزرگ‌ترین نقش را دارد. ترس زاده همین ناآگاهی است و در همین موقعیت نیز فراگیر می‌شود. در ترس است که ابتدا نفی و پس از آن به حاشیه رانده می‌شود. هموفوبیا در درک جامعه از همجنسگرایی اخلاص ایجاد می‌کند.

با استناد به کهن‌ترین آثار به جا مانده از تاریخ و فرهنگ ایران همجنسگرایی در این سرزمین تا آن اندازه رواج داشته که در

احکام مذهبی بارها و بارها تکرار شده است. به روایت ویل دورانت همجنسگرایی در زمان هخامنشیان وجود داشته است و مجازات آن مرگ بوده است. هردوت مورخ یونانی نیز بدان اشارت دارد؛ "...در دوره پادشاهی داریوش نیز پسران در دربار، مورد توجه بودند. در این دوره بابل و آشور مؤظف بودند یک‌هزار قنطار نقره و پانصد پسر به ایران بفرستند."^{۳۷}

روایت است که کورش در صحبت با سربازان خویش، رو به یکی از سردسته‌های نظامی خویش که مردی در کنار خود داشت، کرده و به شوخی می‌پرسد؛ "آیا چون این جوان زیباست او را مانند یونانیان پیوسته با خود همه‌جا می‌بری؟ مرد جواب داد؛ من دلم خوش است که به روی او نگاه کنم و با او صحبت کنم..."^{۳۸}

هردوت می‌نویسد که همجنسگرایی از مردم کرت به یونان آمد و مورد پسند یونانیان قرار گرفت. از او نقل است که "پارسیان مردبازی را از یونانیان تقلید کردند."^{۳۹}

^{۳۷} - نظربازی، حسن قائمیان، به نقل از مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد هفتم، ص ۳۷۷

^{۳۸} - گزنفون، کورش‌نامه، ترجمه رضا مشایخی، تهران انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶، ص ۷۵

^{۳۹} - آتناپوس نوکراتیسی، ایرانیان در بزم فرزندگان، فصل گزارش هاگنن در باره رفتار با دختران، برگردان و یادداشت‌ها جلال خالقی مطلق، از انتشارات دایره‌المعارف اسلام

پلوتارخوس این نظر هرودت را به چالش می‌گیرد و به رسم اخته کردن پسران در میان پارسیان در پیش از آشنایی آنان با یونانیان اشاره می‌کند. "بابل میبایست سالانه ۵۰۰ پسر اخته برای شاه پارس روانه کند، در عین حال شمار خاصی برده، به ویژه اخته را پارس‌ها از بازارهای برده‌فروشی ساردیس و افه‌سوس می‌خریدند. هم‌چنین پس از سرکوب نواحی شورشی، خوشگل‌پسران آنجاها را برای اخته کردن گلچین می‌کردند." ۴۰

در تاریخ از تیریداتس، خواجه‌ای نام می‌برند که زیباترین مرد بود در پارس و زمانی دراز محبوب کورش بود. پس از نبرد کوناک در ۴۰۱ پیش از میلاد، نزد اردشیر دوم رفت. اردشیر عاشق او بود و در مرگ این هم‌خوابه خویش بسیار اندوهگین شد. ۴۱

در وندیداد که در واقع کتاب فقهی زرتشتیان است و می‌توان توضیح‌المسائل را در فقه شیعه به شکلی برداشتی از آن دانست، آمده است: "مردی که با مردی کون‌مرزی کند یا مردی که بگذارد مردی با او کون‌مرزی کند، دیو است." ۴۲

مجازات چنین شخصی نیز مرگ است. و می‌دانیم که دیو

۴۰ - ویلهلم فلور، تاریخ اجتماعی روابط سکسی در ایران، ترجمه محسن

مینوخرد، انتشارات فردوسی، استکهلم ۲۰۱۰، ص ۲۵۰

۴۱ - پیشین، ص ۲۵۰

۴۲ - اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران انتشارات مروارید،

۱۳۷۰، جلد دوم، ص ۷۵۱، فرگرد هشتم، شماره ۳۲

اهریمن است و این سخن در واقع پاسخ به این پرسشِ فقهی است که "دیو کیست و دیوپرست کیست؟" "ورن دیو آن است که بدمالی کند" و بدمالی که کونمرزی باشد، در "بندهش" عملی ست جنسی که زشت است.^{۴۳}

کونمرزی از مصدر مرزیدن است و مرزیدن در زبان پهلوی مجامعت معنا می‌دهد. کونمرزی گناه است، گناهی نابخشودنی. کونمرزی را نه اهورا، اهریمن آفریده است. در وندیداد اهورامزدا سرزمین‌هایی را که آفریده یک به یک بازمی‌گوید و در این بازگویی، آنچه را که اهریمن در پی آن آفریده است، برمی‌شمارد: "نهمین سرزمین و کشور نیکی که من -اهورامزدا- آفریدم، خُننت در گرگان بود. پس آن‌گاه اهریمن همه‌تن مرگ بیامد و به پتیارگی گناه نابخشودنی کونمرزی را بیافرید."^{۴۴}

در ادبیات زرتشتی موجودات اهریمنی از اهریمن آفریده شده‌اند و اهریمن بدکاره و دیو بود. کونمرزی وسیله‌ای بود تا اهریمن از طریق آن موجودات اهریمنی بیافریند و جهان را تباہ کند.

این‌که در کونمرزی هر دو طرف گناهکار هستند و یا یک تن، به روشنی چیزی نمی‌یابیم ولی می‌دانیم که جمشید برای

^{۴۳} - بندهش، ترجمه مهرداد بهار. از کتاب "پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست، چاپ اول ۱۳۶۲، تهران انتشارات توس، ص ۱۳۰

^{۴۴} - اوستا، پیشین، ص ۶۶۱، فرگرد اول، وندیداد بند ۱۲

نجات تهمورث که اهریمن او را در شکم خویش پنهان داشته بود، به توصیه سروش، پیشنهاد کون مرزی می‌کند. اهریمن در استقبال از این پیشنهاد، به جلو خم می‌شود تا جمشید به این کار مبادرت ورزد. جمشید اما از موقعیت استفاده کرده، تهمورث را از ماتحت اهریمن بیرون می‌کشد.^{۴۵}

در کتاب "شایست و ناشایست" که آن نیز کتابی است در فقه زرتشتیان، آمده است؛ "آن کس را که تخمه‌اش از دیوان [باشد]، آن که کون مرزی کند و آن کس که دین اهل‌موغی (بدعت) گیرد [اختیار کند]، هیچ [یک از این سه] را مرده بازنیاریند. زیرا آن کس را که تخمه از دیوان باشد، خود دیو است." و در ادامه می‌نویسد؛ "آن کس که غلامبارگی کند، پس روانش دیو شود."^{۴۶}

در "ارداویراف‌نامه"، در سفر ویراف به عالم زیرین نیز آمده است: "جایی فرود آمدم و روان مردی را دیدم که روانش را گویی ماری ستون‌آسا به نشیمن فرو شد و به دهان بیرون بیامد...از سروش پرهیزگار و ایزد آذر پرسیدم که این تن چه

^{۴۵} - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ وندیداد، ترجمه هاشم رضی، جلد اول، ص ۱۹۳

^{۴۶} - شایست و ناشایست، آوانویسی و ترجمه کتایون مزدآپور، تهران مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹، ص ۲۲۸. بدعت‌گذاری در دین نیز در واقع همان مرتد است که بعدها به اسلام راه یافت و حکم مرگ بر خود گرفت.

گناه کرد که روان چنان گران پادافره برد؟... گویند که این روان آن مردی دروند است که به گیتی کون مرزی کرد و مرد بر خویشتن هشت.^{۴۷}

گذشته از این‌ها، فردوسی خالق "شاهنامه" نوشته است که بخشی از داستان‌های سروده شده در این اثر زاده فکر ابومنصور محمد دقیقی است، و می‌دانیم که دقیقی از پیشگامان شعر فارسی و به احتمال، یک زرتشتی بوده است. و نیز می‌دانیم که به قول فردوسی در پیشگفتار "شاهنامه"؛ "جوانیش را خوی بد یار بود". همین "خوی بد" بلای جانش می‌شود و او به دست "یار" خویش که غلامش نیز بود، به قتل رسید.

می‌دانیم که غلام گذشته از برده و بنده، پسر خردسالی را نیز می‌گویند که "موی پشت لبش هنوز سبز نشده باشد". در فرهنگ ایران باستان غلام "پسری یا امردی است که با وی عشق ورزند. پسر زیباروی. معنی اصلی غلام، پسر و امرد است

^{۴۷} - به نقل از مهرداد بهار، پژوهش در اساطیر ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۷، ص ۲۶۳ و یا؛ فلیپ ژینیو، ارداویراف‌نامه، متن پهلوی، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، انتشارات معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران، ص ۶۳، فصل نوزدهم. آموزگار به جای کون مرزی از واژه لواط استفاده کرده است. داریوش کارگر در روایت فارسی زردشتی "اردای‌ویراف" این واژه را غلامبارگی ترجمه کرده‌اند. بنگرید؛ اردای‌ویراف‌نامه، روایت فارسی زردشتی، تصحیح داریوش کارگر، از انتشارات دانشگاه آپسالا، سوئد ۲۰۰۹، ص ۴۷

ولی چون پادشاهان و امرا و شعرا و توانگران علاوه بر استفاده از غلامان خود در مورد خدمتگزاری و جنگاوری و تجمل با بعضی از بندگان خوبرو عشق می‌ورزیدند. از این رو غلام در ادبیات مفهوم معشوق را به خود گرفته است^{۴۸}. از آن جا که مالکان همجنس‌خواه ایرانی ستایشگر زیبایی غلامان ترک بودند و از آنان استفاده جنسی می‌کردند، در فرهنگ ایران به مرور غلام ترک مترادف با معشوق نیز به کار گرفته شده است؛ "و به همین سبب است که در زبان فارسی از قرن چهارم ترک به معنی معشوق و شاهد استعمال شده است."^{۴۹}

واژه غلام در قرآن یازده بار تکرار شده است. به ظاهر برده معنا می‌دهد ولی با توجه به کاربرد واژه غلمان که اسم جمع غلام است و تنها یک‌بار از آن استفاده شده (سوره طور ۲۴/۵۲)، می‌توان بار جنسی آن را نیز حدس زد و در نظر داشت.

شاهدبازی نوعی همجنس‌خواهی است که در متون ادبی و یا عرفانی دیده می‌شود و نمی‌توان آن را به همه اشکال همجنسگرایی تعمیم داد. در فرهنگ کهن ما دو شکل از همجنس‌خواهی دیده شده است؛ یکی بچه‌بازی‌ست که در آن

۴۸ - فرهنگ دهخدا، مدخل غلام. در تاریخچه این واژه نمونه‌های زیادی آمده است. در دیگر فرهنگ‌های فارسی نیز می‌توان هر دو تعریف را بازیافت.

۴۹ - علی‌اکبر دهخدا، پیشین

مردان به پسران تجاوز می‌کنند. این عده به عنوان فاعل خود را همجنسگرا نمی‌دانند. مفعول نیز که "کونی" نام دارد، در واقع در مقامی پایین‌تر از فاعل، به این عمل تن می‌دهد. به بیانی دیگر؛ هیچ برابری در این رابطه نمی‌توان یافت.

شاهدبازی و نظربازی و جمال‌پرستی نوع بی‌خطر همجنسگرایی است که در ادبیات عرفانی ایران به فراوانی یافت می‌شود. در لابه‌لای این‌گونه از ادبیات گاه می‌توان عرفان ایرانی را بازیافت و گاه "شیطنت"های جنسی را. شاهدبازی در واقع خود یک نوع از بچه‌بازی است. بچه‌ها مفعول واقع می‌گردند و کوشش می‌شود به وقت عمل جنسی به سوژه‌ای زنانه بدل گردند. این خود البته نشان از روابط حاکم بر جامعه دارد که مردان در آن در فقر رابطه زندگی می‌کردند، امری که به حتم زنان نیز با آن روبرو بوده‌اند ولی بیرونی نشده است.

بچه‌بازی به هیچ شکلی نمی‌تواند همجنسگرایی باشد، یک انحراف جنسی است که عموماً در میان مردان دگرجنس‌گرا دیده می‌شود و امروزه نیز به عنوان یک انحراف دارای تعریفی حقوقی، روانشناختی و روانپزشکی است. این پدیده نوعی کودک‌آزاری است و به عنوان یک جرم مجازات قانونی دارد. بچه‌بازی که اوج شیوع آن را در ایران دوران قاجار شاهدیم، پدیده‌ای منحصر به ایران نبوده و نیست. با نگاهی کوتاه به تاریخ فرهنگ ایران می‌توان واژگان زیادی یافت که در این راستا تعریف‌پذیر هستند؛ شاهدبازی، جمال‌پرستی، لواط،

نظربازی، مفعول، امرد، بی‌ریش، مخنث، بی‌خط، معبون، منظور، غلام‌باره، نوخط، پسر، ساده، خوشگل پسر و... در کنار چنین روابطی چه بسا عشق‌های همجنسگرایانه نیز وجود داشته است. برای نمونه رابطه سلطان محمود با ایاز که نمودی آشکار داشت. ایاز سردار سپاه، مرد جنگ و عشق بود برای محمود.

در شعر شاعران عارف و صوفی شاهدبازی نمودی برجسته دارد. این‌که خود همجنسگرا بوده‌اند، نمی‌توان به قطعیت در مورد همه نظر داد. ولی بودند عارفانی چون ابن‌سینا و شهاب‌الدین سهروردی که این امر را بر نمی‌تافتند. در رابطه شمس و مولانا نیز جای شک باقی است.

عارفان می‌گویند؛ "اللهُ جمیل و یحُبُّ الجمال". یعنی خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. در همین دوست داشتن زیبایی است که بچه‌بازی و امردبازی و شاهدبازی و جمال‌بازی در میان عده‌ای از صوفیان رواج یافته است. آنان زیبایی‌های زمینی، از جمله زیبایی زیبارویان را با آسمان و خداوند در رابطه قرار می‌دهند تا کار خویش را بر زمین انجام دهند. اگرچه این عشق را پلی می‌دانند در رسیدن به عشق حق.^{۵۰}

۵۰ - المجازُ فنظرُهُ الحقیقه. یعنی عشق مجازی راه رسیدن به عشق حقیقی است. در رواج این فکر پیروان ابو‌حُلَمان دمشقی که از مردم فارس بود،

صوفیان حق را در صورت‌های زیبا کشف می‌کردند:

ز آن می‌نگرم به چشم سر در صورت/ زیرا که زمعنی‌ست اثر در
صورت

این عالم صورت است و ما در صوریم/ معنی نتوان دید مگر در
صورت (اوحدالدین کرمانی)

در میان شاعران عارف احمد غزالی امردباز و شاه‌دبازی شهره بود. او از نظرات خویش بر منبر و در مکتب دفاع می‌کرد. "آورده‌اند که جمعی از صوفیان بر احمد غزالی وارد شدند. پسری نزد او بود و گلی. گاه به گل می‌نگریست و گاه به آن پسر. آن جمع وقتی نشستند یکیشان گفت؛ شاید ما شما را مکدر کردیم. احمد غزالی گفت؛ آری والله. همگی از آن کلام وجد نمودند و باهم صیحه کشیدند."^{۵۱}

کسانی از صوفیان در رابطه با همجنس تا آن‌جا پیش می‌روند که خدای خود را نیز به شکل جوانی امرد تصور می‌کنند؛ "خدای خود را در شب معراج به صورت جوان امردی دیدم."^{۵۲} برخی از عارفان ایرانی "به منظور پرهیز از گناه‌انگیزی شهوت، به روشنی هم‌آمیزی را نیز هم‌چون همه‌ی هنجارهای انسان به

شهره‌اند. آنان هر جا زیبارویی را می‌دیدند، در برابرش به خاک افتاده سجد می‌کردند.

^{۵۱} - احمد غزالی، تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۹۴

^{۵۲} شمیسا، پیشین، به نقل از تاریخ اجتماعی ایران. ص ۱۱۶

پاکی خداوند منتسب می‌نمایند. با این روی کرد تصویرهایی از عشق سه‌گانه را می‌آفرینند که در آن خداوند هم به عنوان شخص سوم حضور دارد. زیرا آنان با بسم‌الله می‌آغازند تا خداوند نیز در تن‌آمیزی انسان مشارکت نماید.^{۵۳}

بهای ولد در "معارف" خویش در همین راستاست که تن‌کامی عارفانه را به مسجد نیز می‌کشد و می‌نویسد؛ "گویی هرکسی پاره‌ای از الله گرفته‌اندی در هر کنجی با وی صحبت (عشق‌بازی) می‌کنندی."^{۵۴} به نظر بهای ولد عارف با خداوند نیز به وقت نماز به شکلی درهم می‌آمیزد؛ "در سجده گویی بر زبر حورعین خفته‌ای، لب بر لب وی نهاده‌ای." با چنین شگردی عارف همیشه خداوند را "به عنوان سوم شخص در ماجرا[های جنسی خویش] دخالت می‌دهد."^{۵۵}

در همین رابطه است که حتا سعدی نیز خود را «نظر باز» و "شاهد باز" می‌داند و بر مخالفان می‌تازد؛
جماعتی که نظر را حرام می‌دانند/ نظر حرام بکردند و خون
خلق حلال

۵۳ - س. سیفی، آیین‌های روسپیگری و روسپی‌گری آیینی، انتشارات مهری، لندن ۲۰۱۸، ص ۲۴

۵۴ - مایر فریتس، بهای ولد. زندگی و عرفان او، ترجمه مریم مشرف. تهران مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲، ص ۳۷۰

۵۵ - مایر فریتس، پیشین، ص ۳۷۰. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به س. سیفی، پیشین، ص ۲۴

و یا؛

نام سعدی همه جا رفت به شاهدبازی/ وین عیب است که در
مذهب ما تحسین است

حافظ نیز در میل خود به همجنس چیزی پنهان نمی‌کند و به
آشکار خود را "رند" و "نظر باز" می‌نامد؛

دل من در هوای روی فرخ/ بود آشفته همچون موی فرخ

غلام همت آنم که باشد/ چو حافظ بنده و هندوی فرخ

شاعران شاهدباز بسیار بوده‌اند، اما عده‌ای از آنان در واقع
بچه‌باز بوده‌اند. برای نمونه؛ آیا می‌توان در نگاه شیفته‌ی فرخی
که عاشق "سرین سفید" پسران است، شاهدبازی عارفانه را
جستجو کرد، کاری که شمیسا کرده است.

"مجالس‌العشاق" شاید نخستین اثری باشد که سراسر در
همجنسگرایی مردانه نوشته شده است. این کتاب در ۹۰۸
هجری قمری تألیف شده و تألیف آن را به سلطان حسین
بایقرا و یا کمال‌الدین گازرگاهی نسبت می‌دهند.

همجنسگرایی در این اثر خصلت عرفانی به خود می‌گیرد و
روایت همجنسگرایی عارفان و مقدسان است. در این اثر حتا
عده‌ای از پیامبران (سلیمان نبی و حضرت یوسف) و امامان
(امام ششم شیعیان) به همجنسگرایی متصف شده‌اند.^{۵۶}

^{۵۶} - امیر کمال‌الدین حسین گازرگاهی، مجالس‌العشاق، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات زرین، تهران ۱۳۷۶، پیشگفتار. کتابی نیز دستخط با عنوان "مجالس‌العشاق با تصویرات" موجود است که نویسنده

در میان متفکران ایرانی که از عشق نوشته‌اند، ابن‌سینا جایگاهی ویژه دارد. او در واقع تحت تأثیر فلاسفه یونانی بود و در همین رابطه است که از "عشق پاک" بین مردان سخن می‌گوید: "هرگاه انسان دوستدار صور حسنه و وجوه مستحسنة گردید، اگر به جهت لذت حیوانی و جنبه بهیمی باشد از جمله افعال قبیح و اعمال زشت و قبیح محسوب می‌شود. اما اگر دوستی او به اعتبار جنبه عقلانی و وجه تجردی باشد، وسیله‌ای است به جهت اتصال به معشوق حقیقی و وصول به علت اولی...". ابن‌سینا از میان سه جنبه از عشق، یعنی معانقه (در آغوش کشیدن)، تقبیل (بوسیدن) و مباضعه (عمل جنسی)، که به صورت حسنه ممکن است پدید آید، جنبه سوم را حیوانی می‌نامد و در عشق مردان به هم جایز نمی‌داند.^{۵۷}

آن حسین بایقرا ذکر شده است. این اثر که گویا چاپ هند است، در اینترنت قابل دسترسی است.

^{۵۷} - رسائل ابن‌سینا، ترجمه ضیاءالدین درّی، تهران ۱۳۶۰ صص ۱۱۷-۱۱۵. به نقل از شمیسا، پیشین

اسلام و همجنسگرایی

تاریخ فرهنگ دین‌های سامی سراسر تلاش برای کنترل رفتارهای جنسی انسان است. این تلاش‌ها را می‌توان به شکل احکام دینی در قوانین بسیاری از کشورها باز یافت.

باورمندان به ادیان سامی امر جنسی را در رابطه با تولید مثل تعریف می‌کنند. لذت جنسی اگر بر مدار تولید مثل صورت نگیرد، چه بسا گناه است. این رابطه اگر خارج از چارچوب ازدواج صورت بگیرد، گناهی غیرقابل بخشش است. در گردونه‌ی ازدواج نیز آمیزش جنسی در بسیاری از روزهای سال، از جمله روزهای عزا، قاعدگی، شیردهی، بارداری، غیرمجاز محسوب می‌شود.

سکس در ادیان سامی تنها با غیرهمجنس مجاز است و به یک شکل، بی هیچ تنوعی در آن، صورت می‌گیرد. هیجان‌ات جنسی نشان از ارواح شیطانی دارند و از آن‌جا که زنان موجب آن هستند، باید با آن مقابله گردد. در همین رابطه زن شیطان نام می‌گیرد، یار و همکار او معرفی می‌گردد. در همین راستا، همجنسگرایی در این ادیان گناه و همجنسگرایان کشته و یا سوزانده شده‌اند.

سرکوب میل جنسی در این ادیان همیشه حاکم بوده است. سرکوب نه تنها سال‌های کهن، سال‌های پسین را نیز در بر می‌گرفت. برای نمونه در دوران ویکتوریایی انگستان این رفتار چنان گسترده بود که حتا اشاره به مضامین جنسی در ادبیات و هنر ممنوع شد، خودارضایی امری زشت و ناپسند اعلام شد و از گناهای به شمار می‌رفت که افراد بدان آلوده می‌شدند. در دور نگاه داشتن پسران نوبالغ از این رفتار، دستگاه‌هایی ساخته شده بود که به وقت شقّ (نعوظ) آلت، با سوزن‌هایی که دور حلقه‌ای کار گذاشته شده بود، مهار می‌شد.

اسلام هم‌چون دیگر ادیان ابراهیمی مخالف همجنسگرایی است و آن را گناه می‌داند. اُرْتُدکس‌های یهود مخالف آن هستند، ولی شاخه‌هایی از یهودیت آن را به عنوان نوعی از زندگی می‌پذیرند. مرد همجنس‌گرا در این شاخه‌ها از مذهب یهود حتا می‌تواند لباس خاخام بر تن کند. در مسیحیت سال‌های قرون میانه، همجنسگرایی از جمله گناهای محسوب می‌شد که مجازات آن مرگ بود. واتیکان هنوز آن را گناه می‌داند. با این همه بخشی بزرگ از مسیحیان آن را می‌پذیرند و حتا به ازدواج زوج همجنس‌گرا در کلیسا رضایت می‌دهند.

قرآن و همجنسگرایی

قرآن همجنسگرایی را با عنوان "لواط" محکوم می‌کند. این حکم هم‌چنان پابرجاست و در بیشتر سرزمین‌های اسلامی همجنسگرایی و همجنسگرایان به شدت سرکوب می‌شوند.

بنیان سرکوب همجنسگرایان در اسلام به حادثه‌ی قوم لوط نظر دارد. در قرآن با توجه به آن، در سوره مکی "الشعرا" از زبان لوط آمده است؛ "آیا از میان مردمان جهان با مردان آمیزش می‌کنید؟ و همسرانتان را که پروردگار برای شما آفریده، رها می‌کنید؟ آری شما مردمانی تجاوزکارید."^{۵۸}

در ادیان ابراهیمی همجنسگرایی انحراف و خلاف اراده خدا معرفی می‌شود. در قرآن اگرچه این رفتار مورد نکوهش قرار گرفته، اما خلاف مورد زنا، جرمی برای آن در نظر گرفته نشده است. با این همه در شمار گناهان است. قاضی و حاکم شرع به صلاح‌دید خویش می‌توانند برای آن تنبیهی در نظر گیرند. هرچند گناه در اسلام با توبه قابل حل است، در کشورهای اسلامی، از جمله ایران، همجنسگرا را خطر شلاق و یا حتی مرگ تهدید می‌کند. تنبیه همجنسگرا در احکام اسلامی در واقع به سلامت خانواده برمی‌گردد و ادامه‌ی نسل.

۵۸ - قرآن، سوره الشعراء، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات جامی و

در کتاب مقدس، به ویژه عهد عتیق، همجنسگرایی به شدت محکوم شده است. در "سفر لاویان" برای آن مجازات مرگ در نظر گرفته شده است. عیسای مسیح مردانی را که بستر مردان دیگر را بر زنان خویش ترجیح می‌دهند، محروم از دستیابی به ملکوت خدا می‌داند.

لواط در اسلام را نمی‌توان به همجنسگرایی تعمیم داد. لواط‌کار چه بسا همجنسگرا نباشد، همسر و فرزند نیز داشته باشد. لواط‌کاران در اکثریتِ خویش بچه‌باز هستند. لواط‌کار روابط برابرطلبانه همجنسگرایی را که در در جهان مدرن جاری است، بر نمی‌تابد. او سوراخی می‌جوید تا عطشِ جنسی خویش را در آن خاموش گرداند. لواط‌کار متجاوز است و این سوراخ همانا مقعدِ پسر و یا مرد نوجوانی است که مرد در رابطه با آن به لذتی یک‌طرفه دست می‌یابد.

در قرآن همجنسگرایی محدود به مردان است و هم‌آنان بوده‌اند که در جامعه از آن گفته و آن را جُسته‌اند. از زن همجنسگرا تنها یک‌بار با استفاده از واژه "مساحقه" سخن به میان آمده است. مساحقه نیز اگرچه هم‌چون لواط تنبیه به همراه دارد، ولی معلوم نیست تا چه اندازه عمومیت داشته است.

در ادبیات اسلامی از همجنسگرایی زنان کمتر چیزی دیده می‌شود. از نکوهش مساحقه می‌توان دریافت که وجود داشته است ولی به علت نبودن زن در جامعه، جایی مکتوب نشده

است. در ادبیات مکتوب قرون میانه هر از گاه از همجنسگرایی در داخل حرمسراها یاد می‌شود. علت این رفتار البته می‌تواند نبود مرد و محدودیت‌ها در حرمسراها باشد.

همجنس‌آمیزی برغم پست‌انگاری آن، پیش از اسلام در سرزمین عرب رواج داشته است. گستره‌ی آن به اندازه‌ای بوده که محمد مجبور شده در قرآن بدان توجه کند و در احادیث اسلامی به فراوانی به موضوع بدل شود. مجازات آن هم‌اکنون در کشورهای اسلامی و مذاهب گوناگون اسلام یکسان نیست.

با نگاهی به سرزمین کهن عرب و روابط اجتماعی حاکم بر آن، شاید به دلیل عدم حضور زن در جامعه، توجه به مرد و یا پسر جوان در آن افزایش یافته است. اینان در واقع جانشین و یا بدیل زن بوده‌اند. دلیل مشخص این‌که در عمل لواط از مفعول زن ساخته می‌شود و او همان رفتاری را باید داشته باشد که زن در جامعه مردسالار به وقت آمیزش جنسی. مرد و یا پسر جوان در این جوامع به مراتب قابل دسترس‌تر از زن هستند. آن‌جا نیز که مرد در دسترس نباشد، به حتم حیوانات مورد بهره‌برداری جنسی قرار می‌گیرند، چیزی که در متون فقهی اسلام به عنوان خلاف از آن نام برده شده است. با این همه نباید تمامی علت‌ها را در این امر خلاصه نمود و به همجنس‌خواهی توجه ننمود و این‌که همیشه کسانی یافت می‌شده‌اند که ترجیح می‌داده‌اند با همجنس خویش رابطه‌ای

جنسی داشته باشند و این رابطه را بر رابطه دگرجنس خواهی ترجیح می‌داده‌اند.

در حدیثی از محمد آمده است؛ "محمد لعنت کرده است مردانی را که خود را مشابه زنان قرار می‌دهند. هم‌چنین لعنت کرده است زنانی را که مانند مردان رفتار می‌کنند و گفته است: اگر چنین کسانی را دیدید به خانه راه ندهید، بلکه آنها را از شهر بیرون کنید. خود محمد و هم‌چنین خلیفه عمر نیز هر کدام یک نفر را از شهر بیرون رانده‌اند. کسی را که محمد بیرون راند، زن صفت بود و شخصی را که به دستور عمر از شهر بیرون راندند، برخی گویند زن صفت و برخی عقیده دارند که خنثی بوده است."^{۵۹}

اسلام در تناقض‌های خویش، اگرچه گرایش به هم‌جنس را نمی‌پذیرد ولی در قرآن به مردان بهشتی وعده می‌دهد که در بهشت حور و غلمان پاداش خواهند گرفت. و می‌دانیم که غلمان پسرانی زیبا و جوان معرفی شده‌اند که زیبایی آنان جاودان است. آنان به همراه حوریان همه‌جا در خدمت مردان هستند: "جاودانه جوانان بر گرد آنان می‌گردند همراه با کوزه‌ها و ابریق‌ها و جام‌هایی از شراب جاری... و حوریان چشم‌درشت که همانندان مروارید نهفته‌اند... ما ایشان را به ابداع آفریده‌ایم و

^{۵۹} - صحیح البخاری، کتاب‌الباس، به نقل از؛ میروان حلبچه‌ای، سکس و

شرع و زن در تاریخ اسلام، ترجمه؟ ص ۴۰۶

دوشیزه‌شان داشته‌ایم...^{۶۰} در بهشت به زنان اما فقط غلمان می‌رسد. آنان از حوریان محروم هستند.

اسلام با رابطه دو مرد و یا دو زن باهم، تا آنگاه که این رابطه به هم‌آغوشی کشیده نشود، کاری ندارد و این خود می‌تواند دلیلی باشد بر این که شکلی از عشق افلاتونی امکان وجود داشته است، چیزی که بعدها در عرفان ایرانی و عشق صوفیانه خود را نشان داد.

اگرچه اسلام نسبت به همجنسگرایی، ورای لواط و یا مساحقه، فاقد شناخت است، همیشه بوده‌اند همجنسگرایی در کشورهای اسلامی که هیچ‌گاه فرصت نداشته‌اند تا تمایل جنسی خویش را آشکار گردانند. آنان در خطری که تهدید می‌شدند، مجبور بوده و هستند همسر برگزینند. در تاریخ بوده‌اند سلاطینی مسلمان چون سلطان محمد فاتح در ترکیه و سلطان محمد غزنوی در ایران که به رغم داشتن همسر و فرزند، در دوجنسگرایی خویش، آشکارا تمایل همجنسگرایانه نیز از خود نشان داده، و خلاف شریعت حاکم، روابط آشکار و پنهان با معشوق داشته‌اند.

در میان خلفای اسلامی نیز می‌توان کسانی یافت که گرایش‌های همجنسگرایانه داشته‌اند، از جمله‌ی آنان؛ ولیدبن

۶۰ - قرآن، سوره واقعه، آیه‌های ۱۷ تا ۳۷، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی،

انتشارات جامی و نیلوفر، تهران ۱۳۷۶، ص ۵۶

یزید (خلیفه یازدهم اموی)، امین (خلیفه عباسی به نقل از تاریخ طبری)، متوکل (خلیفه عباسی به نقل از مسعودی در "مروج الذهب").

با توجه به ادبیات عرب، پیش از آمدن اسلام به این سرزمین، همجنسگرایی را می‌توان در شعر عرب بازیافت. گستردگی آن باید به اندازه‌ای بوده باشد که حتا پس از آمدن اسلام نیز وجود داشته است. ابونواس، شاعر ایرانی‌الاصل و فخر شعر عرب در قرن دوم هجری قمری، از گرایش خویش به همجنس بسیار سروده است. او به عنوان ستایشگر باده‌گساری و پسربازی، غزلسرایی بزرگ به شمار می‌آمد. به خاطر رفتار جنسی و طنزهایش بارها به زندان افتاد. به یاد داشته باشیم که ابونواس تنها کمتر از صد سال پس از مرگ محمد در بغداد زندگی می‌کرد. شعرهایش هنوز در جهان خواننده دارد، اگرچه جهان عرب آن را سانسور می‌کند و دولت مصر همین چند سال پیش دفتر اشعار او را به آتش کشید.

چند سالی پس از مرگ ابونواس، متکلم معتزلی، جاحظ (۱۶۰-۲۵۵ هجری قمری) در کتاب "مفاخره الجواری والغلمان" به مقایسه دیدگاه‌های روابط همجنسگرایانه و غیرهمجنسگرایانه پرداخته است. او در این اثر دلایلی مبنی بر برتری روابط همجنسگرایانه (مردان) بر غیرهمجنسگرایانه

آورده است. چنین مواردی نشانگر گستردگی این رفتار است در سرزمین عرب.

در این شکی نیست که علت بخشی از گرایشات همجنس‌خواهانه در ایران، نه همجنسگرایی، بل که عدم رابطه دو جنس، نبود تجربه جنسی و یا کمبود رابطه بوده است. برای نمونه مشکل بتوان برای همجنسگرایی در جبهه‌های جنگ، پادگان و سربازخانه و یا حتا "حوزه‌های علمیه" و یا موقعیت‌های ویژه دیگر هویتی جنسی یافت.

به‌رغم سرکوب مدام، همجنسگرایی همیشه در جهان اسلام حضور داشته است. مسلمانان می‌کوشند از این رفتار پدیده‌ای غربی بسازند و این خود موجب دشواری‌های هویتی همجنسگرایان و شناخت و پذیرش آنان در این ممالک است. تا کنون در هیچ کشور مسلمانی همجنسگرایی به رسمیت شناخته نشده است. حقوق اقلیت همجنسگرا در این کشورها رعایت نمی‌شود و آنان هم‌چنان در شمار مطرودان جامعه هستند.

اسلام میل جنسی را به عنوان یکی از گزینه‌های انسان می‌پذیرد. قرآن به انسان مژده می‌دهد که از جنس خودش برای او جفتی آفریده تا در کنار هم به آرامش دست یابند: "شما را از خاک آفرید، سپس که انسان شدید [در زمین] پراکنده شدید... برای شما از نوع خودتان، همسرانی آفرید که با آنان آرام گیرید و در میان شما دوستی و مهربانی

افکنند...^{۶۱} آرامش اما تنها به صرف لذت نیست. هدف همانا تولید مثل است: "او کسی است که شما را از تنی یگانه آفرید و همسرش را از او پدید آورد تا در کنار او آرام گیرد؛ و چون [آدم] با او [حوا] آمیزش کرد، باری سبک گرفت و با آن آسان به سر می‌برد و چون گرانبار شد، هر دو، خداوند، پروردگارش را به دعا خواندند که اگر به ما [فرزند سالم و] شایسته‌ای عطا کنی از سپاسگزاران خواهیم بود."^{۶۲}

بر اساس آموزه‌های قرآن اگر نزدیکی زوج به قصد تولید مثل نباشد و خارج از اراده خداوند، بی‌توجه به "خیر ابدی" و "ثواب اخروی" صورت بگیرد، درغلتیدن است به "حُبّ شهوت".

از نگاه اسلام انسان دگرجنس‌گرا آفریده شده و این رابطه یک سامانمندی الهی است بر نظام هستی و ادامه‌ی آن. ازدواج (نکاح) رابطه‌ی دو جنس و آمیزش جنسی آنان را تعالی می‌بخشد. رابطه جنسی بدون نکاح حرام و غیرمشموع است و نباید صورت گیرد. نکاح که صورت گیرد دو جنس بر یکدیگر "حلال" می‌شوند و وظیفه‌ای "مقدس" برعهده می‌گیرند. مسلمان مجاز نیست خارج از این رابطه، رابطه‌ی جنسی با

۶۱ - قرآن، سوره الروم، آیه ۲۱-۲۰، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات

نیلوفر و جامی، تهران ۱۳۷۶، ص ۴۰۴

۶۲ - قرآن، سوره اعراف، آیه ۱۸۹، پیشین، ص ۱۷۵

دیگران داشته باشد. رابطه‌ی نامشروع در اسلام مجازاتی سنگین دارد. استثنا در این امر البته چندهمسرگزینی و یا صیغه و زنان برده در خدمت داشتن است برای مردان. و این البته نمادی است از مردمدار بودن این دین.

در اسلام مرد بر زن تسلط دارد: "مردان باید بر زنان مسلط باشند چرا که خداوند بعضی از انسان‌ها را بر بعضی دیگر برتری بخشیده است... زنان شایسته آن‌اند که مطیع و به حفظ الهی در نهان خویش‌تندار هستند. و زنانی که از نافرمانی‌شان بیم دارید، باید نصیحتشان کنید و در خوابگاه‌ها از آنان دوری کنید. [سپس اگر لازم افتاد] آنان را بزنید..."^{۶۳} در اسلام مرد است که تصمیم می‌گیرد کی، کجا و چگونه با زن بیامیزد. زن در واقع کشتزار اوست و او با آمیزش، بر این کشتزار بذر خویش را می‌پاشاند: "زنان شما [در حکم] کشتزار شما هستند، پس هرگونه که خواستید به کشتزار خویش درآیید و برای خویش پیش‌اندیشی کنید..."^{۶۴}

زن در واقع برای مرد، از دنده‌ی چپ او، خلق شده است تا در خدمت او باشد. به همین علت در بستر نیز باید مطیع اراده مرد باشد. اسلام غریزه‌ی جنسی را برای هر دو جنس به رسمیت می‌شناسد، به آن اندازه که رفع‌کننده نیاز آنان باشد و

۶۳ - قرآن، سوره نساء، آیه ۳۴، پیشین، ص ۸۴

۶۴ - قرآن، سوره بقره، آیه ۲۲۳، پیشین، ص ۳۵

به فتنه نیانجامد. در این راستا نیز مرد کنترل‌کننده زن است و وظیفه دارد نیاز جنسی زن را به خانواده و احکام شرع محدود دارد.

زن در اسلام اگرچه از نظر جنسی می‌تواند فتنه برانگیزد و شیطانی باشد، موجودی منفعل است. میل جنسی او سیری‌ناپذیر معرفی می‌شود که اگر مهار نگردد، می‌تواند دین بر باد دهد.

در اسلام از لذتِ تن‌چیزی گفته نمی‌شود. علاقه جنسی همانا بارآوری فرزندانِ خداجو است. آرامش بخشیدن وجود زن به مرد نیز در همین راستا تأویل‌پذیر است. پس رابطه‌ی جنسی تنها در ارتباط با برنامه‌های آفریدگار برای جهان هستی صورت می‌گیرد. این‌که هر آمیزش جنسی به تولید مثل و بستن نطفه پایان نمی‌پذیرد ولی با این همه تکرار می‌گردد، هدف می‌تواند حفظ خانواده و دوری از اعمال نامشروع جنسی باشد.

در اسلام خانواده مقدس است. احکام زیادی در حفظ قداست آن صادر شده که تمامی اعضای خانواده باید بکوشند آن را رعایت کنند. شاید در همین رابطه باشد که می‌بینیم "زنای محصنه" مجازاتی به مراتب سنگین‌تر از رابطه جنسی کسی است که ازدواج نکرده است.

زنای محصنه گناهی نابخشودنی است که مجازات آن بالاتر از لواط است. در قرآن خداوند قوم لوط را به صرفِ عمل لواط

نیست کرد: "آیا از میان مردم جهان با مردان می‌آمیزید؟ و همسرانتان را که پروردگارتان برای شما آفریده است رها می‌کنید. آری شما قومی تجاوزکار هستید... و بر آنان بارانی [از سنگ] باریدیم، باران [بلای] هشدار یافتگان چه بد است. بی‌گمان در این مایه عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند."^{۶۵}

با این همه در قرآن مجازاتی برای همجنس‌آمیزی آورده نشده است. کسانی با استناد به آیه‌ای از سوره نساء مخالف مجازات هستند. در این آیه آمده است: "کسانی از خودتان را که مرتکب آن [ناشایستی، زنا] شوند، برنجانید، آنگاه اگر توبه و درستکاری کردند، از آنان دست بردارید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است."^{۶۶}

در احادیث اسلامی اما برای عمل لواط مجازات مرگ در نظر گرفته شده است، به این بهانه که خداوند قوم لوط را به همین علت نابود کرد.

در پی انقلاب سال ۵۷، بر اساس یک حکم فقهی خمینی، تغییر جنسیت در ایران مجاز گشت، اما حکم لواط هم‌چنان مرگ است. به زمان حکومت محمدرضاشاه سیاست خاصی در مورد تغییر جنسیت اعمال نمی‌شد. پس از انقلاب سال ۵۷

۶۵ - قرآن، سوره شعراء، آیه‌های ۱۶۵ تا ۱۷۴، پیشین، ص ۳۷۴

۶۶ - قرآن، سوره نساء، آیه ۱۶، پیشین، ص ۸۰

ترانس‌ها ابتدا مورد آزار و فشار قرار گرفتند. در پی حادثه‌ای فتوایی از خمینی صادر شد مبنی بر این‌که در اسلام روح بر بدن مرتبت دارد. به دنبال این فتوا از نسبت آزار کاسته شد و تغییر جنسیت رواج یافت، ولی این بدان معنا نبود که همجنسگرایی آزاد باشد، برعکس سرکوب آنان شدت گرفت و اعدام همجنسگرایان برجا ماند.^{۶۷}

حکم خمینی سبب شد تا همجنسگرایی اختلال جنسی قلمداد شود. همجنسگرا از نظر جنسی بی‌هویت است و باید با عمل جراحی هویت خود را بازیابد و بین زن و مرد یکی را انتخاب کند. تغییر جنسیت این اختلال را از میان خواهد برد. به نظر خمینی روح فرد می‌تواند با بدنش هماهنگ نباشد.

در میان مسلمانان اندیشمندانی یافت می‌شوند که با نگاهی امروزی به موضوع نزدیک می‌شوند. آرش نراقی با پذیرش همجنسگرایی به معنای "یک زیستن انسانی" که مفهومی نوین از باهم زیستن باشد، بر این باور است که این پدیده به این شکل، "مطلقاً نزد پیشینیان ما شناخته شده نبود." به نظر او "در قرآن هیچ نص صریحی در نفی همجنسگرایی وجود ندارد." آن‌چه در قرآن به صراحت نهی شده است، عمل زشتی است که قوم لوط مرتکب آن می‌شد. در این تردیدی نیست که

^{۶۷} - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ فصلنامه جنسیت و جامعه، سال اول، شماره ۴، بهار ۱۳۸۸، بحثی در باره ترانس‌سکسوال‌ها (دوجنسی‌ها)

قرآن "فعل زشت" قوم لوط را تقبیح می‌کند، اما "تردید حدی است که آن فعل زشت همان چیزی باشد که امروزه تحت عنوان همجنسگرایی خوانده می‌شود."^{۶۸}

کسانی نیز چون محسن کدیور مقوله همجنسگرایی را خارج از مفهوم "حقوق بشر" می‌دانند که اصول حقوق بشر آن را شامل نمی‌شود او مجازات آن را نیز در شمار "احکام ثابت و دایمی شرعی" در اسلام به شمار می‌آورد.^{۶۹} محسن کدیور همجنسگرایی را در شمار "گناهان کبیره" محسوب داشته و مجازات همجنسگرایان را می‌پذیرد، با این تفاوت که در اعمال مجازات اندکی اعتدال رعایت گردد؛ "مجازات باید قانونی، عادلانه و دمکراتیک باشد."^{۷۰}

دخول‌گرایی در فرهنگ اسلامی

با نگاهی به ادبیات اسلامی، کتاب‌های فقهی و احکام، آن‌جا که جنس و جنسیت موضوع می‌شوند، دخول کاربرد عام در رابطه با سکس دارد. از آن‌جا که مرد در این فرهنگ قائم بر زن است و بر او برتری دارد، می‌توان گفت؛ دخول رفتاری است در اثبات آن. ابزار دخول همانا آلت مرد (فالوس) است که نماد قدرت و اعمال آن بر زن است.

۶۸ - آرش نراقی اسلام و مسأله همجنسگرایی، ص ۳۲

۶۹ - محسن کدیور، حق‌الناس، تهران نشر کویر، صص ۱۶۴-۱۶۲

۷۰ - برای اطاع بیشتر به سایت محسن کدیور رجوع شود.

میزان دخول مبنای مجازات لواط است در جمهوری اسلامی. یکی از وظایف حاکم شرع تشخیص آن است. "حد لواط در صورت دخول قتل است و تشخیص کیفیت و نوع آن در اختیار حاکم شرع است". البته اگر دخول صورت نگیرد تا سه بار متهم به صد ضربه شلاق محکوم خواهد شد. مساحقه که به هم مالیدن آلت جنسی است در زنان، بار نخست صد ضربه شلاق و در صورت تکرار، مجازات آن مرگ است.^{۷۱}

رابطه جنسی در اسلام تابع همان هیرارشی قدرت مردان است. مرد بر زن تسلط دارد، چنانچه بر دیگر اعضای خانواده. مرد این قدرت را نه تنها در رفتار جنسی با همسر خویش، در تفنن‌های جنسی با همجنس خویش نیز، اگر فاعل باشد، اعمال می‌دارد. مفعول در این رابطه نقش زن را بازی می‌کند. فاعل از مفعول لذت می‌برد، بی‌آنکه به لذت بردن مفعول اندیشیده باشد. در رابطه با روسپی و چه بسا همسر نیز این رابطه حاکم است. معیار در این رفتار همان دخول است. و چون در مساحقه، بین زنان دخول صورت نمی‌گیرد، رابطه جنسی آنان نیز در حاشیه قرار می‌گیرد. سرگرمی و یا دلیلی دیگر به خود می‌گیرد تا ساختار جنسی حاکم بی‌خدشه بماند.

۷۱ - کتاب قانون مجازات اسلامی، فصل اول، ماده ۱۱۰ برای لواط و ماده

دخول در لذت‌جویی خویش به سلطه و سرکوب نظر دارد و نتیجه آن که پیروز است. در فرهنگ اسلامی دخول را که امری مردانه است، می‌توان به جامعه بسط داد و غیرت و ناموس و عفت را با آن معنا کرد.

آن‌که دخول را انجام می‌دهد، فاعل است، فاعلی که با توجه به قدرت، هدف کنترل و انقیاد را تعقیب می‌کند تا حقیقت خویش را جایگزین هر حقیقتی کند. در ملموس‌تر شدن فرهنگِ دخولی و این‌که چه جایگاهی در ذهن و زندگی اجتماعی ایران اسلامی دارد، کافی است به حجم عظیم آثاری نگریسته شود که هر ساله در قم و مشهد و تهران منتشر می‌شوند و موضوع آن‌ها به دخول اختصاص دارد. با این توضیح که اگر این آثار از مدار دین خارج گردند، می‌توانند در شمار پورنوترین ادبیات جهان قرار گیرند. واژگان مورد استفاده در این آثار در ادبیات داستانی و یا آثار علوم اجتماعی و حتا کتاب‌های پزشکی اجازه کاربرد ندارند و سانسور می‌شوند.

در کنار این آثار می‌توان به رفتار مردم و کاربرد واژه‌هایی که در روز مصرف می‌کنند، نگریست و عفت و عصمت و ناموس و گناه و ثواب را در کنار صدها فحش جنسی قرار داد که بر زبان‌ها جاری است و هدف از همه‌ی آن‌ها دخول است به جایی از بدن و به طور کلی؛ بدن زن به شکل ویژه آن. همان‌طور که وصف‌العیش را نصف‌العیش دانسته، از آن لذت جنسی برده می‌شود. در صحبت روزانه از گائیدن‌ها در فحش

(از دهان گرفته تا مقعد و واژن) لذت جنسی نهان است. و البته با خشم بیان می‌گردد تا قدرت اعمال دارد و تحقیر کند. در همین تحقیر کردن‌هاست که می‌بینیم در دعوای قبیله‌ای به مردان طرف متخاصم تجاوز می‌کنند، خشتک شلوارشان را می‌درند تا آنان را از مردانگی و اقتدار مردانه تهی سازند. در زمان صفویان و قاجار این رفتار را با تنی چند از سفیران خارجی در ایران نیز به کار گرفتند.^{۷۲}

مسلمانان با ایدئولوژیک کردن رفتار جنسی، آن را غیرانسانی می‌کنند. از یک سو در قدرت بخشیدن به آلت جنسی مردانه، تجاوز مردان به زنان را طبیعی جلوه می‌دهند و از سویی دیگر در همین راستا، در زندان‌ها از تجاوز جنسی به عنوان ابزار شکنجه استفاده می‌کنند تا متجاوز را از اعتبار و قدرت ساقط کنند. برای پیروان این نظر طبیعی است که همجنسگرایی هراسناک باشد، چنان‌چه برابری جنسی و رفتارهای جنسی در

^{۷۲} - در رستم‌التواریخ آمده است که در سال ۱۱۳۸ سفیر عثمانی به حضور شاه سلطان حسین می‌آید. ملازمان شاه برای خوار کردن او در وی سپوختند.

این رفتار را در ادبیات نیز شاهدیم. در رمان حسین کرد برای تحقیر و خوار نمودن، قهرمان داستان به زن حاکم، ازبک عبدالمومن تجاوز می‌کند. در رمان کلیدر نیز خشتک شلوار مردی را که دل از دختر خانواده برده است، در تحقیر او، بریده می‌شود.

شمار تابوهاست. شاید مقوله بکارت نیز در همین راستاست که عمده می‌شود.

رفتار جنسی به وقت عشق‌بازی، رفتاری است دوجانبه که لذتی مشترک حاصل آن است. اسلام لذت زن را به رسمیت نمی‌شناسد. در لذت جنسی شیطان را می‌بیند. در رفتار طبیعی جنسی لذت مبادله می‌شود و اعمال قدرت حذف می‌گردد.

این که همجنسگرایی در کشوری چون ایران از تابوهاست، علت شاید این باشد که در رابطه جنسی بین دو همجنسگرا، قدرت اعمال نمی‌شود. در این راستا اگر دو طرف مرد باشند، قدرت مردانه حذف می‌شود. قدرت که حذف گردد، هراس جانشین آن می‌شود و عمل دخول از بار ایدئولوژیک تهی می‌گردد.

مرد در این فرهنگ آموخته است که در رابطه جنسی، قدرت اعمال دارد و زن پذیرفته که فرودست است و بدن او جایگاه اعمال قدرت می‌باشد. این رفتار غیرانسانی با ازدواج قانونی می‌شود. روابط همجنسگرایانه فاقد این قانون است. نفرت و انزجار از آن در همین راستا تبلیغ می‌گردد. در جامعه‌ی ما این نفرت نسبت به مردان همجنسگرا بیش از زنان همجنسگرا است، زیرا قدرت در اجتماع از آن مردان است.

اسلام و فالوس‌گرایی

در فرهنگ ما تنها محدودیت‌های جنسی امکان بیان داشته‌اند، آن‌هم بی‌آن‌که به علت‌ها توجه شود. هرگاه سخن از سرکوب‌های جنسی و یا آزادی جنسی به میان آمده، نظرها به عمد و یا ناخواسته به برقراری رابطه جنسی معطوف گشته و می‌شود.

نظام جمهوری اسلامی در این راستاست که در انطباق با کتاب قرآن و آموزه‌های اسلام، از غول شهوت در انسان سخن به میان می‌آورد و شیطانی که در وجود انسان رخنه کرده است، در سایه همین غول است که انسان شادخوار و شادخو می‌شود، از آزادی و برابری سخن به میان می‌آورد.

در فرهنگ ما پچیچه‌های جنسی بیش از ادبیات مکتوب ماست در این عرصه. این رفتار نشان از محرومیت، کمبود، و سرکوب این امر در جامعه دارد. نظام جمهوری اسلامی هر دشمنی را متهم به روابط نامشروع جنسی می‌کند و از این طریق، از امر جنسی ابزاری می‌سازد در محکومیت سیاسی دشمنان خویش.

در چرخه زندگی، تنها احکام فقهی و قوانین خانوادگی نیستند که انسان‌ها را در مداری بسته قرار می‌دهند، جامعه به شکلی به بازتولید آن مشغول است. ناکامی‌ها بحران ایجاد می‌کنند. بحران فردی، اجتماعی می‌شود و جامعه زیر بار اصول و اخلاق

جنسی اخته می‌گردد و انسان‌ها مطیع می‌شوند، بنده و چاکر و شکرگزار می‌شوند.

جامعه‌ای که به بحران جنسی گرفتار آید و اقتصاد جنسی، آن‌سان که ویلهلم رایش می‌گوید، بر آن حاکم باشد، در بحران ارگاستیک خویش به اختگی ذهن و روان دچار می‌گردد و غرق در محرومیت خویش، انسان‌ها در آن به انسان‌هایی مطیع و برده‌خو تبدیل می‌شوند.

رایش اختگی روان را در سرکوب جنسی می‌بیند، چیزی که کارکرد اجتماعی دارد و به اضطراب‌های جنسی بدل می‌شود و به احساس گناه در شخص می‌انجامد. سرکوب تمایلات جنسی، انسان را فرمانبر می‌سازد. انسان در عدم برخوردارگی از ارگاسم کیفیت طبیعی و انسانی خود را از دست می‌دهد و به مثل گاو و دیگر حیوانات اخته‌شده، در مطیع بودن خویش، احساس ناکامی می‌کند. و توان آن ندارد تا جهان را آن‌سان که هست، ببیند و تصور کند. هر سخنی شخص اخته‌شده را متوجه اختگی‌اش می‌کند و او هرگز نخواهد توانست رؤیاهای خویش را با نیازهای خود هم‌سو گرداند.^{۷۳}

خواجگان حرمسراها در ایران درگیر با چنین مشکلی بودند. شاهان هر کس را که می‌خواستند از قدرت (مردانه) حذف

^{۷۳} - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ رایش ویلهلم، فونکسیون ارگاسم، کشف انرژی اورگن، روانشناسی در عمق، ترجمه دکتر استپان سیمونیان و آندرانیک رئیسیان، کتابفروشی ایران، آمریکا ۱۹۹۴

کنند، اخته می‌کردند. انسان اخته مریض است؛ یا در پریشانی روان، انسانی حرف‌شنو می‌شود و یا در همین پریشانی می‌شورد و خود را قربانی می‌کند، البته اگر دیگران را قربانی نکند. در همین راستاست که روان‌رنجور تابع "قدرت" می‌شود، چنان‌چه جامعه روان‌پریش تابع قدرت استبدادی می‌گردد. عاشق و شیفته‌ی فردی می‌شود که قرار است ناجی مردم باشد. در پناه او سرکوب‌های جنسی خویش را مهار می‌کند، چیزی که امکان‌ناپذیر است.

در چنین منجلاپی است که ستایش از زن و یا مرد به عنوان یار و همراه جای خویش را به معشوق ازلی و ابدی و عشق صوفیانه می‌دهد تا در ورطه‌ای بی‌معنا، انسان ستایشگر آن هیچ خودساخته گردد.

اختگی با فالوس‌گرایی در رابطه است. در جامعه فالوس‌محور دخول اصل است. آن‌که داخل می‌شود، صاحب قدرت است و آن‌که کسی را به سوراخ خویش می‌پذیرد، فاقد قدرت می‌باشد. دخول همانا اعمال سلطه است؛ فاعل با دخول تصرف می‌کند و به تسخیر درمی‌آورد. تسلیم حاصل این رفتار است که متوجه مفعول می‌شود. در فرهنگ دخول مردی که مورد دخول قرار

می‌گیرد، از مردانگی تهی می‌شود و به زنانگی سقوط می‌کند. بر این اساس شرم و شماتت و ننگ متوجه اوست.^{۷۴} جامعه مردسالار فالوس‌گرا است. در جامعه‌ی مدرن نیز می‌توان شکلی دیگر از فالوس‌گرایی را بازیافت. این دو را اما با هم تفاوت است. فالوس‌گرایی در جامعه مدرن به اقتدار مطلق مرد، قدرت او، تجاوز و زور استوار نیست. قوانین مدنی فالوس‌گرایی را محدود می‌کنند.

بنیاد فالوس‌گرایی را باید در فکر مُدام مرد بر موضوع سکس یافت. مردان بیش از زنان به سکس می‌اندیشند. و این موضوع بیشتر اشغالگر ذهن آنان است. در بیان روشن‌تر موضوع لازم نیست دور برویم. به حتم همه ما تصویر کیر و خایه را بر دیوار توالت‌های عمومی و معابر دیده‌ایم. آن را بر میز مدارس پسرانه، بر دیوار سربازخانه‌ها و پادگان‌ها، مشاهده نموده‌ایم. این که تصویرگر در تنهایی خویش چرا وسوسه شده تا آن را که هم‌چنان تابو است، بر دیوار مکانی عمومی ثبت کند، خود می‌تواند موضوعی در روان‌شناسی باشد. ولی این کیر شقّ شده، هم‌چون تابلویی مسخره دارد با بیننده حرف می‌زند، او را تعقیب می‌کند و دارد از تمایلات جنسی تصویرگر می‌گوید که

^{۷۴} - برای اطلاع بیشتر در این مورد نگاه شود به؛ ایدئولوژی دخول و فرهنگ دخول‌زده، مجید خانی، سایت رادیو زمانه، ۲۵ آذر ۱۳۹۵. تا آنجا که به یاد دارم، این مقاله شاید نخستین مقاله‌ای باشد در زبان فارسی که "ایدئولوژی" دخول را طرح می‌کند.

چه بسا تمایلات و درد مشترک بیننده نیز می‌توانند باشد. این همان فالوسی است که ذهن و زبان ما را اشغال می‌کند، در برگ‌برگ تاریخ ما جاری می‌گردد و جنگ و خون به راه می‌اندازد، به فرهنگ ما می‌نشیند تا فکر و رفتار ما را هدایت کند، در لابه‌لای ادبیات ما می‌خزد تا آروز گردد و به شعر درآید، همانی که ادبیات منثور کهن ما را لبریز کرده است. این همان فالوسی است که با دو فعل "کردن" و "دادن" در نگارش فارسی یکه‌تازی می‌کند. این همان فالوسی است که قدرت جنسی پیامبران و پهلوانان استوره‌ای را صد برابر می‌کند تا بر آنان قدرت و اعتبار بخشد، چنان‌چه قدرت شاهان را در حرمسراها رونق می‌بخشید.^{۷۵} "کردن" بدین‌وسیله در اسلام نیز با قدرت مرد و مردانگی او در رابطه قرار می‌گیرد. آن‌که می‌کند، در واقع بر کسی غالب می‌آید.

در توالت‌ها و مدارس زنانه چنین نقشی غایب است. در این شکی نیست که اگر آزادی‌های جنسی بر جامعه حاکم بود، از میزان این تصاویر نیز کاسته می‌شد. آن‌که فالوس اشغالگر ذهنش باشد، زنان را نیز در خیابان لخت دیده و در ذهن عریان تصویر می‌کند. تصویر فالوس برافروخته بیانگر امیال

۷۵ - با نگاهی به کتاب "خاطرات علم" شاید بتوان افراط و شور بی‌پایان شاهنشاه آریامهر را در روابط جنسی به چنین مقوله‌ای مربوط دانست.

ناخودآگاه بخشی بزرگ از انسان‌ها در جامعه‌ی بسته و سنتی است.

فرق است بین عضو تناسلی نرینه با فالوس. فالوس در این جا نماد است؛ نمادی که اراده می‌کند و می‌کوشد جامعه را به آن نظمی درآورد که در دل آرزومند آن است. فالوس نماد دلالت‌گر عضو نرینه است. این عضو اما خود در محرومیت و کم‌داشت قرار دارد. از التذاذ واقعی چیزی بهره نمی‌برد.

در جامعه‌ی فالوس‌گرا زن دیده نمی‌شود و درست از این زاویه است که لاکان اعلام می‌دارد؛ "زن وجود ندارد." و یا "تماماً وجود ندارد." به نظر او منطق فالوس حکم می‌کند که چنین باشد. روابط فالوسی این رابطه را می‌طلبد. زن اگر دیده شود، تمامیت‌خواهی فالوس به خطر خواهد افتاد.^{۷۶} جامعه‌ی فالوس‌گرا همان جامعه‌ی مبتنی بر استوره "پدر-رییس" است که فروید تصویر می‌کند؛ پدر خودکامه‌ای است زیاده‌خواه که بر همه‌ی مردمان قبیله حاکم است، زنان را در انحصار خویش دارد و پسران خود را محروم از زنان می‌کند. پدر در این قبیله مظهر قدرتِ قاهر نره‌گی است.

از یونانیان و رومیان باستان مجسمه‌هایی به‌جا مانده که در آن مردانی جوان با غرور آلت تناسلی خود را به نمایش گذاشته‌اند.

^{۷۶} - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ لاکان، ژاک. سلسله گفتارها، کتاب سوم.

این آلت اما متناسب با زیبایی‌شناسی یونانیان در آن دوران، کوچک و ظریف و خفته است. هم در فرهنگ یونانیان و هم در فرهنگ هندیان می‌توان جنبه‌هایی آیینی از فالوس‌پرستی را یافت. مردم ژاپن هم‌اکنون نیز روزی از سال را به نام "جشن کیر" (Kanamara Matsuri) گرامی می‌دارند. در جشنواره کیر سراسر شهر در این روز با تندیس‌هایی از کیر به آرایش درمی‌آیند. تشابه همین جشن را در میان مردمی از یک فرقه مذهبی در هند نیز می‌توان دید. آلت تناسلی شیوا، بتی با چهار دست، که "لینگا" یا نرینه نام دارد، گرامی داشته می‌شود. فالوس‌پرستی و گرامی داشتن فالوس را در این فرهنگ با فالوس‌گرایی فرق است.

فالوس از شکوه و عظمت مرد و مردانگی او نشان دارد. در گفتارهای مردانه هر جامعه‌ی سنتی و مردسالار می‌توان آن را پیدا نمود. مسیحیت کوشید تا آن را در ازدواج و سکس زناشویی محدود کند. فروید اگرچه در آثار خویش از واژه فالوس‌گرایی چیزی ننوشته، ولی آلت جنسی در تحقیقات روانکاوی او نقش بزرگی دارد. به نظر فروید دختران در سنین کودکی غبطه می‌خورند از این‌که آلت جنسی آنان هم‌چون آلت جنسی مردان نیست. به نظر لاکان فالوس نقش بزرگی در فانتزی‌های جنسی انسان دارد. بر زبان هم اگر نیاید در ذهن شکل می‌گیرد.

در فالوس‌گرایی زن در حاشیه قرار می‌گیرد. بر این اساس است که گفته می‌شود فالوس‌گرایی را رابطه‌ای بزرگ با مردسالاری است. با این همه نباید فراموش کرد که در چنین جامعه‌ای، آلت جنسی مرد به عنوان تحقیر نیز به کار گرفته می‌شود. کیری به چیزی و یا جنسی خراب گفته می‌شود.^{۷۷} در جامعه سنتی فکر می‌کنند هر آن‌کس که کیر داشته باشد، مرد است. آلت جنسی مرد بخش وسیعی از کتاب قانون مجازات جمهوری اسلامی را به خود اختصاص داده است. پنداری مرد به فالوس خویش محترم می‌شود و ارزش اجتماعی می‌یابد. از ۸۲۸ ماده این کتاب چهارده مورد با آلت جنسی مرد در رابطه هستند. پنج مورد با دخول و ده مورد با جماع در رابطه‌اند. ۵۷ بار زنا در آن تکرار شده است. ده مورد به بیضه‌ی مرد مربوط می‌شود که ارزش آن برابر است با ارزش یک فرد. برای نمونه؛ "قطع و از بین بردن آلت تناسلی مرد تا ختنه‌گاه و یا بیشتر از آن، موجب دیه کامل است." "قطع دو بیضه هر کدام جداگانه دیه‌ی انسان کامل را دارد." "ختنه‌گاه خود به عنوان معیار پانزده بار در کتاب قانون تکرار شده است.

آلت جنسی مرد در آثار آیت‌الله خمینی نیز نقش برجسته‌ای دارد. در "تحریرالوسیله" کیر است که آرامش ندارد، سرکشی

^{۷۷} - به نظر می‌رسد واژه کیری در زبان فارسی از واژه کیرلی (kirli) در زبان ترکی برداشته شده باشد. کیرلی یعنی بد، خراب. همین تعریف را این واژه در زبان فارسی دارد.

می‌کند و "مجرای بول و حیض" را حتا در کودک شیرخواره یکی می‌کند. خمینی در این راستا نه تنها فاعل، کودک را نیز که مورد تجاوز قرار گرفته، مستحق مجازات می‌داند.^{۷۸} در جوامع اسلامی، در عمل لواط، فاعل داریم و مفعول (ملوط). در این فرهنگ نظرها بیشتر به فاعل است نه مفعول. مفعول را بیمار می‌دانند و فاعل را "مرد" و شاید اهل تفریح. فاعل و مفعول دو واژه‌ای در زبان فارسی هستند که نخستین آن بار مثبت دارد و دومی بار منفی. فاعل کننده است و نقشی فعال دارد و مفعول بر او واقع می‌شود و نقشی غیرفعال دارد. در امر لواط بده بستان همجنسگرایانه صورت نمی‌گیرد.

۷۸ - در تحریرالوسیله، در کتاب نگاه، آمده است؛ "کسی که زوجه‌ای کمتر از نه سال دارد وطی بر وی جایز نیست چه این که زوجه دایمی باشد، و چه منقطع، و اما سایر کامگیری‌ها از قبیل لمس به شهوت و آغوش گرفتن و تفخیز (قرار دادن آلت میان پاها به قصد لذت و بدون دخول) اشکال ندارد، هرچند شیرخواره باشد، و اگر قبل از نه سال او را وطی کند اگر افضاء نکرده باشد به غیر از گناه چیزی بر او نیست و اگر کرده باشد یعنی مجرای بول و مجرای حیض او را یکی کرده باشد و یا مجرای حیض و غائط او را یکی کرده باشد تا ابد وطی او بر وی حرام می‌شود." در جایی دیگر از همین اثر (فصل دوم، گفتار در لواط و سحاق و قیاده) می‌نویسد؛ "اگر کسی مذکری را وطی کند و در او دخول کند، قتل او قتل مفعول ثابت میشود، البته این در صورتی است که هر دو بالغ و عاقل و مختار باشند...اگر کودک با کودک چنین کند هر دو تأذیب می‌شوند...اگر با بالغی چنین کند بالغ اعدام و کودک تأذیب می‌شود."

در فرهنگ ما که در چنبر فرهنگ عامه گرفتار است، مرد اگر روادار هم باشد و همجنسگرایی را طبیعی بیندارد، چه بسا باز در رابطه‌ی دو مرد همجنس باهم، می‌کوشد تا فاعل را بشناسد. او با پذیرش برابری در عشق‌ورزی مشکل دارد. می‌کوشد فاعل را بیابد تا به جایگاه قدرت پی ببرد و آن مرد دیگر را هم چون زنی ضعیف‌تر از جنس مرد، در نظر آورد. فاعل در این فرهنگ فرادست است و بار مثبت معنایی دارد. مفعول فرودست است و فاقد این بار. آن‌جا که فاعل ارزشمند است، طبیعی‌ست مفعول بی‌ارزش باشد. شاید در همین راستا باشد که در فرهنگ جنسی ما آلت بزرگ مردانه نشان از برازندگی و قدرت دارد. در تقابل با آن؛ آلت کوچک و تنگ زنانه مورد تحسین قرار می‌گیرد تا در باطن، در برابر مردانگی تحقیر گردد؛ بزرگ در برابر کوچک.

توجه به پرده بکارت در جوامع اسلامی به حتم با قدرت در رابطه است. باید توجه داشت که موضوع بکارت به مردان مربوط نمی‌شود و مرد می‌تواند تا ازدواج تجربه‌هایی جنسی را پشت سر بگذارد ولی زن از این تجربه محروم است. زن‌ها به عنوان زمینی بکر و یا کالایی نو باید مملوک مرد گردند. در نظام نرسالاری مرد با دخول بر زن مالکیت خویش را بر او اعمال می‌دارد. ازدواج به این تملک رسمیت می‌بخشد. کشتن همسرِ خلافکار که در شرایطی در اسلام حق مرد است، در همین راستا قابل تعبیر و تفسیر است. مرد در دفاع از ناموس

خویش، زن را می‌کشد و هیچ جرمی طبق قانون مرتکب نمی‌شود. بر این رفتار خویش افتخار نیز می‌کند. جامعه در این راه پشتیبان اوست.

توان جنسی مردان خود در اسلام و بین مسلمانان موضوعی است قابل بحث و بررسی. میزان توانایی جماع مرد در اسلام نشان از قدرت مردانگی او دارد. از ویژگی‌های پیامبر "سخت‌دلی، شجاعت، کثرت جماع و کشتن" را برمی‌شمارند.^{۷۹}

مردی که توانایی جنسی بیشتری داشته باشد، مردتر است نسبت به بقیه مردان. می‌گویند مردی که به بهشت می‌رود، قدرت جماع او بیش از قدرت جماع هشتاد مرد است. در واقع نیز در اسلام مردی که زنان بیشتری اختیار می‌کند، در کنار ثروت، قدرت جنسی بالاتر خویش را نشان می‌دهد. کاتب واقدی، مورخ مشهور عراقی در قرن دوم هجری قمری می‌نویسد که "کثرت جماع" پیامبر را یکی از نشانه‌ها توجه خدا به او می‌دانند. نقل است: "رسول خدا می‌فرموده است، جبرئیل برای من دیگ غذایی آورد که از آن خوردم و نیروی

^{۷۹} - منزوی، علی‌نقی، ۲۳ سال، انتشارات مختلف، ص ۱۱۲

چهل مرد در جماع به من عطا شد." در بهشت "به هر مردی نیروی جنسی هشتاد مرد عطا می‌شود."^{۸۰}

مخنث و ابنه

در همین رابطه است که مخنث در اسلام بی‌ارزش می‌شود، زیرا قدرت دخول ندارد و از قدرت جماع محروم است. مخنث را جایگاهی در اجتماع نیست. در اسلام جهاد نیز وی را شامل نمی‌گردد. مخنث خنثی است، سرگردان بین دو جنس و همین باعث شده تا هویت جنسی ثابتی نداشته باشد. در اسلام "مردی را که رفتارش به زنان شبیه باشد" و "زنانه رفتار کند" و "از قدرت جماع بی‌بهره باشد"، مخنث گویند. مولوی می‌گوید؛ "حرص مردان از ره پیشی بود/ در مخنث حرص سوی پس رود"

مخنث "بی‌غیرت و بی‌حمیت" است.^{۸۱} "کسی که در دبر وی وطی کرده می‌شود."^{۸۲} مخنث اگر همسر برگزیند، اعتبار از دست رفته‌ی خود را بازمی‌یابد، وگرنه هیچ قدرتی در نظام جنسی اسلام ندارد.

^{۸۰} - محمدبن سعد کاتب واقدی، طبقات، جلد اول، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، انتشارات فرهنگ و اندیشه، تهران ۱۳۷۴، فصل "در بیان

نیروی جنسی رسول خدا"، ص ۶۰

^{۸۱} - فرهنگ معین، مدخل مخنث

^{۸۲} - فرهنگ دهخدا، مدخل مخنث

مخنث‌ها در تاریخ اجتماعی ایران به علت عدم توانایی جنسی در حرمسراها به کار گرفته می‌شدند و چون "هنرهای مردانه" را فاقد بودند، و به درد زنان نمی‌خوردند، در این مکان برای صاحب حرمسرا امین می‌گشتند. مخنث‌ها رقص نیز می‌شدند، دلچکی هم می‌کردند و چه بسا در روسپی‌خانه‌ها به روسپیگری مشغول می‌شدند. گاه نیز امرد می‌شدند. در اجتماع به کاری گمارده نمی‌شدند. شاید به این علت که از ارزش‌های مردانه تهی بودند.

مخنث‌های تاریخ به احتمال قوی دوجنسه بوده‌اند، مقوله‌ای ناشناس در دانایی آن زمان. در استوره‌های یونان، هرمس و آفرودیت را فرزندی بود زیبا که در وجود او از هر دوجنس زن و مرد یافت می‌شد. این فرزند هرماآفرودیت (Hermaphroditos) نامیده می‌شد. در جهان معاصر انسان‌های دوجنسه و هم‌چنین گیاهان و جانوران دوجنسه را به این نام می‌خوانند. Hermaphroditismus مقوله‌ای است که به این موضوع می‌پردازد.

به احتمال مآبون را نیز باید در همین راستا و در چنین مقوله‌ای بررسیید. ابنه را در لغت بیماری و انحراف جنسی می‌دانند. در فرهنگ معین آمده است: "یک نوع خارش و بیماری که در مقعد بروز می‌کند و شخص خواهش نماید تا مردی را به روی خود بکشد تا با او آن کند که با زنان کنند."

در دیگر فرهنگ‌های فارسی نیز کم و بیش همین تعریف تکرار شده است. همه از بیماری و شکل مداوای آن نوشته‌اند، بی‌آن‌که در همجنس‌خواهی او به همجنس‌گرایی او توجه کنند. زکریای رازی ابنه را یک بیماری روحی می‌شناسد که اگر آلت جنسی او را تحریک کنند و نقش فاعل را در وی تقویت کنند، رفع می‌شود. به نظر رازی "ابتلای ابنه از تخمه‌ی ناتوان پدری است که فرزند پسر را زن‌آسا می‌سازد." می‌گوید؛ "نکوترین درمان همانا مالش پیایی ذکر و خایه‌هاست و پایین کشیدن‌شان است. خدمتکاران و برده‌های خوبرو و کارآموده باید در خدمت بیمار باشند تا این جای را بمانند و ورز دهند و خود را وقف آن کنند و ببوسند و نوازشش کنند... برای فرد مبتلا به این بیماری هیچ چیز زیانبارتر از این نیست که در هم‌خوابگی مفعول شود. پس برای او هیچ چیز سودمندتر از این نیست که فاعل هم‌خوابگی شود..."^{۸۳}

ابن‌سینا ابنه را در شمار کسانی می‌داند که "دچار سقوط‌النفس و دارای جسم نابه‌سامان" هستند که "به شیوه‌های بی‌پرهیز و رفتار زنانه خو می‌کنند." او این بیماری را غیرعلاج می‌داند؛ "کسی که آرزوی درمان‌شان داشته باشد، احمق‌ترین مردمان است. بیماری آنان خیالی‌ست نه جسمی. چیزهایی که این

^{۸۳} - فلور ویلهلم، تاریخ اجتماعی روابط سکسی در ایران، برگردان فارسی؛ محسن مینوخرده، انتشارات فردوسی، استکهلم ۲۰۱۰، ص ۲۶۱

میل را بکشد مانند دلشوره، گرسنگی، بیدارمانی، حبس و کتک زدن در درمان‌شان کارگر می‌افتد.^{۸۴} در تمامی این تعریف‌ها به صرف این‌که شخص ابنه‌ای بر وی دخول صورت می‌گیرد و تسلیم است، فردی پست‌تر معرفی می‌شود.

در ادبیات اسلامی جنسیت‌ها به علت عدم شناخت مخدوش است. در این فرهنگ حدس زده می‌شود که مآبون باید مردی باشد با گرایش‌های زنانه. اگر چنین باشد، زنانی نیز باید در این جامعه با گرایش‌های مردانه یافت شوند، اما از وجود آنان اطلاعی در دست نیست. به طور کلی جامعه نسبت به Hermaphrodit بیگانه است.

در ادبیات اسلامی با بیمار معرفی کردن ابنه‌ای و یا بی‌هویت کردن مخنث، نگاه جامعه به آنان به تحقیر و ترحم و نفی همراه می‌گردد. این افراد اگر به مجازات هم محکوم نگردند، چون دیگر همجنسگرایان به حاشیه جامعه رانده می‌شوند. جامعه در واقع وجود آنان را توجیه می‌کند تا مجبور نباشند گره از مشکل آنان بازگشاید. در ایران امروز مشکل اجتماعی همجنسگرایان را با بیماری قلمداد کردن آن، به پزشکان ارجاع می‌دهند تا صفت همجنسگراستیزی مذهب محفوظ بماند و

^{۸۴} - فلور ویلهلم، تاریخ اجتماعی روابط سکسی در ایران، برگردان فارسی؛ محسن مینوخرد، انتشارات فردوسی، استکهلم ۲۰۱۰، ص ۲۶۲

احکام اسلامی خدشه‌ناپذیر به زندگی خویش در این فرهنگ ادامه دهند.

در فرهنگ جنسی اسلام برابری در جنس و رابطه‌ی جنسی وجود ندارد. و مشکل نیز از همین‌جا آغاز می‌شود. در هیچ فرهنگ فارسی نیامده است که تعریف‌های دیروز به تاریخ سپرده شده‌اند و در جهان معاصر، در رابطه همجنسگرایانه، تمایل دو جنس به هم محور است و در هم‌آمیزی آنان دخول نقش محوری ندارد. هیچ‌کدام نیز نقش برتر ندارند. در برابرخواهی به هم می‌آمیزند و هر دو لذت می‌برند.

هموفوبیای اسلامی

اسلام دینی سیاسی است. هم دین است و هم سیاست. مفاهیم در آن کارکردی سیاسی-مذهبی دارند و رابطه‌ها را در راستای قدرت بازتولید می‌کند. "دشمن"، "ایثار"، "ارشاد"، "عفت"، "گناه" و نظایر آن سوژه‌هایی هستند که ذهنیت‌ها را باید رهنمون گردند.

هر مفهومی در این راستا در واقع تجاوز است به شخصیت و ذهنیت افراد. "معروف" امر مسلمانی است که باید "منکر" آن با آن هدایت گردند و ذهن خویش را متوجه اسلام و احکام اسلامی گردانند. آنان با ذهنیت خویش، نیک و بد جهان را به خیر و شرّ تعریف می‌کنند و افراد جامعه را ملزم به رعایت آن می‌گردانند. در این رفتار یکی قیّم است؛ صالح و صاحب

اختیار، و آن دیگر امت است و نادان. تمامی مخالفت‌ها نیز در همین بینش بنیان دارند که در نهایت؛ فرمان قتل مخالف صادر می‌گردد.

تمامی احکام را می‌توان در ایدئولوژی تجاوز نیز تعریف کرد. احکام باید اجرا گردند بی‌آن‌که به اراده، نظر و دانش افراد توجه شود. حجاب باید رعایت شود تا پوشش و آرایش به کنترل درآیند. وزارت ارشاد همانا مسؤولیت عفت، عصمت و ناموس افراد را برعهده دارد.

در روند زندگی‌ست که رفتارها اندک‌اندک، اگرچه در آغاز به اکراه پذیرفته می‌شد، به هنجار بدل می‌شوند، عادی و طبیعی می‌گردند و سرانجام پذیرفته می‌شوند. آن‌که تا چند سال پیش مخالف حجاب بود، حال بدان گردن می‌نهد و ناخواسته و ناآگاهانه مدافع آن می‌شود. پنداری بدون حجاب به یک‌باره شرم احساس می‌شود و زن خود را برهنه می‌پندارد و مرد او را عریان می‌بیند. و این جاست که ذهن و ذهنیت تبدیل می‌شود به زندانی خودساخته.

در چنین جامعه‌ای که فرهنگ مردسالاری بر آن حاکم است، هموفوبیا نیز از نگاهی مردسالارانه نگریسته می‌شود. در این جامعه حتا همجنسگرایان نیز نگاهی مردانه به موضوع دارند. جامعه‌ای که هموفوبیا بر آن حاکم باشد، نمی‌توان از آزادی و دمکراسی در آن سخن گفت. هموفوبیا در این جامعه امری

سیاسی می‌شود و آنان که به فعالیت سیاسی و اجتماعی مشغولند، نمی‌توانند چشم بر آن ببندند. آزادی سیاسی در این جامعه با آزادی جنسی در رابطه قرار می‌گیرد و در کنار آزادی اندیشه و بیان، رفتار و پوشش و نهایت دموکراسی می‌نشیند.

در ایران کنونی بخش بزرگی از این فرهنگ بنیان در اسلام و نگاه مذهبی بر مفاهیم دارد. دین که روادار نباشد، دین‌خویان رواداری نمی‌آموزند. در این جامعه بخشی از واقعیت، مخفی از اجتماع، در پستوها اتفاق می‌افتد و چنین است هستی همجنسگرایان نیز که در کنار مقوله‌هایی چون نشر ممنوع، موزیک ممنوع، دوست‌یابی ممنوع، بی‌حجابی و... جریان می‌یابد و هم با مقوله‌ای بزرگ‌تر؛ آزادی‌های فردی و اجتماعی. تمامی این مقوله‌ها تنها با قدرت قابل تفسیر است.

تا پیش از جنبش مشروطه اگر اسلام در برابر رفتار همجنسگرایانه رفتاری به ظاهر مداراگر و در واقع سرکوبگر داشت، با جنبش مشروطه متفکران آزادی‌خواه ما می‌کوشیدند هموفوبیا را جایگزین همجنسگرایی (همجنس‌خواهی) و یا بچه‌بازی کنند. این فکر البته زاده بینش غربی بود که در آن زمان بر جهان غرب و سپس از طریق کمونیسم روسی جهانگیر شد.

در نگاه به مشکلات همجنسگرایان رابطه همجنسگرایی و مذهب یکی از بنیادی‌ترین آنان است. مذهب با اخلاقی و غیراخلاقی کردن موضوع، سنج‌های فراهم آورده که قرن‌هاست

بر جامعه جاری است. همجنسگرایی و زن‌ستیزی بنیادی مشترک دارند؛ نگاه مردسالار زن را حقیر می‌شمارد و دخول را نشان مردانگی و افتخار می‌داند. همین نگاه زن‌ستیز است که در همجنسگراستیزی خویش نیز دخول را معیار قرار می‌دهد، زیرا فکر می‌کند آن‌که بر وی دخول اعمال می‌شود، حقیر است.

در چنین جامعه‌ای است که در پاک و ناپاک‌گرایی گناه خلق می‌گردد و احساس گناه پدید می‌آید تا بر هستی سایه افکند و آن را از درون بخراشد.

به طور کلی؛ "ایرانیان تا آن‌جا که به اسلام و روابط سکسی مربوط می‌شود، پس از آن‌که در ۱۲۰۰ سال پیش به اسلام گرویدند، در رفتارشان هیچ تغییری پدید نیامده است. این فکر تأمل‌برانگیز است، چه از قرار معلوم هوادار دستگاه عقیدتی والا و خودباوری بودن لزوماً رفتار بهتری، چه از دیدگاه تنگ دینی و چه انسان‌باورانه، در شخص بر نمی‌انگیزد."^{۸۵}

^{۸۵} - ویلهلم فلور، تاریخ اجتماعی روابط سکسی در ایران، برگردان به فارسی

محسن مینوخرد، انتشارات فردوسی، استکهلم ۲۰۱۰، ص ۳۶۲

شاهد بازی؛ روایتی مغشوش از همجنسگرایی در ایران

همجنسگرایی در جهان امروز با هویت فردی در رابطه است. همجنسگرایان می‌کوشند تا جهان با پذیرش چندصدایی جنسیتی، حضور و هویت آنان را نیز به رسمیت بشناسد.

به حضور همجنسگرایان در ایران جز تراژدی نمی‌توان نامی دیگر گذاشت. در این نوشته قصد آن نیست که به ابعاد این تراژدی پرداخته شود. می‌خواهم کتابی را بازکاوم که به این موضوع در ادبیات کهن ایران پرداخته است.^{۸۶}

انتشار "شاهدبازی در ادبیات فارسی" اثر سیروس شمیسا حادثه‌ای بود در بررسی پدیده همجنسگرایی در ادبیات کهن ایران. این اثر در سال ۱۳۸۱ در تهران منتشر شد، اما از پخش آن جلوگیری به عمل آمد. ممنوع شدن آن در کنار نو بودن موضوع بررسی، موجب شد تا در خارج از کشور با استقبال

^{۸۶} - من در این نوشته کوشیده‌ام تا با نگاه به کتاب "شاهدبازی در ادبیات فارسی"، پیشینه‌ی همجنسگرایی را در تاریخ اجتماعی ایران نیز اندکی بکاوم. به همین علت این فصل اندکی طولانی‌تر شده است.

روبرو شود. بازچاپ شد و بسیار سریع در اینترنت در دسترس همگان قرار گرفت. و در این میان سایت‌های همجسنگرایان ایرانی بیش از دیگر سایت‌ها از آن استقبال کردند.^{۸۷} جا دارد همین‌جا از "کتاب نظربازی- ریشه‌های طبیعی و اثرات فردی و اجتماعی آن" اثر حسن قائمیان نیز یاد شود که به نظر می‌رسد، نخستین اثر باشد در بررسی موضوع همجسنگرایی که در ایران منتشر شده است.^{۸۸}

^{۸۷} - در میان نشریات دگرباشان جنسی، مقاله‌ای از مهدی طائف نیز به چشم می‌خورد که در شمار محدود مقالات است در رابطه با کتاب سیروس شمیسا. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ مهدی طائف، فهم همجسنگرایی، نشر گیلگمیشان، تورنتو ۱۳۹۳، مقاله‌ی "نقد کتاب شاه‌بازی در ادبیات فارسی از موضع دگرباش". نویسنده به عناصر هوموفوبیای پنهان در این اثر پرداخته است.

^{۸۸} - حسن قائمیان (۱۳۵۵-۱۲۹۵) که در فرانسه تحصیل کرده بود، دوست صمیمی صادق هدایت بود که به اتفاق آثاری نیز ترجمه کرده‌اند. پس از مرگ صادق هدایت، نقش بزرگی در گردآوری و نشر آثار او داشت. گروه محکومین از کافکا برای نخستین بار به ترجمه او در ایران منتشر شد. می‌گویند که خود گرایش همجسنگرایی داشته است. در میان آثار او نامی از "نظربازی- ریشه‌های طبیعی و اثرات فردی و اجتماعی آن" که در ۱۳۶ صفحه منتشر شده، دیده نمی‌شود. مرتضی راوندی در جلد هفتم "تاریخ اجتماعی ایران" چندین بار از این اثر یاد کرده و از آن نقل کرده‌اند. در ارزش این اثر همین بس که با نگاهی محققانه و نه خصمانه به موضوع از آغاز پرداخته است. سال انتشار این اثر ۱۳۳۰ حدس زده می‌شود.

شمیسا در واقع کتاب "شاهدبازی" را "به خواهش دوستی"، "برای ترجمه و استفاده در خارج از ایران" نوشته است. خود بر این نظر است که "در ادبیات ما تا کنون نوشته مستقلی در این باب فراهم نیامده است. شاید به علت قُبْحی است که در این موضوع است". و تأکید دارد که "مسأله مورد بحث در نزد قدما قُبْحی که امروز دارد، نداشته است و یا شاید اصلاً قُبْحی نداشته است." (ص ۹) ^{۸۹}

نویسنده از همان ابتدا اعلام می‌دارد که با زشت و ناپسند شمردن همجنسگرایی به سراغ این موضوع رفته است و با این که می‌نویسد در نزد قدما "شاید اصلاً قُبْحی نداشته باشد"، این شاید و شک را پی نمی‌گیرد. از نگاه تاریخی به موضوع که لازمه‌ی تحقیق است نیز فاصله می‌گیرد. خلاف سخن خویش که؛ "قصد نویسنده فقط تبیین علمی یک پدیده اجتماعی و توضیح سیر تاریخی آن بوده است" (۱۲)، علم را نیز کنار می‌نهد تا توهّمات خود را جانشین آن کند. او حتا به خود زحمت نمی‌دهد تا نظری به دستاوردها و نظرات علم پزشکی و بیولوژی امروز بکند. در ذهن او زمان و تاریخ جهان درجا می‌زند و در این درجا زدن‌هاست که مفاهیم را قاطی می‌کند. همجنسگرایی را در شاهدبازی خلاصه می‌کند و آن را تا

^{۸۹} - سیروس شمیسا، شاهدبازی در ادبیات فارسی، تهران انتشارات فردوس، ۱۳۸۱. این اثر در اینترنت قابل دستیابی است. تمامی نقل قول‌هایی که بدون ذکر منبع آمده، از این اثر است.

بچه‌بازی فرومی‌غلتاند. با تعاریف کهن و نگاهی دیروزی
می‌کوشد تا پدیده‌ای را در امروز نیز بازنگرد و در این راستاست
که برای نمونه "ابنه‌ای" بیمار معرفی می‌گردد و همجنسگرایی
انحراف.

شمیسا با نگاهی ناسیونالیستی، نژادپرستانه، غیرعلمی و
غیرتاریخی می‌کوشد تا در این اثر ثابت کند:

- "اساساً ادبیات غنایی فارسی به یک اعتبار ادبیات

همجنسگرایی است... خاصیت زبان فارسی طوری

است که مثلاً به علت عدم وجود افعال و ضمائر

مذکر و مؤنث ایجاد شبهه می‌کنند." (ص ۱۰)

- "شاهدبازی به استناد متون موجود حداقل هزار و

اندی سال در ایران سابقه دارد..." (ص ۱۲)

- "عشق مرد به مرد در ایران باستان سابقه نداشته

است." (ص ۱۴)

- "بعد از ورود عنصر تُرک در تاریخ ایران، این امر به

صورت وسیعی در ایران هم مرسوم

شد." "...شاهدبازی در نزد ترکان مرسوم بوده است.

منتها ترکان مانند یونانیان برای این کار زمینه‌های

فلسفی و معنوی نداشتند." (ص ۱۵)

گام نخست شمیسا در اثبات این تزاها مخدوش کردن مفاهیم است. او با وام از فروزانفر شاهد را چنین تعریف می‌کند؛ "شاهد از اصطلاحات ویژه صوفیان است که بر مردم زیباروی اطلاق می‌نموده‌اند. بدان مناسبت که گواه قدرت و لطف صنع آفریدگار جهانند و به معنی مطلق زیبا اعم از ذی‌روح و غیرذی‌روح نیز استعمال کرده‌اند مانند: کمری شاهد بر بسته بود."^{۹۰}

او به همین سادگی کاربرد واژه "شاهدبازی" را که از اصطلاحات صوفیان است به پیش از حضور این گروه در ایران نیز تعمیم می‌دهد. از این هم فراتر رفته، آن را با لواط برابر می‌داند، اعراب و مسلمانان را هم از این "نگ" دور می‌سازد؛ "شاهدبازی در نزد اعراب باستان هم مرسوم نبوده است، زیرا در اشعار جاهلیت و یکی دو قرن نخستین بعد از اسلام مدرکی در این باره نمی‌توان یافت."^{۱۵} او اصلاً از خود نیز نمی‌پرسد که شاهدبازی به عنوان پدیده‌ای ایرانی که از قرن دوم قمری در ایران رایج گشت، چگونه می‌تواند سالیان پیشین را نیز در بر گیرد و در نزد اعراب و آن‌هم اعراب پیش از اسلام یافت شود.

نویسنده ابتدا شاهدبازی را جانشین همجنسگرایی می‌کند و سپس در یافتن سرچشمه آن دو منبع نام می‌برد؛ "یکی یونان

^{۹۰} - بدیع‌الزمان فروزانفر، خلاصه مثنوی، ص ۳۶۳

و دیگری ترک. شاهدبازی یونانیان با حفظ جنبه مثبت فلسفی در ایران وارد عرفان شد و به عشق الهی و معنوی تفسیر شد. اما بچه‌بازی مأخوذ از ترکان جنبه زمینی داشت و با عمل جنسی همراه بود و در اشعار غیرعرفانی ما به وفور از آن یاد شده است." (۱۶)

آیا همجنسگرایی را می‌توان مترادف با شاهدبازی محسوب داشت؟ شاهدبازی در لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های فارسی گرایشی است به هم‌جنسِ جوان. چیزی که در واقع می‌تواند به مردان نیز محدود نگردد. به این علت که در جهان مردانه‌ی ایران کهن جایی برای زن در جامعه وجود نداشت تا از تمایلات و حس جنسی او نیز چیزی نوشته شود. به حتم زنانی نیز بوده‌اند که به پسران و یا دختران جوان گرایش جنسی داشته‌اند.

همان‌طور که سودابه در شاهنامه عاشق سیاوش جوان می‌شود و یا زلیخا در قرآن عاشق یوسف جوان، این خود می‌تواند دلیلی باشد بر وجود آن. فکر نمی‌کنم بتوان آن رفتاری را که در رابطه با شاهد و شاهدبازی در ادبیات ما وجود دارد و تعریفی عرفانی به خود گرفته مترادف با همجنسگرایی دانست. در این نوع از تمایل می‌توان احساس همجنسگرایانه یافت ولی مترادف با همجنسگرایی نیست. از آن گذشته، دو واژه "شاهد" و "شاهدبازی" مفاهیمی هستند که در عرصه ادبیات و به ویژه

شعر حضور مستمر داشته‌اند. گذشته از قشر کوچکِ مصرف‌کنندگان ادبیات، در جامعه و بین مردم عادی کاربردی نداشته‌اند و چه بسا ناشناخته و بی‌مصرف بودند.

گذشته از آن؛ لواط بر کون (مقعد) و کیر (فالوس) استوار است، شاهدبازی اما بر سیمای زیبا نظر دارد. در اشعار تمامی شاعران شاهدباز می‌توان تعرف از چشم و ابرو و گیسو، لب و خال لب، زنخدان و دندان سپید را بازیافت، ولی هیچ‌یک کون شاهدان را توصیف نکرده‌اند.

لواط و پیشینه آن

خلاف نظر نویسنده، امروز مشکل بتوان همجنسگرایی را با لواط نیز مترادف محسوب داشت. لواط منتسب به قوم لوط و برگرفته از نام شهر "سدوم" (Sodomy) است. داستان این قوم از ادبیات عبری وارد ادبیات اسلامی شد. این واژه‌ی مذهبی، یعنی سدومی، به آن رابطه جنسی اطلاق می‌شود که به تولید مثل نظر ندارد. یک رابطه‌ی جنسی مقعدی (Analverkehr) است؛ ناهمخوان با اخلاق یهودی و مسیحی و گناه. امروز این واژه بیشتر به رابطه جنسی انسان با حیوان اطلاق می‌شود و تعریف پیشین خود را از دست داده است. این رفتار در دوران

باستان و میانه مجازات مرگ به همراه داشت. تا قرن گذشته نیز به عنوان همجنسگرایی تحت تعقیب قرار می‌گرفت.^{۹۱}

^{۹۱} - در جوامع یهودی-مسیحی، تماس جنسی بین انسان و حیوان سالیانی دراز جرم محسوب می‌شد. "بر اساس انجیل، عبریان کهن با محکوم کردن افراد به مرگ، از این عمل جلوگیری می‌کردند (۲۰: سفر لاوایان). مجموعه قوانین شرعی و مدنی یهود (تلمود) به زن بیوه، به این دلیل که مبادا از سگ استفاده جنسی ببرد، هیچ‌وقت اجازه نگهداری سگ به عنوان حیوان خانگی را نمی‌دهد. این برخورد منفی یهود بعدها در آیین‌های مسیحی هم به کار بسته شد، که به نوبه‌ی خود بر قوانین مدنی بسیاری از کشورهای غربی تأثیر گذاشت. این جرم "سودومی" خوانده می‌شد... در اذهان مردمان سده‌های میانه، این موضوع به همه انواع آمیزش جنسی غیرمهبلی، از جمله مقاربت جنسی با حیوانات و به خصوص اعمال همجنسگرایی را شامل گردید. (در اصل انجیل نمی‌گوید که شهروندان سودوم چنین تماس‌هایی داشته‌اند)، اما طنز تاریخ این‌که همان قوانین سودومی سرانجام علیه خود یهودیان به کار برده شدند. در سده‌های میانه برخی از علمای مذهبی مسیحی اعلام کردند که تماس جنسی یک انسان مسیحی با یک فرد یهودی و یا مسلمان، از جهت اخلاقی مترادف "مقاربت غیرطبیعی" با یک حیوان محسوب می‌شود." در واقع طبق این قانون فرقی بین این افراد با حیوان نمی‌دیدند. بر این اساس این جرم بسیار جدی تلقی می‌شد. تا همین چند صد سال پیش زنان و مردان در غرب به جرم نزدیکی جنسی با حیوانات زنده به گور و یا حلق آویز می‌شدند. زنده به آتش کشاندن آنان نیز رواج داشت.

تحت تأثیر تبلیغات مذهبی، پزشکان نیز تا سال‌ها این رفتار را بیماری تلقی می‌کردند و به عنوان "حیوان‌بازی" و "جانورخواهی"، آن را "اختلال"،

از آنجا که لواط در اسلام از قوم لوط برگرفته شده و نویسنده بارها از آن سخن به میان آورده است، نظری کوتاه به اصل ماجرا شاید روشنگر باشد.

در فصل دوازدهم تا نوزدهم از سفر پیدایش در کتاب مقدس آمده است که مردم سدوم و گموره مردمانی گناهکار بودند. خداوند با فرستادن سه فرشته نزد ابراهیم که نود و نه سال داشت، به او خبر می‌دهد که صاحب پسری خواهد شد و از او امتی بزرگ پدید خواهد آمد. خداوند هم‌چنین به ابراهیم می‌گوید که قصد نابودی قوم سدوم و گموره را دارد. ابراهیم به این بهانه که شاید در میان این قوم حداقل پنجاه و یا حتی ده آدم صالح یافت شود، از خداوند می‌خواهد که به اعتبار آنان این قوم را ببخشد. خداوند پس از آن دو فرشته نزد لوط که نوه ابراهیم بود، می‌فرستد. "مردان شهر، یعنی مردم سدوم، از جوان و پیر، تمام قوم از هر جانب خانه وی را احاطه کردند و به لوط ندا در داده، گفتند: آن دو مرد که امشب به نزد تو درآمدند، کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم." لوط در مخالفت با آنان، دو دختر خویش را پیشنهاد می‌کند. مردان قبیله اما به دو میهمان نظر دارند.

"کجروی"، "ناهنجاری" و یا "انحراف" می‌دانستند. باید سال‌ها می‌گذشت تا در قرن بیستم، علم پزشکی و روانپزشکی چنین تعاریفی را کنار بگذارد. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ اروین هیبرله، رفتارهای جنسی بشر، ترجمه جهانگیر شیرازی، ص ۱۰۲)

با حمله مردم به خانه لوط، فرشتگان لوط را به داخل خانه کشانده، در را بسته و "مردم را از خرد و بزرگ به کوری مبتلا کردند." پس آنگاه به لوط می‌گویند زن و فرزندان و دیگر اعضای خانواده‌ات را بردار و از شهر خارج شو. "زیرا ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت. چون که فریاد شدید ایشان به حضور خداوند رسیده و خداوند ما را فرستاده است تا آن‌ها را هلاک کنیم. فرشتگان به آنان می‌گویند که مجاز نیستند به عقب بنگرند. پس از آن "باران گوگرد و آتش از حضور خداوند از آسمان‌ها بارانید. و آن شهرها و تمام وادی، و جمیع سکنه شهرها و نباتات زمین را واژگون ساخت. اما زن لوط از عقب خود نگریسته، ستونی از نمک گردید."

شاید نقل عاقبت این حادثه نیز جالب باشد: دو دختر لوط با پدر در مکانی به نام "مغاره" ساکن می‌شوند. پدر را پیر می‌بینند و به این بهانه که دیگر عمری از او باقی نمانده و نسل وی نیز با مرگش از بین خواهد رفت، دو شب متوالی به پدر شراب می‌نوشانند و در مستی، هر شب یکی با او می‌آمیزند، بی‌آن که پدر بداند. بدین شکل از پدر حامله می‌شوند و هر یک پسری می‌زایند. پسری که از دختر بزرگ متولد می‌شود، "موآب" نامیده می‌شود که قوم "موآبیان" از نسل او هستند.

بر فرزند دختر کوچکتر "بن عمی" نام می‌گذارند که قوم "بنی عمون" از نسل اوست.^{۹۲}

در قرآن بی‌آن‌که اشاره‌ای به نام دو قوم سدوم و گموره گردد، از قوم لوط نام می‌برد و داستان را کم و بیش با اندکی تحریف نقل می‌کند و دلیل خشم خداوند را در رابطه همجنس‌خواهانه مردان این قوم می‌بیند: "آیا شما با مردان می‌آمیزید و راه پیوند (طبیعی) را می‌برید و در انجمن‌تان موجب زشتکاری می‌شوید؟"^{۹۳} و در همین رابطه است که بعدها در اسلام به رفتار همجنس‌گرایانه نام لواط می‌نهند.

در کتاب مقدس گناهان مردم سدوم و گموره تنها درهم‌آمیزی مردان باهم نیست. در "حزقیال" خداوند مردم اورشلیم را بدتر از مردم سدوم و گموره می‌نامد و در خطاب به پسران اسرائیل می‌گوید: "به حیات خودم قسم که خواهر تو سدوم و دخترانش موافق اعمال تو و دخترانت عمل نمودند؛ اینک گناه خواهرت سدوم این بود که تکبر و فراوانی نان و سعادت‌مندی رفاهیت برای او و دخترانش بود و فقیران و مسکینان را دستگیری نمودند. و مغرور شده، در حضور من مرتکب

^{۹۲} - کتاب مقدس (ترجمه قدیم) شامل کتب عهد عتیق و عهد جدید، سفر پیدایش، فصل دوازدهم تا نوزدهم، انتشارات ایلام، واتیکان ۱۹۹۹، صص ۲۰-۱۲

^{۹۳} - قرآن، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، سوره عنکبوت، آیه‌های ۲۸ تا ۳۵، انتشارات نیلوفر و انتشارات جامی، تهران ۱۳۷۶، صص ۴۰۰-۳۹۹

رجاسات (گناه، ناپاکی‌ها) گردیدند. لهذا چنانکه صلاح دیدم ایشان را از میان برداشتم.^{۹۴}

در قرآن به واقعه دختران لوط با پدر نیز اشاره‌ای نمی‌شود. به نظر می‌رسد که رابطه‌ی جنسی با "محارم" در آن ایام هنوز رایج بود. دختران لوط به پدری می‌اندیشیدند که تمامی افراد قوم خویش را از دست داده بود و دیگر نسلی از او به جا نمی‌ماند. و این خود نشان می‌دهد که هدف از رابطه جنسی با پدر در لذت خلاصه نمی‌شد. در کتاب مقدس نیز از این رفتار به زشتی نام برده نشده است.

در انجیل عهد عتیق، در لاوایان آمده است که هیچ مردی نباید با مردی دیگر نزدیکی کند (۲۲/۱۸). در کتاب "تثنیه" آمده؛ از دختران اسرائیل کسی نباید فاحشه شود و از پسران اسرائیل کسی نباید لواط شود (۱۷/۲۳). در کتاب اول پادشاهان، عمل هم‌آمیزی مردان را باهم همانند بسیاری از منابع سامی به کافران نسبت می‌دهند. و در از بین بردن بت‌خانه‌ها، آنان را نیز از بین می‌برند (۴۶/۲۲). در کتاب دوم پادشاهان آمده است که همزمان با از بین بردن بت‌خانه‌ها، "خانه‌های لواط" را هم خراب کردند (۷/۲۳).

شمیسا به جای استفاده از کتاب مقدس برای یافتن بنیاد واژه لواط، به منبعی دست سوم، به تفسیر سوراآبادی از قرآن رجوع

^{۹۴} - کتاب مقدس، پیشین، حزقیال، آیه‌های ۵۰-۴۸، ص ۹۵۱

می‌کند و خلاف کار پژوهشگری، خود را در توهّمات "قصص قرآن مجید" محدود می‌کند تا هم‌صدا با نویسنده آن بگوید که تا پیش از حادثه قوم لوط؛ "هرگز در جهان هیچ‌کس آن فاحشه [لواط] نکرده بود. ابلیس میان ایشان افکند..."^{۹۵} و جالب‌تر این‌که شمیسا در گریز از خرد علمی، بسیار کودکانه و مسخره‌آمیز در باره حادثه قوم لوط می‌نویسد؛ "...ممکن است شهر لوط و ساکنانش بر اثر بمب اتمی و تشعشعات آن از بین رفته باشند." (۲۸)

شمیسا اگر به قرآن رجوع می‌کرد و سوره "دهر" و یا "طور" را می‌خواند، شاید از خود می‌پرسید که این "غلمان مرواریدگونه که در جام‌های نقره‌ای به بهشتیان شراب زنجبیلی" می‌دهند، چه کسانی جز همان پسران زیباروی می‌توانند باشند که حضورشان در شعر عرب انکارناپذیر است. او نخواستہ حتا بر این بیندیشد که ابونواس، فخر شعر عرب، و ستایشگر همجنس‌خواهی، یک ایرانی‌الاصل و اهوازی بوده است.

راستی اگر مردان عرب شیفته‌ی پسران زیباروی نبودند، چه لزومی داشت پیامبر آنان را در قرآن به دست‌یافتن به غلمان نوید دهد؟

^{۹۵} - سورآبادی، قصص قرآن مجید، مصحح دکتر یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، ص ۸۲، به نقل از شمیسا، پیشین، ص ۲۸

خلاف ادعای شمیسا، ادبیات کهن دنیای عرب در این عرصه در جهان مشهور است. در کنار اشعار ابونواس و داستان‌های "هزار و یک شب"، از کتابی دیگر با عنوان "باغ معطر" نام برده می‌شود که به بیشتر زبان‌های غربی ترجمه شده و آن را پورنوی‌ترین کتاب قرون وسطا می‌دانند. باغ معطر (الروض العاطر فی نزهه‌الخاطر) کتابی‌ست که در قرن پانزدهم میلادی در تونس انتشار یافته و نگارش آن را به محمدابن محمدالنفراوی نسبت می‌دهند. ریشه‌های این اثر به سالیان و به حتم سده‌هایی پیش‌تر می‌رسد. در این کتاب که با تأیید مذهب انتشار یافته، از لذت جنسی به عنوان یکی از نعمات خداوند یاد می‌شود. فصلی از این کتاب به همجنسگرایی اختصاص یافته است.

"باغ معطر" مجموعه داستانی است که در آن شیوه‌های عشق‌بازی با تمام جزئیات به نگارش درآمده و خلاف کاماسوترا، جنبه‌ی اطلاعاتی و آموزشی ندارد. داستان‌های آن هم‌چون داستان‌های هزار و یک شب، جنبه تفریحی و لذت بردن از داستان دارد.

پیش از این اثر نیز می‌توان به نمونه‌های فراوانی استناد نمود که شمیسا در "حفظ حریم پاک ایران باستان" و "اسلام ناب محمدی" نمی‌خواهد آن‌ها را ببیند. از میان این افراد می‌توان از متفکرانی چون جاحظ نام برد که در دوران عباسی

می‌زیسته است و یا حریری که "مقامات حریری" او مشهور است و بخشی از آن در رابطه با همجنسگرایی می‌باشد. در ایران خودمان نیز خواجه نصیرالدین طوسی در رابطه با محرک‌های جنسی و روش‌های گوناگون هم‌آمیزی رساله "معجون‌های جنسی سلطان" را به عربی نوشته است.

پیشینه‌ی همجنسگرایی در ایران

شمیسا می‌داند که کاربرد واژه لواط ریشه در قرآن دارد ولی رفتار همجنسگرایانه پیش از آمدن اسلام به ایران رواج داشته است و نام آن در ادبیات زرتشتی "کونمرزی" می‌باشد. او با این‌که از این واژه یاد می‌کند ولی ترجیح می‌دهد تا در "پاک" نگاه داشتن کون مردان ایرانی و برتر شمردن فرهنگ ایران باستان به نسبت ترک‌ها، از واژه‌هایی چون "لواط"، "شاهدبازی" و "غلامبارگی" برای همجنسگرایی استفاده کند. او می‌کوشد تا با واژگانی که بعدها به فرهنگ ما راه یافته‌اند، عمل و رفتاری را تعریف کند که سال‌های سال پیش از آن با واژگانی دیگر رواج داشته‌اند.^{۹۶}

^{۹۶} - سیروس شمیسا تنها محقق ایرانی نیست که با خاک پاشیدن بر چشم تاریخ می‌کوشد سیمایی "پاک" از ایرانیان ارایه دارند. بهرام فره‌وشی نیز در همین راستا تن‌آمیزی دختران جوان را با مردان در معابد آنهایتا به عمد از ایران و ایرانیان دور می‌کند و می‌نویسد؛ "تن‌کامگی مقدس ویژه پرستشگاه‌های ناهید در ارمنستان است و در پرستشگاه‌های ناهید در ایران،

گفته شد که کونمرزی از مصدر مرزیدن است و مرزیدن در زبان پهلوی مجامعت معنا می‌دهد. مجامعت اما یک‌طرفه نیست. مرزیدن در فرهنگ معین "جماع کردن" و در فرهنگ دهخدا "نزدیکی کردن، مقارنه یافتن" معنا شده است. شمیسا اما دوست دارد از این فعل ساده فارسی، اسم مرکب "لواط‌کننده"ی عربی را استخراج کند و در بنیان آن به

زنان پرستار در کمال پرهیزکاری و پارسایی" بسر می‌بردند. (بهرام فره‌وشی، ایران‌ویچ، دانشگاه تهران، چاپ هفتم، ص ۱۷۶). امیرحسین خنجی نیز همجنس‌گرایی را هم‌چون شمیسا سوغات ترکان می‌داند و می‌نویسد؛ "... همین عناصر ترک برخی از آداب و رسومشان را با خودشان به درون ایران آوردند و برای همیشه بر جا نهادند که یکی از آن‌ها پسرگایی (همجنس‌بازی نرینه) بود، و این رسم تا پیش از سلطه‌ی ترکان بر ایران، در ایران شناخته شده نبود، ولی از زمان سلطه‌ی آنها شاعران دربارهاشان که پارسی‌سرا بودند آداب و رسوم مربوط به این رسم زشت را در ادبیات پارسی شیوع دادند، و این همان چیزی است که در ادبیات پارسی با نام شاهدبازی شناخته شده است. (دکتر امیرحسین خنجی، چرا تاریخ می‌خوانیم، از بازخوانی تاریخ بشر چه بهره‌ای می‌بریم؟، ص ۳۰، نشر الکترونیک، وبگاه تاریخ ایران)

بهمن سرکاراتی نیز در همین رابطه، در نگاه تنگ‌نظرانه خویش به تاریخ، روسپیگری را فراسوی تاریخ اجتماعی ایران می‌جوید و روسپیگری آیینی را از تاریخ اجتماعی ایران حذف می‌کند و می‌نویسد؛ "روسپیگری آیینی بخشی از آیین اناهدید در ارمنستان بود." (بهمن سرکاراتی، سایه‌های شکارشده، گزیده مقالات فارسی، تهران نشر قطره، ۱۳۷۸ ص ۲۵. برای اطلاع بیشتر در این مورد نگاه شود به؛ س. سیفی، پیشین

تحریف بنویسد که معادل واژه سودومی در فرهنگ غربی است: "سودومی (لواط) که در زبان‌های غربی مرسوم است باید دانست که برگرفته از نام شهر باستانی سدوم در فلسطین است که بنا به نقل تورات مرکز لواط بود."^{۹۷}

از آن گذشته، آنگاه که بر کونمرزی نام لواط گذارده شود، در واقع نشان داده می‌شود که خاستگاهی خارج از ایران و فرهنگ و رفتار جنسی آن داشته و مفهومی درون فرهنگی نیست.

شمیسا آگاه بر تمامی این داده‌هاست. با این‌همه نمی‌خواهد بپذیرد که همجنسگرایی در ایران باستان رواج داشته است. گناه برشمردن و مجازات مرگ را برای آن عاملی می‌داند در این که رواج نداشته است. نمی‌خواهد شک کند که شاید رواج روزافزون آن، خود علت صدور چنین احکامی بوده است. از آن گذشته اصرار دارد تا واژه کونمرزی را که بسیار گویا و روشن است، حذف و به جایش لواط و شاهدبازی و غلامبارگی بنشانند.

^{۹۷} - سیروس شمیسا، مقاله "غلامبارگی در ایران باستان"، ایران‌نامه سال ۲۷، شماره ۴، ۲۰۱۲. در تورات البته چنین نقل قولی یافت نمی‌شود. شمیسا از تبلیغات توخالی مسلمانان برای اثبات تزه‌های خویش بهره برده است.

شمسیا نه تحقیق، تحریف می‌کند، می‌کوشد تاریخ بسازد، آن‌جا که به عشق سلطان محمود و ایاز می‌پردازد. او در ایاز آن زیبایی را که در "چهار مقاله" عروضی آمده و بر فرض استوار است، می‌بیند تا حقیقت زندگی او را که جنگاوری‌ست نامدار، نبیند. شمیسا می‌کوشد یک زیبایی در ایاز بیابد تا آن را محور جذابیت قرار دهد نه میل همجنس‌گرایانه را در این دو تن.

او با نگاه مردانه خویش به دنبال زیبایی‌شناسی مردانه است، چیزی که بر فرهنگ آن زمان حاکم بود. در این نگاه جایی برای زیبایی‌شناسی همجنس‌گرایانه وجود ندارد. او حتا نمی‌خواهد به این موضوع بیانیدشد که شاعران دربار محمود می‌بایست از زیبایی ایاز می‌نوشتند، زیرا او معشوقِ ولی‌نعمتِ آنان بود. و چه بسا خودشان از این موقعیت بهره برده، به شاهدبازی خویش سامان می‌بخشیدند.

در تاریخ روابط جنسی ایران عشق سلطان محمود و ایاز برجسته است. خلاف گفته شمیسا این عشق هیچ ربطی به شاهدبازی ندارد. دو مرد بزرگسال که هر دو همسر و فرزند نیز دارند و آنان را پایگاهی بزرگ در جامعه است، عاشق هم هستند و باهم روابط عاشقانه دارند. تکلیف جنسیت و رفتار جنسی آنان را نه سنت حاکم و نه تفنن‌های روزمره، بل که عشق معلوم کرده است.

او همین نگاه را در مواردی دیگر نیز طرح می‌کند. و در ندیدن‌هاست که تز صادر می‌کند؛ "وقتی به عشق شورانگیز و پاک محتشم برخورد می‌کنی، نمی‌توانی توجیهی بیاوری جز این که مرد در این جا قائم‌مقام زن است. اگر اوضاع اجتماعی چنان نبود، این عشق پاک به صورت بهنجارش باید نصیب یک زن می‌شد." (ص ۲۱۰)

نگاه که در جانبداری‌های شخصی، پژوهشگرانه نباشد، کار نقد و بررسی نیز راه به کژراهه می‌برد. شمیسا با چنین نگاهی به سراغ سعدی و حافظ و مولانا و دیگر شاعران عارف و صوفی ایران می‌رود و طبیعی‌ست در نتیجه‌گیری‌ها به مشکل راست آید. شمیسا می‌کوشد ابتدا از مردِ همجنسگرایی که او مفعول فرض کرده، زن بسازد و آنگاه پدیده همجنسگرایی را توضیح دهد.

عشق افلاتونی و عشق صوفیانه

همجنسگرایی پدیده‌ای منحصر به یک جامعه نیست. در سراسر جهان، نه تنها در میان انسان‌ها، بین حیوانات نیز دیده می‌شود. دور نرویم؛ در منطقه آسیا، در ژاپن همیشه وجود داشته است و هیچگاه گناه محسوب نمی‌شده است. سرداران جنگ و هم‌چنین سامورایی‌ها همیشه یک معشوق در کنار خویش داشته‌اند.

در چین نیز وجود آن تا نخستین پله‌های تاریخ مستند است. بیشتر امپراتوران دارای معشوق بوده‌اند و این رابطه تنها به مردان محدود نبود، زنان نیز شریک جنسی زن داشته‌اند.

شمیسا بر این نظر است که "شاهدبازی یونانیان با حفظ جنبه مثبت و فلسفی در ایران وارد عرفان شد و به عشق الهی و معنوی تفسیر شد." این که چرا او برای عشق یونانی نه از واژه عشق، بل که شاهدبازی استفاده می‌کند، و چرا بر شاهدبازی نام عشق‌ورزی می‌گذارد، معلوم نیست. چرا عشق زمینی یونانیان در ایران رنگ عرفانی به خود می‌گیرد و "الهی و معنوی" می‌شود، باز روشن نیست. شمیسا در تطبیق شاهدبازی عارفانه با عشق افلاتونی به آن نتایجی می‌رسد که خود دوست دارد. و جالب این که از "جنبه مثبت" آن چیزی نمی‌گوید.

می‌دانیم که "یونانیان قدیم رفتارهای همجنسگرایانه را به عنوان جزئی از فعالیت‌های جنسی مرد قبول داشتند و با توجه به سود اجتماعی‌اش، آن را تحت نام (Paiiderastia) در فرهنگ خود پرورش دادند. این گونه روابط عشقی، سدی در برابر ازدواج و بچه‌دار شدن ایجاد نمی‌کرد."^{۹۸}

در رساله میهمانی و یا ضیافت آمده است؛ "نعمتی بالاتر از این برای یک جوان وجود ندارد که محبوب مردی شریف و باارزش

^{۹۸} - اروین هیبرله، رفتارهای جنسی بشر، ترجمه جهانگیر شیرازی، جلد

باشد و برای یک مرد نیز نعمتی بالاتر از معشوق نیست". و همچنین؛ "در بین کسانی که با پسران عشق می‌ورزند به آسانی می‌توان افرادی را که از اروس الهام می‌گیرند به خوبی بازشناخت، زیرا این‌گونه افراد به کودکان توجهی ندارند، بل که به جوان‌هایی میل می‌کنند که آثار خردمندی در آن‌ها ظاهر شده باشد و این موقعی است که موی صورت شروع به روئیدن می‌کند." و در ادامه می‌گوید؛ "در جامعه‌هایی که تحت سلطه بیگانگان قرار دارد چنین کاری ننگ شمرده می‌شود زیرا در این شهرها عشق‌ورزی با جوانان از نقطه‌نظر شکل حکومت که استبدادی است، بد و زشت شمرده می‌شود."

در رساله ضیافت جوان با کشف زیبایی در یک بدن، باید به افکار و اندیشه‌های زیبا رهنمون شود و دریابد که "زیبایی یک بدن با زیبایی بدن‌های دیگر یکی است... با پیدا شدن این شناسایی او عاشق همه بدن‌های زیبا خواهد شد و از اشتیاق شدید به یک بدن دست برخواهد داشت. پس از این مرحله متوجه زیبایی روح خواهد شد و آن را به مراتب بالاتر از زیبایی بدن خواهد شمرد." ۹۹

در رساله افلاطون همه‌جا صحبت از عشق زمینی است. شمیسا این را می‌داند، با این‌همه با توجه به رساله میهمانی به این

۹۹ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ افلاطون، رساله ضیافت، ترجمه و

پیشگفتار محمدعلی فروغی، انتشارات جامی، تهران ۱۳۸۵

نتیجه می‌رسد که این موضوع در رابطه با ایران نیست، زیرا؛ افلاتون "مناطق را که در آن عشق‌ورزی بین مردان مرسوم نیست (مثل ایران باستان) کشورهای می‌داند که تحت سلطه حکومت‌های استبدادی هستند." البته در رساله افلاتون نامی از ایران نیست و شمیسا به ذوق خویش سندسازی کرده است. این را نیز باید متذکر شد که افلاتون در کتاب "قوانین" با غیرطبیعی خواندن رفتار همجنس‌گرایان، به این بهانه که در "طبیعت" یافت نمی‌شود، می‌گوید؛ "هیچ کس نباید جز با زن خود با کسی دیگر نزدیکی کند و به طور کلی آمیزش مردان با زنان هرجایی و هم‌چنین مرد با مرد را به کلی ممنوع خواهیم ساخت."^{۱۰۰}

شمیسا در ترک‌ستیزی‌های نژادپرستانه‌ی خویش، پس از آن‌که همجنس‌خواهی را از فرهنگ ایران باستان زدود و فرهنگ عرب را بیگانه با آن نمود، به سراغ هندی‌ها می‌رود تا با جعل و به دروغ بنویسد که؛ "شاهدبازی ابداً در فرهنگ هند وجود نداشت. اهمیت زن در این فرهنگ به نحوی است که اساساً عاشق زن است و معشوق مرد." او هم‌چون دو مورد پیشین بدون سند و مدرک، با سفسطه می‌نویسد. بعید است که نشنیده، ندیده و یا نخوانده که در هندوستان تا به امروز

۱۰۰ - دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد چهارم، کتاب قوانین، کتاب هشتم، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۸۰، ص ۸۴۰

تندیس‌های فراوانی نه تنها از همجنسگرایی، بل که حیوان‌گرایی نیز در معابد به‌جا مانده است. در "مجسمه‌ها و سنگ‌تراشی‌های برخی معابد کهن هندوئی شکل‌های انواع رفتارها و فعالیت‌های جنسی را در معرض نمایش می‌گذارد."^{۱۰۱}

در همین راستا با توجه سخنان غیرمستند شمیسا، می‌توان پذیرفت که نویسنده کتاب "ریگ ودا" را نخوانده باشد، اما نمی‌توان پذیرفت که از کتاب ارزشمند "کاماسوترا" چیزی نشنیده باشد. این کتاب که به لذت و آموزش جنسی اختصاص دارد و در قرن دوم و یا سوم میلادی در هندوستان به نگارش درآمده، در شمار قدیمی‌ترین آثار به‌جا مانده در این عرصه است در جهان. در این شکی نیست که در همان سال‌ها باید به فارسی نیز ترجمه شده باشد. اگرچه اصل آن به زبان سانسکریت نوشته شده، جالب این‌که نگارشی از آن به خط فارسی نیز موجود است و بسیاری از واژگان و جملات آن برای فارسی‌زبانان آشناست. "کاما" به معنای لذت جنسی است. آیا نمی‌توان کامستاندن و کام گرفتن را در زبان فارسی میراث این

۱۰۱ - اروین هیبرله، رفتارهای جنسی بشر، ترجمه جهانگیر شیرازی، جلد اول، ص ۱۰۱، نویسنده تصویر برخی از تندیس‌ها را در کتاب آورده است.

واژه محسوب داشت؟ آیا این خود نمی‌تواند نشان از این باشد که ایرانیان با این کتاب آشنا بوده‌اند؟^{۱۰۲}

در کاماسوترا، عشق‌ورزی خلاف آن‌چه در ادبیات زرتشتی و سپس اسلام آمده است، امری طبیعی است و مرد و زن، هر دو را شامل می‌گردد. قدرت نیز در آن جایی ندارد و لذت تنها برای مرد نیست. کاماسوترا کتاب آموزش هنر عشق‌ورزی و لذت بردن از آن است. به فلسفه لذت جنسی نظر دارد. عشق‌ورزی تنها شامل دگرجنس‌گرایان نمی‌شود، امری طبیعی‌ست که دوجنس‌گرایان و همجنس‌گرایان را نیز شامل می‌شود. با این تفاوت که خلاف همجنس‌گرایان یونان باستان،

^{۱۰۲} - در سال ۲۰۰۱ موزه سن پترزبورگ برگ‌هایی از یک کتاب آموزش و شیوه‌های هم‌آمیزی را به نمایش گذاشت که حدس زده می‌شود در قرن نهم هجری در اصفهان به طبع رسیده باشد. در این اثر در هر صفحه شکلی از آمیزش (زن با مرد، و در یک مورد زن با خرس) دیده می‌شود که با رنگ نقاشی شده و متنی به نظم و یا نثر آن را کامل می‌کند. جالب این‌که در بعضی از صفحات راوی زن است، زنی که از چگونگی رابطه جنسی و لذت بردن می‌گوید. این کتاب شباهت‌های زیادی با کاماسوترا دارد. می‌توان حدس زد بسیاری از تصویرها باید کپی از این کتاب باشند. شاید هم برداشتی باشند از نسخه‌های عربی کاماسوترا که در قرن نوزدهم مصور گردیده‌اند.

این گروه در این کتاب و به طور کلی، هند باستان، عشقی دوطرفه و رابطه جنسی دوطرفه را تجربه می‌کرده‌اند.^{۱۰۳}

همجنسگرایی؛ مفهومی وارداتی

"تئوری توطئه" که شمیسا در این اثر آن را تعقیب می‌کند، به آن‌جا در تاریخ که ترک‌ها بر ایران حاکم می‌شوند، به اوج خود می‌رسد. تا پیش از این تاریخ هیچ نشانی از همجنسگرایی در ایرانیان دیده نمی‌شود. با حاکمیت غزنویان، "ترک‌نژاد" بودن آنان کافی‌ست تا اعلام دارد؛ "بدیهی است که لواط در نزد ایشان مرسوم بوده است."^(۳۹) او عشق سلطان محمود به ایاز را نمونه می‌آورد که نه عشقی عرفانی، بل که زمینی و جسمانی بوده است. و در ادامه به این نتیجه می‌رسد که؛ "نظربازی معاشقه چشمی است و نوعی از آن به اصطلاح امروز غُرزدن معشوق با نگاه و ایما و اشارات چشم و ابروست که در میان اعیان و اشراف ترک و رجال درباری مرسوم بوده است. ترکان به هیچ‌وجه در مقابل معشوق مذکر زیبا تاب خودداری نداشتند..."^(۵۴)

شاهدبازی در این اثر گاه عرفانی می‌شود، گاه ناز و کرشمه و گاه لواط. نویسنده تعریف مشخصی از این واژه ندارد. او واژه

103 - Vatasayana, Kamasutra, Fischer Taschen Verlag, Dezember 2006, S. 33

شاهدبازی را در این اثر با توجه به موقعیت، بدون هیچ معیاری، به کار می‌گیرد.

شمیسا با توجه به این مسأله که "معشوق شعر فارسی غالباً و عمدهٔ مرد است"، با حاکمیت ترک‌ها بر ایران با نگاهی دیگر به موضوع نزدیک می‌شود و از این تاریخ به بعد نمونه‌های مشخص‌تری از آثار ادبیات کهن ایران ذکر می‌کند.

تاریخ‌نویسان در تاریخ ایران به مواردی استناد می‌کنند که نشان از پایداری فرهنگی ایرانیان در پی تسلط اعراب بر ایران دارد. طبق این آثار فرهنگ و تمدن ایران موجب دگرگونی اسلام، به ویژه شیعه در ایران شد. در کتاب شمیسا اما در عرصه‌ی همجنسگرایی هیچ مقاومتی در برابر ترکان دیده نمی‌شود. پنداری ایرانیان در انتظار بودند تا کسی یافت شود و در میان آنان همجنسگرایی را بگستراند. "شاهدبازی در ادبیات فارسی" در واقع تاریخ همین استقبال و گسترش است، بی‌آن‌که نویسنده توجه بدان داشته باشد. او از عشق شاهان غزنوی به مردان آغاز می‌کند تا به نمونه‌هایی دیگر برسد.

در رواج این پدیده است که سلطان مسعود به فرزند خویش نصیحت می‌کند؛ "...اگر به میهمانی روی، معشوق خود را با خویشتن مبر و اگر بری، پیش بیگانگان به وی مشغول مباش و دل در وی بسته مدار... و نیز هر زمانی وی را میوه مده و هر ساعتی وی را مخوان و در گوش وی سخن مگوی... پیوسته به

مجامعت مشغول مباش... اما از غلامان و زنان میل خویش به یک جنس مدار تا از هر دو بهره‌ور باشی وز دو گونه یکی دشمن تو نه باشند. تابستان میل به غلامان و زمستان میل به زنان کن...^{۱۰۴}

شمیسا پس از آن سراغ سلجوقیان و خوارزمشاهیان می‌رود. می‌نویسد که آنان نیز چون "ترک بودند، لذا مسأله شاهدبازی در میان ایشان هم مرسوم بود."^{۷۲} بدین‌وسیله ترک بودن خود دلیلی می‌شود بر همجنسگرا بودن. پنداری اگر ترک نبودند، همجنسگرا نیز نمی‌بودند. به بیانی دیگر اگر نژاد ترک بر ایران حاکم نمی‌شد، وجود همجنسگرایی نیز در ایران منتفی بود و "نگ" این رفتار نژاد ایرانیان نمی‌آلود. جالب این‌که امردان نیز در این اثر نه پارسیان، بل که ترکان هستند.^{۱۰۵}

^{۱۰۴} - قابوسنامه، عنصرالمعالی کیکاووس بن وشمگیر، به کوشش دکتر

یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص ۸۶-۸۴

^{۱۰۵} - تز شمیسا مبنی بر وارداتی بودن همجنس‌خواهی البته تازه نیست. کسانی دیگر نیز پیش از او آن را گفته‌اند. برای نمونه؛ حسن آزاد می‌نویسد: "بدترین بی‌ناموسی و بی‌عفتی که در آن دوره پدید آمد، امردبازی و هم‌خواه شدن با جوانان بود، بخصوص در ایام خلفای اموی و عباسی و خلیفه‌هایی مانند امین و متوکل، این عمل شنیع در شهرهای اسلامی رواج گرفت، زیرا جوانان و پسران ماهروی رومی و ترک در آن روزها زیاد شدند، دسته‌ای به خرید و دسته‌ای به اسیری از اطراف آمده میان مسلمانان متفرق گشتند و مسلمانان هم از زنان چشم پوشیده، رو به امردان رفتند و

همجنسگرایان در این اثر سیمایی منفی دارند. اگر بر مسند حکومت نشسته باشند، لأبالی، دایم‌الخمیر، خشن، آدم‌کش و بی‌رحم هستند. برای نمونه سلطان سنجر امردان خود را پس از مدتی به قتل می‌رساند. "از غلامان ترک که در این عهد خریداری می‌شد، دسته‌ای از آنان بازیچه شهوات امرای این عهد بود." از سلطان سنجر نقل است که "غلامی از غلامان برمی‌گزید و بدو عشق می‌ورزید و مال و جان فدای او می‌کرد و غبوق و صبح با وی می‌پیمود و حکم سلطنت خود را در دست او می‌نهاد لیکن چندگاهی بعد که دیگر به کار او نمی‌آمد، به نحوی خاص او را از میان می‌برد..."^{۱۰۶}

با این‌همه شمیسا تعجب می‌کند از این‌که به زمان حکومت سلجوقیان در بیشتر اشعار شاعران فارس‌زبان شاهدبازی "سوژه" و موضوعی عمومی است، اما در شعر شاعران ترک‌زبان که به شاعران سبک آذربایجانی مشهورند، "ظاهراً...چندان خبری از شاهدبازی" یافت نمی‌شود. او در اشعار ابوالعلا گنجوی، خاقانی، نظامی، فلکی، شیروانی و دیگر شاعران،

هر کس امردی را مانند زن برای خود برمی‌گزید و او را آرایش می‌کرد و برای این‌که آزادانه این جوانان را به حرمسرا ببرند، آن‌ها را اخته می‌کردند". به نقل از؛ حسن آزاد، پشتِ پرده حرمسرا، انتشارات انزلی، ارومیه ۱۳۵۷، ص ۱۳۵

^{۱۰۶} - دکتر ذبیح‌الله صفا تاریخ ادبیات در ایران، ، جلد دوم، صص ۷۱-۷۲

شعری در این راستا نمی‌یابد. نمونه چنان اندک است که موجب حیرت اوست. (۹۲)

این نیز جای تعجب دارد که نویسنده به خود زحمت نداده و یا بر آن نیاندیشیده که اگر ترکان واردکننده این رفتار به ایران بودند، چرا به همراه آنان نام این رفتار که می‌بایست تا آن زمان در ایران ناشناخته بوده باشد، از زبان ترکی وارد زبان فارسی نشده است. و جالب این که هم ترکان ترکیه و هم ترکان آذربایجان به این رفتار نه لواط، بل که سدومی می‌گویند. و امروز از این واژه رابطه جنسی انسان با حیوان را در نظر دارند. و جالب‌تر این که جز کشورهای عربی، در زبان هیچ کشور مسلمان و یا مسلمان‌نشین، از اردو گرفته تا بنگالی و اندونزی، و در این میان جز ایران، از واژه لواط استفاده نمی‌کنند. سدومی نام متداول در بیشتر زبان‌های جهان است.

شمیسا اگر نگاهی تاریخی به موضوع می‌داشت، به حتم بازمانده‌های تاریخی، از اسناد کتبی گرفته تا کتیبه‌ها و تندیس‌ها و در این میان زبان و دگردیسی آن، را مورد توجه قرار می‌داد. او می‌داند که واژگان را نیز خود تاریخی است. در همین رابطه است هستی واژه کونمرزی در زبان پهلوی. او عامدانه از برگردان این واژه به زبان فارسی می‌پرهیزد تا به آن لباس عربی-اسلامی لواط ببوشاند تا بعد به شگردی دیگر ترکان را آورنده آن به ایران بنامد. و در این میان خود بهتر از همه می‌داند که واژه شاهدبازی تاریخی به مراتب نوتر از لواط

در ایران داشته است. غلام و غلامبارگی نیز سوغات زبان عربی است در زبان فارسی و نمی‌تواند با کونمرزی مترادف باشد.

شمیسا اگر به تاریخ ایران توجه می‌نمود، پی می‌برد که پیش از آمدن اسلام به ایران، در ایران عصر ساسانی، مسیحیت در این کشور دوران شکوفایی خود را می‌گذراند، تا آن اندازه که به دربار نیز راه یافته بود. در چنین شرایطی، به فرض هم ایرانیان باستان با همجنسگرایی بیگانه بودند، آیا از فرهنگ مسیحی در این مورد، چیزی دیده و نشنیده بودند؟ یعنی مسیحیان در ایران با کتاب مقدس بیگانه بودند؟

شمیسا به درستی به این نتیجه می‌رسد که در مقطعی از شعر ایران، واژه‌های نظامی به شعر راه یافته‌اند و دامنه آن چنان گسترده بود که اعضای بدن معشوق و یا رفتار او با واژگان نظامی تعریف می‌شد. او اما در پی علت نیست. حتا از خود نمی‌پرسد که؛ آیا نظامی شدن شعر را نباید در نظامی شدن کشور باز یافت؟ و این که شعر به عنوان هنری درباری، در مدح درباریان و سرداران نظام سروده می‌شد؟ آیا ممدوحان نبودند که زندگی را بر مداحان از نظر مادی تأمین می‌کردند؟ در واقع شاعر می‌بایست از رفتار شاه و درباریان تمجید کند. شاعری که شعرش خوش‌آیند طبع شاه واقع نگردد، از حلقه شاعران درباری کنار گذاشته می‌شود و آنگاه است که به غم نان گرفتار می‌آید.

در همین راستاست که اگر شاه با معشوق به باغ می‌نشیند، شاعر از آب و گل و گیاه می‌گوید و تشابه زیبایی‌های طبیعت با شاه و معشوق او. زمانی دیگر وقت تنگ است. نظامیان تیر و کمان بر دست و شمشیر بر کمر بسته‌اند. در این زمان است که شاعر معشوق را به همین ابزار تشبیه می‌کند؛

میران سپاهند و عروسان وثاقد/ گردان جهانند و هژیران
دمانند

مشکین خط و شیرین سخن و عالیه زلفند/ سیمین بر و زرین
کمر و موی میانند

...

در رزم به جز تیغ زدن رأی نبینند/ در بزم به جز دل ستدن
کار ندانند (امیرمعزی)

شکی نیست که امردبازی را تاریخ بسیار کهن‌تر از آن است که شمیسا می‌نویسد. در این میان به حتم نامی دیگر به خود گرفته است، چنانچه دیگر واژگان جنسی متفاوت از آنی شده‌اند که در زبان پهلوی به کار گرفته می‌شدند. شمیسا می‌نویسد از دوره مغول "اسنادی در دست است که در ایران به صورت پنهان امردخانه‌هایی دایر بود و کسانی در مقابل دریافت وجه، منازل خود را در اختیار فاعل و مفعول قرار می‌دادند."

بی هیچ تردید، چنین امری باید ریشه‌دار بوده باشد. روایت‌هایی که در آثاری چون؛ "مجالس‌العشاق"،

"حبیب‌السیر"، "باب‌الالباب"، قابوس‌نامه"، "تاریخ بیهقی"، و هم‌چنین دیوان اشعار بسیاری از شاعران، آمده است، تنها نمونه‌هایی هستند کوچک. روایت زیر از "جوامع‌الحکایات" تنها می‌تواند نمونه‌ای کوچک باشد از رواج بچه‌بازی در ایران؛ حامد شال‌فروش "...روزی بر دکانی نشسته بود. کودکی لطیف و ساده با قدی چون سرو و رخی چون گل و حرکاتی متناسب و لطفی در پیش او بگذشت و آن کودک را اسماعیل خواندندی و از لطف طبع بهره می‌داشت. حامد او را بدید و بر وی فتنه شد و به نزدیک او رفت و اسماعیل کودکی شنگ و دغا و قوال و پای‌کوب و مردفرب بود. چون دید که حامد بر سیرت قوم لوط است...به لطف غمزه‌ی حُسن حرکات، او را بسته به خود گردانید. پس حامد او را گفت؛ شنیده‌ام که تو شعر خوش می‌خوانی و قول لطیف می‌گویی و مرا آرزوست که آواز تو بشنوم. گفت؛ منت دارم و خدمت کنم ولکن این کار در میان بازار راست نیاید. اگر صواب بینی به خانه سواک رویم و در آنجا عیشی کنیم...و سواک مردی بود به قرطبانی معروف و به خانه‌داری موصوف و در جفت‌افکنی طاق...دلبران شهر، مرغ طرب به خانه او پرواز دادندی و ارباب فساد داد لهُو و طرب در خانه او دادندی..."^{۱۰۷}

۱۰۷ - این نمونه را از "شاهدبازی در ادبیات فارسی"، ص ۹۴ آورده‌ام. شمیسا خود آن را از "جوامع‌الحکایات، باب نهم از قسم سوم، ص ۲۵۵، به

امردخانه‌ها در دوران صفویه نیز جنبه رسمی داشتند و در پرداخت مالیات، یکی از منابع درآمد دولت بودند. در میان مردم شایع بود که شاهان صفوی امردباز هستند. این نکته آنقدر شناخته شده بود که در سفرنامه‌های سیاحان خارجی که به ایران سفر می‌کردند، بدان اشاره شده است.^{۱۰۸}

سیاحان حتا نوشته‌اند که در شهرهای بزرگ "مختّ‌خانه"هایی دیده‌اند که همجنسگرایان و یا بچه‌بازها در آن‌جا کار خویش پیش می‌بردند. در این ایام حتا اسنادی در دست است که به سفرای دولت‌های انگلیس و عثمانی تجاوز می‌شود.^{۱۰۹}

تجاوز به "ناموس" دیگران پنداری افتخاری بزرگ نیز محسوب می‌شد. در هر آشوبی، جنگی و دعوایی به زن و فرزند طرف

نقل از مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷ ص ۱۷۶" نقل کرده است. اصل آن را نه در "جوامع‌الحکایات" یافتم و نه در "تاریخ اجتماعی ایران".

^{۱۰۸} - برای نمونه به سفرنامه ونیزیان رجوع شود. ص ۳۸۶ و هم‌چنین ۴۲۶.

به نقل از مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران جلد ۷ ص ۳۹۳ و ۴۸۴

^{۱۰۹} - محمد هاشم آصف، رستم‌التواریخ، (رستم‌الحکما)، به کوشش محمد مشیری، ص ۱۱۴، از این اثر چندین نمونه سانسور شده در ایران انتشار یافته است. در خارج از کشور متنی سانسور نشده از آن انتشار یافته که در سایت‌های اینترنتی موجود است.

مقابل و یا حتا خود او به قصد انتقام و تحقیر دشمن، تجاوز صورت می‌گرفت.^{۱۱۰}

امردبازی هنر و افتخار مردان نیز محسوب می‌شد. همسران چه بسا از این رابطه باخبر بودند. روایت است که مردی هنرمند را دستگیر کرده، به نزد اشرف افغان می‌برند. اشرف از او می‌خواهد تا هنرهایش را برشمرد. می‌گوید: "منجمی کامل و شاعری بی‌نظیر و مهندسی صاحب وقوف و طبیعی حاذق و چوگان‌بازی چابک و شاهدبازی مکار". شاه از او می‌خواهد تا نوع شاهدبازی خود را بیان دارد. می‌گوید: "هر ظالم مردم‌آزار ناپاک بی‌باک را به رندی و پهلوانی زنش و دخترش را و پسرش را گاییدم و همیشه هر ستمکار نامرد بی‌مروتی را از دیوار خانه‌اش بالا رفتم، اگرچه ده ذرع ارتفاع آن بود و زنش را با دخترش را یا پسرش را به داروی بیهوشی، بی‌هوش می‌نمودم و... با وی عشرت رندانه می‌کردم... با تکیه بر این آیه مبارکه؛ *الانقطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً* (از بخشایش الهی ناامید نشوید. همانا خداوند همه گناهان را می‌بخشد).^{۱۱۱}"

^{۱۱۰} - در رستم‌التواریخ (رستم‌الحکما) به چنین مواردی زیاد اشاره شده

است. برای نمونه؛ ص ۱۰۹

^{۱۱۱} - رستم‌الحکما، ص ۱۵۸

در رواج بچه‌بازی است که در دوران قاجار حتا ناصرالدین شاه، در کنار حرمسرای بزرگ، ملیجک را نیز از عشق خویش محروم نمی‌کند. ملیجک عزیز سلطان بود و شاه حتا در سفر فرنگ او را با خود به فرانسه می‌برد تا برج ایفل را ببیند. "ملیجک دوم علی‌رغم بچگی و خردسالی جایگاهی فراتر از همه‌ی شاهزادگان ناصری یافته بود. همچنان که انیس‌الدوله سوگلی دربار ناصری به رفتار عاشقانه‌ی شاه با ملیجک دوم حسد می‌برد. ... شاه حتا در برنامه‌های حمام خود ملیجک دوم را به همراه می‌برد."^{۱۱۲}

همجنسگرایی در جامعه‌ای فالوسگرا

شمیسا در پایان کتاب خویش به این نتیجه می‌رسد که از اشعار فارسی، آن‌چه بنیان در فلسفه یونان باستان دارد و "در ایران در بین عرفا معمول بود و بیشتر جنبه‌ی روحانی و نظربازی و جمال‌پرستی داشت،... ادبیات عاشقانه پُرسوز و گداز [است] که غالباً اصیل و زیباست." نوع دیگر "که جنبه جنسی آن مذموم است و ظاهراً بعد از ورود عنصر ترک در ایران مرسوم شد،... ادبیات پورنوگرافی و پلشت [است] که هرچند در اکثر شاعران مخصوصاً متأخرین به رکاکت انجامید و کلاً بر

^{۱۱۲} - س. سیفی، بازخوانی دوران ناصری در خاطرات اعتمادالسلطنه، از انتشارات مرتضوی، آلمان (کلن) ۲۰۱۷، ص ۱۲۷

دامن ادب فارسی لکه سیاهی است (و من با همه اکراهی که در نقل این موارد داشتم، جهت درک درست خواننده از حقّ مطلب به ذکر نمونه‌هایی چند ناچار شدم)." (۲۵۸)

شمیسا در سراسر کتاب با مخدوش نمودن مفاهیم گوناگون همجنسگرایی، آن را در کلیتِ خویش، انحراف می‌نامد. انحراف اما تهی از بار علمی است. آن چه را که جامعه، فرهنگ و سیاست (قدرت) حاکم بر نمی‌تابد، انحراف نام می‌گیرد. سخن او درست است که رفتار جنسی همجنسگرایان در چهارچوب هنجارهای جامعه نمی‌گنجد، ولی آیا میزان فرهنگ و ذهنیتِ محدود جامعه در این پیشداوری نقش ندارد؟ آیا متر و معیار حاکم بر جامعه می‌تواند ارزش نام گیرد؟ آن هم در یک تحقیق علمی؟ چه بسیاری از رفتارها که تا چند سال پیش انحراف قلمداد می‌شدند ولی اکنون امری طبیعی هستند. روشن است که سطح رشد جامعه معیارها را نیز تغییر خواهد داد.

در این اثر نویسنده قصد دارد از سوراخ کون جنسی‌زدایی کند و کارکرد آن را در سطح دفع مدفوع نگاه دارد. اگرچه کارکرد جنسی کون به همجنسگرایان محدود نمی‌شود، دگرجنسگرایان را نیز شامل می‌شود، شمیسا آنگاه که همجنسگرایان از آن بهره جنسی می‌برند و آن را وارد رابطه جنسی می‌کنند، برمی‌آشوبد. او می‌کوشد به این عضو بدن شکلی عمومی بدهد. به همین علت آن را از حیطه‌ی شخصی

خارج می‌کند تا کارکرد شخصی این عضو بدن را به حیطة عمومی تعمیم دهد و این‌جاست که چون آموزه‌های ادیان ابراهیمی آن را گناه و ناپاک می‌داند.

در کتاب شمیسا ترسی پنهان موج می‌زند، ترسی که زاده‌ی فرهنگ هوموفوبیای حاکم بر جامعه است. نویسنده در این اثر، در بررسی رفتارگرایانه موضوع، عوام‌گرایی پیشه کرده، در سطح باقی مانده و نخواست به معناهای درونی آن بپردازد. او در بررسی خویش به پدیدارشناسی موضوع نزدیک نمی‌شود و خواننده نمی‌داند رفتار تنی چند از نخبگان جامعه به چه اندازه در بطن جامعه رواج داشته است. از محدود و یا گسترده بودن آن چیزی نمی‌دانیم. او بر اساس همین داده‌ها، حدس را جانشین واقعیت کرده است.

نویسنده رفتارها را از بیرون و جانبدارانه می‌نگرد. به نظر نمی‌رسد که او توانسته باشد جهان "شاهدباز"ها را آن‌سان ببیند و به آن نزدیک شود که آنان خود دیده‌اند. او در این پدیده گاه عشق عارفانه را می‌جوید و گاه بچه‌بازی را، اما به خود اجازه نداده تا به این عشق، هوس و یا تفنن، آن‌سان که آنان خود می‌دیدند، نزدیک شود. در سراسر کتاب خواننده تا پایان آن در نمی‌یابد که این عشق است و یا چیزی دیگر. پنداری می‌ترسد که اگر در این رفتار عشق را ببیند، با نفرتی که از آن ابراز می‌کند، چه باید بکند. آیا می‌توان با نفی همجنسگرایی، در ترس و نفرت از آن، این میل را تعریف کرد؟

شمیسا در واژه "شاهدبازی" جز جنبه جنسی آن، چیزی نمی‌بیند. پنداری همجنسگرایی و همجنس‌خواهی به سکس محدود است. او می‌داند که این واژه به دوران ویژه‌ای از تاریخ اجتماعی ایران تعلق دارد و نمی‌توان آن را به تمامی ادوار تعمیم داد. برای نمونه در دوران فئودالیسم پدیده سرمایه‌داری نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد ولی در جهان سرمایه‌داری بقایای مناسبات و رفتار دوران‌های پیشین را می‌توان باز یافت.

شمیسا دور را می‌بیند و با نگاه به دوردست‌ها، در نزدیک چیزی برایش ملموس نیست. به یونان نقب می‌زند که همجنسگرایی در آن جا رواج داشت، ترکان را می‌بیند تا بگوید یونانیان و ترکان آورنده این پدیده به ایران بوده‌اند، بی‌آن که ببیند در همین منطقه میانرودان رواج داشته است. با نگاهی به "گیلگمش" می‌شد عشق انکیدو و گیلگمش را باز شناخت. بعید است او این کتاب را نخوانده باشد و از این عشق همجنس‌خواهانه بی‌اطلاع بوده باشد.

شمیسا با انحراف خواندن این پدیده، میل به همجنس را نفی می‌کند تا پیشداوری عمومی را قوت بخشد و یا باز تولید کند.

فهم همجنسگرایی در ایران بدون توجه به سیر تاریخ اجتماعی این کشور مشکل خواهد بود. به نظر شمیسا هر عشق همجنس‌گرایانه انحراف است و ناپاک. او در واقع از عشق تعریفی ندارد و معیاری برای آن نمی‌شناسد. او شاد از این

است که زبان فارسی مذکر و مؤنث ندارد، چه اگر می‌داشت، بی‌آبروی جهان می‌شدیم؛ "زبان فارسی مذکر و مؤنث ندارد و از معشوق مبهم سخن رفته است. این خاصیت زبان باعث شده صدمه‌ی اساسی به زبان فارسی وارد نشود." او اما توجه ندارد که درست به علت تابو بودن موضوع، امروز زبان فارسی در فقر واژگان جنسی به سر می‌برد، نمونه آن با استناد به همین کتاب، خودش است که در تمیز واژگان از هم مانده است. اگر این واژگان منسوخ، مورد استفاده قرار می‌گرفتند و تابو نمی‌شدند، شمیسا نیز امروز مغشوش سخن نمی‌گفت.

دردناک است این‌که پنداری امور جنسی همجنسگرایان هم‌چنان مابین زمین و آسمان سرگردان است. آنان بر زمین برای دستیابی به حقوق شهروندی خویش مبارزه می‌کنند و به موازات آن باید در برابر احکام آسمانی نیز به مقابله برخیزند. این نه آنان، بل که دیگران هستند که برایشان تصمیم می‌گیرند؛ کی، کجا و چگونه از بدن خویش لذت ببرند.

شمیسا با فالوس‌گرایی حاکم بر فرهنگ و ادبیات ایران کاری ندارد. در واقع آن را می‌پذیرد، آن‌سان که قدرت، دین، فرهنگ و سیاست حاکم پذیرفته است. او با فالوس‌گرایان که هدفی جز فرو کردن و تصاحب ندارند، کاری ندارد. او را با فالوس‌دارندگان نیز کاری نیست و اصلاً نمی‌خواهد به فالوس‌محوری جامعه در رابطه با تحقیق خویش نظری داشته باشد. می‌دانیم که فالوس در گفتمان‌های جنسی نماد نرینه

است و نرسالاری. در رابطه با فالوس جایی برای زنان همجنسگرا وجود ندارد.

شمیسا در فراهم آوردن این اثر کوشش بسیار نموده‌اند، سخنی تازه نگفته‌اند، اما مجموعه‌ای فراهم آورده‌اند که نظر خوانندگان مُشتاق را به گستردگی موضوع در ادبیات فارسی جلب می‌کند. او اما، به خود زحمت نداده تا به جای مقصر قرار دادن "عنصر ترک"، زمینه‌ی اجتماعی موضوع را پی‌گیرد. او موضوعی را که بسیار کسان از محققان ادبیات فارسی، از جمله احسان یارشاطر، زرین کوب، پرویز ناتل خانلری، بدیع‌الزمان فروزانفر، غلامحسین یوسفی و دیگران در نوشتارهای خویش با استناد بدان اشاره داشته بودند، یک‌جا گرد آورده است. نگاه نژادپرستانه و ناسیونالیستی او اما راه را بر تحقیقی علمی و روشنگر بسته است. با این‌همه این اثر تابوشکنی کرده و به موضوعی پرداخته که هنوز در فرهنگ اجتماعی ما در شمار تابوهاست.

از اسد سیف منتشر شده است:

اسلامی‌نویسی (بررسی دو دهه ادبیات حکومتی در ایران)، نشر باران،

سوئد ۱۹۹۹

ذهن در بند، انتشارات باران، سوئد ۲۰۰۲

زمینه و پیشینه اندیشه‌ستیزی در ایران، چاپخانه باقر مرتضوی، کلن

۲۰۰۴

عشق در ادبیات داستانی ایران در تبعید، انتشارات فروغ، کلن ۲۰۰۸

من و شهرزاد و دُن کیشوت، چاپخانه باقر مرتضوی، کلن ۲۰۱۵

طنز در ادبیات داستانی ایران در تبعید، چاپخانه باقر مرتضوی، کلن

۲۰۱۷

کتابی برای کتاب‌ها، نشر مهری، لندن ۲۰۱۸

دگرباشان جنسی در ادبیات تبعید ایران، نشر مهری، لندن ۲۰۱۹

با همکاری اسد سیف:

رمان "روزگار سیاه کارگر"، احمدعلی خداداده، پیشگفتار و

پانوشته‌ها؛ ناصر مهاجر و اسد سیف، نشر نقطه، پاریس ۲۰۱۶

زندان به چهار روایت، خاطرات زندان محمد متین، به کوشش اسد

سیف، انتشارات فروغ، کلن ۲۰۱۶

رضا دانشور؛ از او و در باره او، اسد سیف و شهلا شفیق، انتشارات

گوته-حافظ، آلمان (بُن) ۲۰۲۱

غلام‌حسین ساعدی، علل پسیکونوروزها در آذربایجان (رساله

دکترای ساعدی) به کوشش ابراهیم محجوبی و اسد سیف، انتشارات

گوته-حافظ، آلمان ۲۰۲۱



در چند دهه‌ی اخیر در فرهنگ ما واژه‌ای نو پدیدار گشته که همجنسگرایی نام دارد. این واژه جانشین همجنس‌باز، بچه‌باز، کونی و اصطلاحاتی مشابه شده است. همجنسگرا، دگرجنسگرا، دو جنسگرا، دگرباش و دیگر واژگان نو در فرهنگ ما، خود نشانگر آن است که در درک و به کارگیری مفاهیم حساس‌تر شده‌ایم و آگاهی جامعه نسبت بدان افزایش یافته است.

همجنسگرایی به مفهوم امروزیین خویش، به عصری تعلق دارد که بدن جایگاه خود را در تاریخ و جامعه بازیافته و انسان حاکم بر بدن و رفتار جنسی خویش است. در تاریخ اجتماعی ما از همجنس‌خواهی، گاه در کاخ شاهان و اشعار شاعران و گاه نیز در بازار و قهوه‌خانه و گرمابه یاد شده است. گاه مخفی و گاه علنی، زمانی برای تفنن و زمانی نشانگر واقعیت زندگی.